

انوار الاسرار

تالیف

مولانا عبدالحلیم توغیروی



نام کتاب : انوار الاسرار
ملفوظات خواجہ غلام رسول توگنوی چشتی
وفات ۱۲۸۳ھ / ۱۸۶۷ء

تالیف : خواجہ عبدالعلیم توگنوی

سال تالیف : ۱۲۹۸ھ

کاتب : شہاب الدین مہار لنگر

تکمیل کتابت : یکم جمادی الاول ۱۳۷۵ھ

صفحات : ۱۵۲

زبان : فارسی نثر

مملوکتہ : مولانا صاحبزادہ محمد حبیب الرحمن سیالوی

جلواری ، صوبہ پنجاب ، پاکستان

۱۲۲۰ھ / ۲۰۱۹ء

پس از حمد و ثناء کبریا - درود و سلام مصطفی
 میباری و محمد را که عزتند - بفضل خود قرار داده عطا
 عجب صورت عجب نقش است زینا - عجب قد است و قامت دلربا
 ضلالتنا کنی محمد در از او - مشرف کن ز عالم و علمها
 مسمی شد غلام بهست چنان - که او غوث است و قطب قطبها
 چون پریده شده تابخ تولید

محمد علی
 ۵۰۲ / ۸ / ۳۱
 محمد علی

در ملکیت شهاب الدین بقلم خود

قبل ان الله ذو ولد - قيل ان الرسول قد كهن - ما نحي الله والرسول معاً - من لسان البري قليب انا

جهان روشن است از جمال محمدؐ غزل دلم تازه گشت از وصال محمدؐ
بوصف رخسار و الضحی گشت نازل که وایل سر زلف خال محمدؐ
فوشا مسجد و منبر و خانقاه که در وے بود قبل و حال محمدؐ
خوشا چشم چری بگرد مصطفی را از فرشتان دل که دارد خیال محمدؐ
بسر ز زمین گشت سردار عالم بهر آنکس که شد پای جمال محمدؐ
چه تخت سلیمان چه ملک کنده بهر را فروشم بخیال محمدؐ
بجنت بهر دریاں کرد فخره بوقت شنیدن وصال محمدؐ
ملائک بر آسمان تسبیح خوانان چون بانگ بگوید بلال محمدؐ
شود پاک معصوم کلی گناہان که در خواب بیند جمال محمدؐ
بصدق و صفا گشت پیچاره جامی غلام علماں آل محمدؐ
نزیسته عاصی شهاب الدین عفی عنه محمدؐ ۱۶

بسم الله الرحمن الرحيم

قل ان كنتم تحبون الله فاتبعوني يحببكم الله
ويغفر لكم ذنوبكم والله غفور رحيم
والرسول فان تولوا فان الله لليحب الكافرين

حدیث شریف لا ایمان لمن لا محبة له *

حدیث شریف لا یؤمن احدکم حتی اکون احب الیه من والده و والده الناس اجمعین

حدیث شریف ابن ماجہ صفحہ ۱۰۰ عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
من اطاعتی فقد اطاع اللہ ومن عصانی فقد عصی اللہ

حدیث شریف من اراد ان یجلس مع اللہ فیجلس مع الفقراء ومع العلماء

مولانا روم اولیا اللہ کی تعریف کرتے ہیں

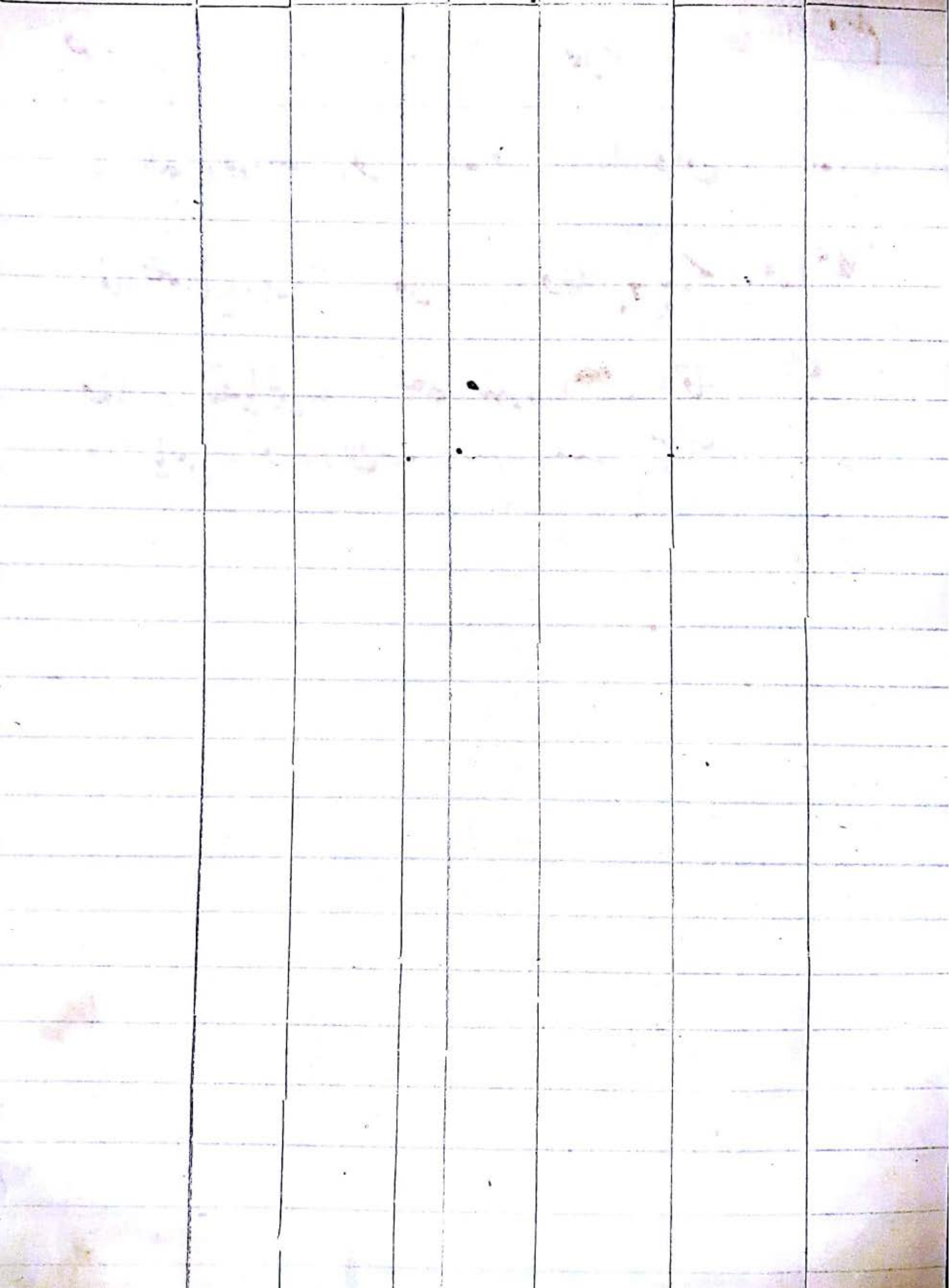
یک زمانہ صحتے با اولیاء بہتر از حد سال طاعت بے ریا
گر تو سنگ خارہ مر مر بوی چون بصلب دل رسی گوہر شوی
ہر کہ خواہد ہم نشینی با خدا او نشیند در حضور اولیاء
چون شوی دور از حضور اولیاء در حقیقت گشتہ دور از خدا
تا نیفتد بر تو مردے را نظر از وجود خویش کے پابی خبر
اولیاء ہست قدرت از الہ تیر صبتہ باز گرداند ز راہ

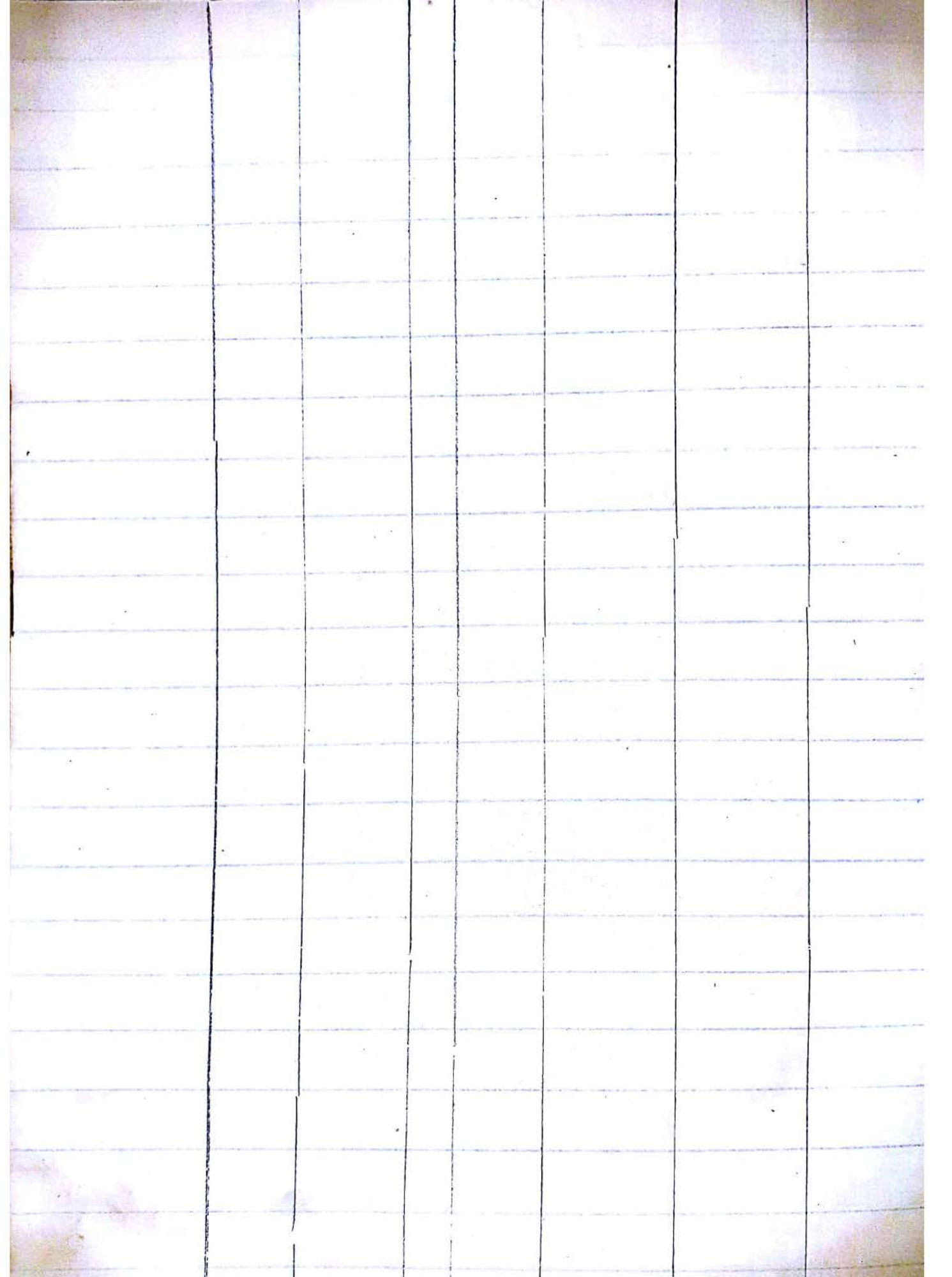
صحيح مسلم اصح المطابع ١١٦ حدثني عمران قال قال نبي الله صلى الله عليه وسلم

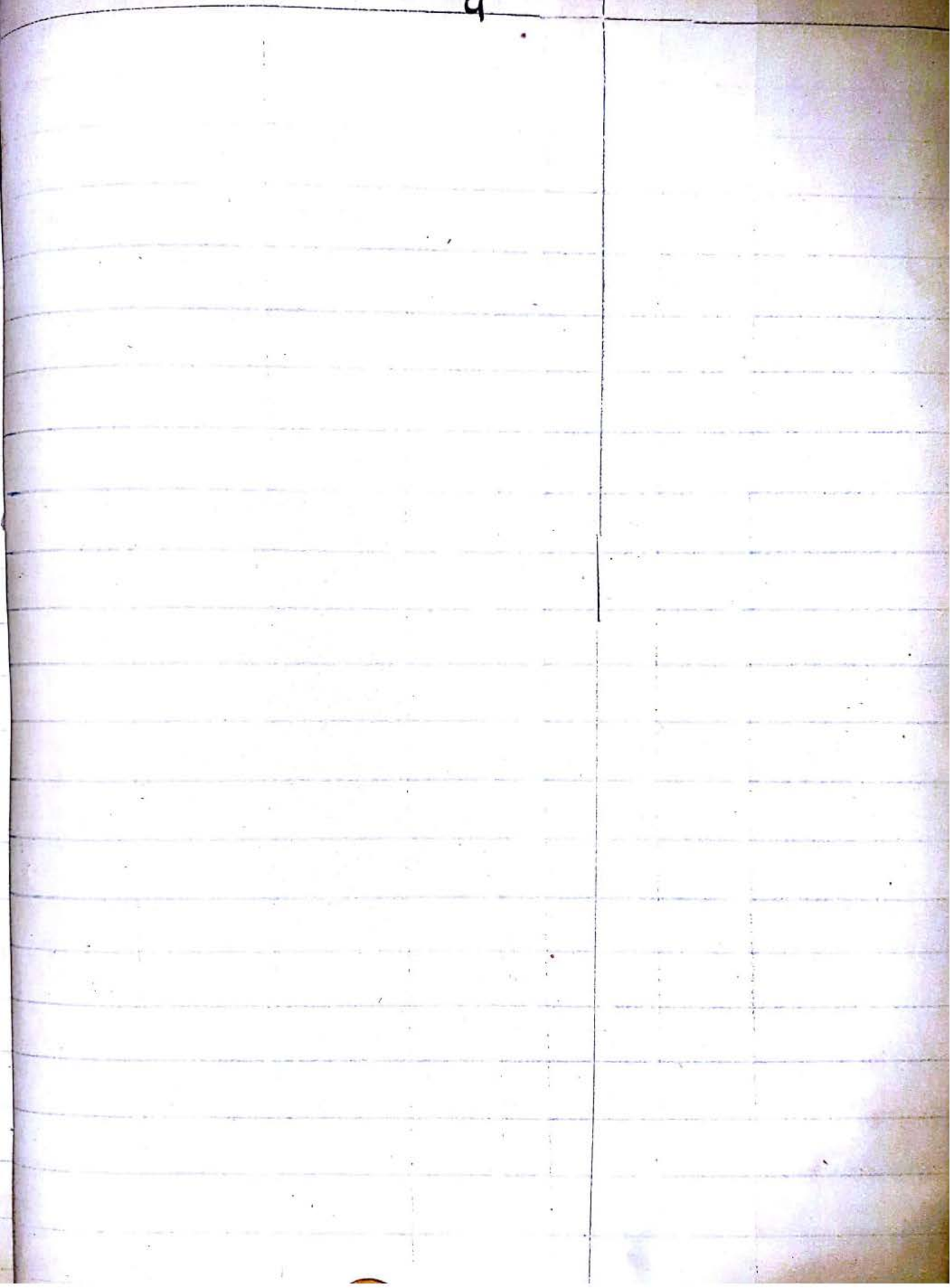
يدخل الجنة من امتي سبعون الف ابغية حساب قالوا ومن هم يا رسول الله

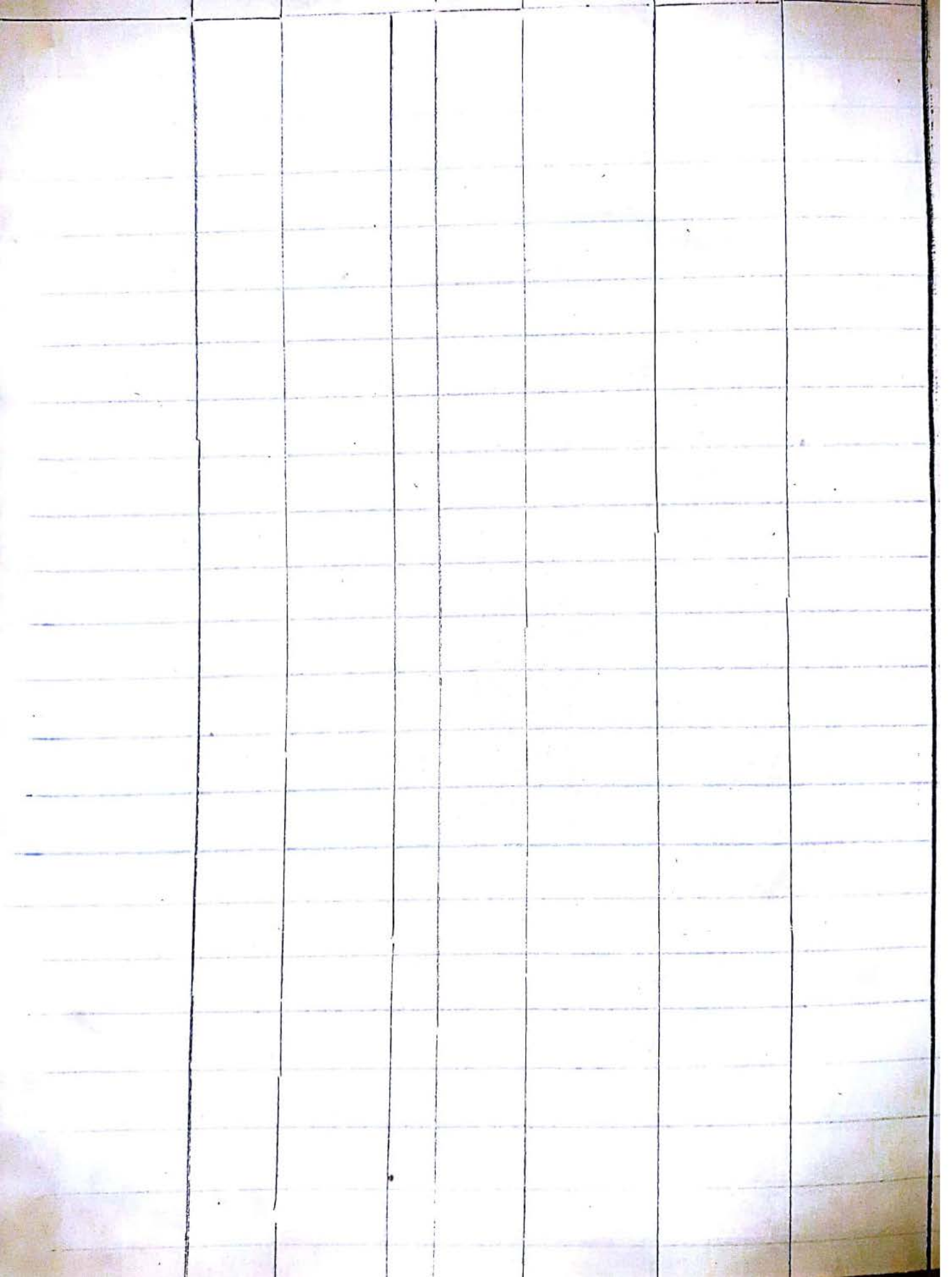
قال هم الذين لا يكتوون ولا يشرقون وعلى ربهم يتوكلون فقام عكاشة

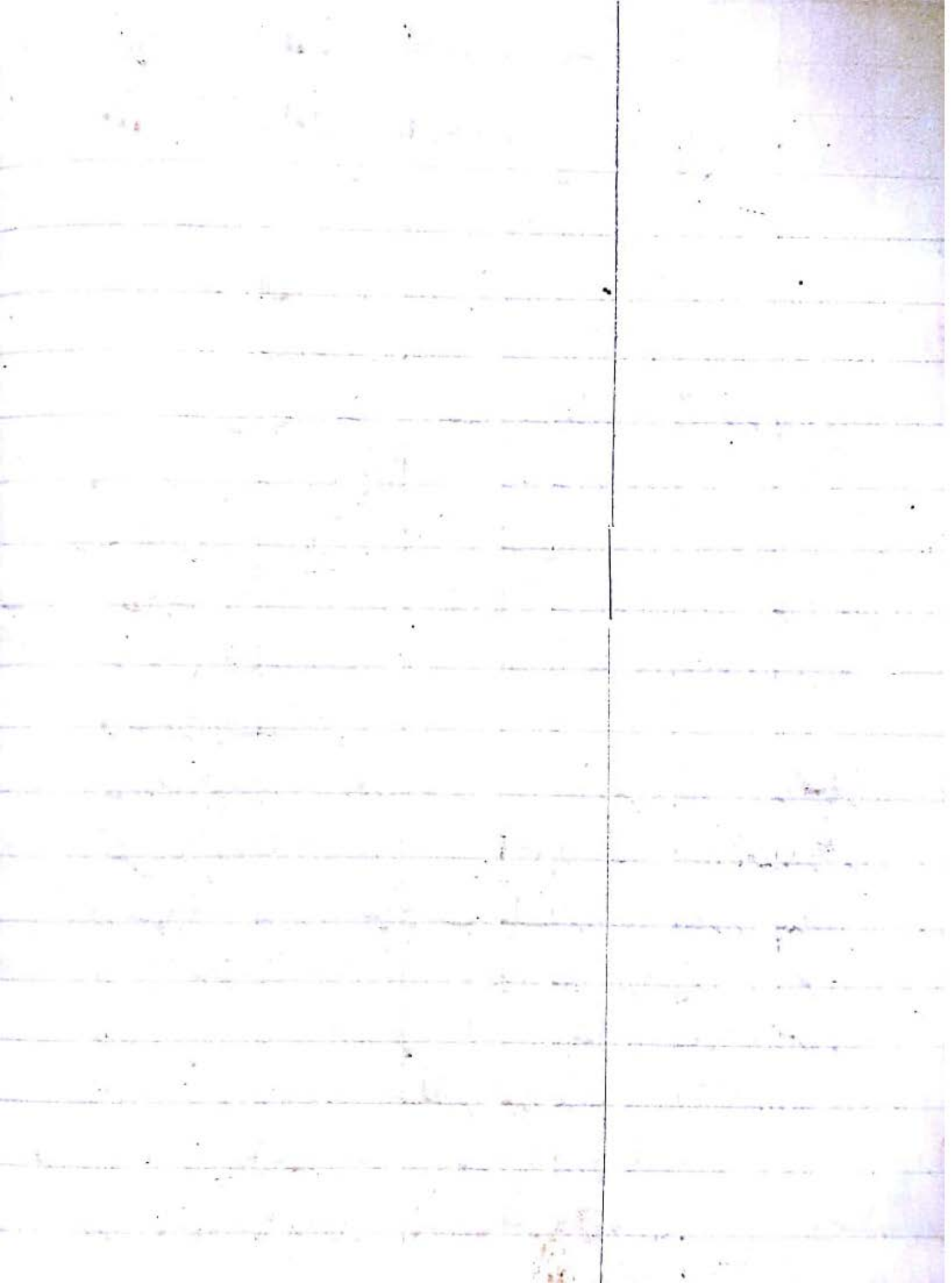
فقال ادع الله يا نبي الله ان يجعلني منهم قال انت منهم قال فقام رجل
فقال يا نبي الله ادع الله ان يجعلني منهم قال سبقك بها عكاشة











أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ

ملفوظات شمس العارفين جناب حضرت خواجہ غلام رسول صاحب تدریس
مسمی بہ

النوار الاسرار
من تصنیف

تعلی عنہ
رحمہ اللہ

زبدۃ العارفين قدوة السالكين جنید تمت جناب حضرت خواجہ عبدالحلیم صاحب
یا فتک

رب یستر ولا تعسر بسم الله الرحمن الرحیم وتتم بلخیس
حمد و بشمار نشان از فرید کار که جنان و لسان انسان کامل را مصدر النوار و مظهر الاسرار
خود گردانید و بواسطت آن بر بساط صدق و محبت در دل طالبان خود نوری
و سروری بخشد غزل *

ب حمد ذاتی را که بود از غیب در استار را از برای دید خود پیداشد از اظهار را
چ کثرت عالم پدید آورد از وحدت تمام عاسق و معشوق از عشق آمده در کار را
در شهود عارفان که جز وجودی هیچ نیست لیک اندر دیده باشد از دوی پندار را
از حی آن میر که میجوید اصل خود نشان اندرین میدان بچو لان کرد شمسوار را
ساخته دل نائی آنها مصدر النوار خود در بهم زبان نشان از تکلم مظهر الاسرار را
تا بسر اصل خود بر طالبان پیروفا بنگفت از نور وحدت ذات او کلزار را
تا توان فکسل از روشن دلان عبدالحلیم بگو یاجی در وجود فریشتن النوار را

و در دنیا محدود و برای آن محمد محمود که باعث ظهور وجود و ایجاد کنین نور او است
وزمین و زمان و جن و انسان و ملک و فلک و غیره همه طفیل حضور او صلی الله علیه و آله

مولود شریف لغت محمد رسول الله صلى الله عليه واله وسلم

آن حق که آشکار از نور محمد است ، بر خویش جلوه دار از نور محمد است ،
باغ جهان که خود بخدم پیرده بسته بود ، بشکفته غنی و از نور محمد است ،
خوبان عالم از وی کلچره می نمود ، بر سوی نور بهار از نور محمد است ،
بر ذره ذره یافت و جودی ز جود او ، اظهار نور و ناز از نور محمد است ،
از عمرش تا بفرش همه چیز را که هست ، این جلد برقرار از نور محمد است ،
آن کیست کوندار در دل هوای او ، جانهای باده خوار از نور محمد است ،
جان حلیم چون نه بسوزد بشمع وی ، عشاق جان نثار از نور محمد است ،

و صلى الله عليه واله وسلم از وایت و اصحابه و على من اتبعهم و تبع و تابعهم اجمعين
الی یوم الدین و سلم تسلیما کثیرا کثیرا ما بعد : میگوید کنه کار امیدوار رحمت پروردگار
عبد الحلیم غفر الله و اولادیه و الاستاذیه و لجمیع المؤمنین و المؤمنات این کلمات چند در میان
ملفوظات ذات و الاصفات پیر میرشد خود قطب الاقطاب غوث الاغوث خواجه خواجگان
حبیب الرحمن امام العاشقین و فخر الواصلین ملک التارکین زبده العارفین شرف الاسلام
و المسلمین مخصوص بغایات رب العلمین ما وائی و ملجأ مساکین غیاث المستغثین
خلاصه الاولیا قدوة الاتقیاء عمدة العلماء و الفقهاء و الازکیاء و الاصفیاء عظیم الشان نشان
به نشان المستغنی عن الوصف و البیان صاحب کن فکان ما فی من الله باقی بالله الملقب
بچراغ الله فیاض عالم محبوب مقبول شیخ المشائخ صفت شیخ خواجه غلام رسول توکیدی
رضی الله تعالی عنه و لقب چراغ الله آنفیاض عالم را از زبان گوهر افشان جناب حضرت
شیخ المشائخ رئیس المتورعین امام الواصلین مادی المصلین حجت الاولیا برهان الاتقیاء
سیمرغ قاف و صدت شاه جهان مرغزار معرفت خواجه حافظ محمد عظمت توکیدی
رضی الله تعالی عنه پیر میرشد و جلد بزرگوار حقیقی خود عطا شده بدینو به که روزی آنفیاض

عالم رضی اللہ تعالیٰ عنہ در ایام طفولیت با حضرت جو خود برادر میفرستند و شخصی المحفرت را
رنجانی که در گریه آمدند و حضرت جد بزرگوارشان میبرد و گفت که چراغ اللہ مرا کدام کس
رنجانیده است از آن روز لقب آن حضرت چراغ اللہ گشت اما مشهور تر بعالم بعد
از مستور شدن بر حلت انقیاض عالم گردید رضی اللہ تعالیٰ عنہ و مولد و مسکن آن بزرگوار
و قبله قریه توگیری است که باشندگان آن از قوم جوئی مشهور بتوگیری اند فیما بین
مهار و پاکپتن شریف بر کنار جنوبی دریای سبلج مشهور منجلی در ریاست نواب
بهاول خان صاحب داور پرتو دایم ملکه باعث تسوید این غیبی جوایز غیبی و زوایر
لاریبی آن که خورشید فلک هدایت ما تها ب سپهر کرامت جگر گوشت عار غین ستوده
سالیکن مولوی صلب مولوی معنوی قمر الدین بونگوی که از مریدان و خلفاء انقیاض
عالم اند رضی اللہ تعالیٰ عنہ بنا بر تالیف بعضی از ملفوظات حضرت شیخ فیاض
عالم رضی اللہ تعالیٰ عنہ بطرف این خاک پاء درویشان کاتب صرف مکتوبی جمع پند
ورق در آن فوائد مجلس حضرت شیخ مندرج بودند و مرستادند و بنده هم اجواب آن و مرده
نموده نوشته ارسال کرد اما بسبب بعضی امورات که کلا کل امر مرسیون باوقاف است
دو سه سال تکامل و تکمیل شده بود بعد در ۱۳۹۱ یکبار رود و صد و نود و هشت هجری
بعین مذکور بحضور نور علی نور آفتاب ولایت خورشید برج هدایت عقد کنشائی
سالکان ربانی مالک ملک روحانی قبله حاجات کعبه مرادات منبع انوار احد
مظهر اسرار محمد جناب حضرت امی میان صاحب مولوی نور محمد مانیکه عالم مد ظله تعالیٰ
که مرید و خلیفه اعظم جناب حضرت امجد شیخ ما عیان عالم اند رضی اللہ تعالیٰ عنہ
عرض کردم حضرت ایشان پسند نمودند و امر نمودند که ضرور بالضرور حیدری از
کلمات سر اسرار ملهمات آن حضور غیاض عالم رضی اللہ تعالیٰ عنہ تبرکات و تمینا
تحریر نما که سعادت دارین در آنست اگر چه میر چند معذرت کردم و بی استطاعت

خویش را پیش آورد اما مسموع نغمه مکرر با مرند کرم ما مور نمودند پس لاچار حکم الامر فوق
بغوا یدان او را قی و ازان چه از زبان خیف تر جهان آنجناب مد ظله و از بعضی ثقات
اصحاب رسیده و بگوشتش خود کشیده بتحریر پرداختم و بعضی منقول از ملفوظ آنفیاض
عالم رضی الله تعالی عنه که تالیف نموده عالم علوم دینی و یقینی محرم راز پنهانی عاشق
ذات سبحانی مولوی صاحب معنوی مولوی این بخش ملبوی است نوشته مجموعم ساختم
پس چون همه گفتار آنحضرت فیاض عالم رضی الله تعالی عنه بیان اسرار دقائق عرفان حقائق اعیان
مجاورد و روشنی بخش دل و جان طالبان هداسا لکان راه خدا میث را مایش انوار الاسرار کردم
خدا سپردم صانه الله تعالی عن زعم کل حاسدانه علی کل شیء قدیر و بالا جا بته جدیر اگر چه
جمع جمیع کلمات آنفیاض عالم رضی الله تعالی عنه که زاید بمقدار از قطرات بحر محیط اند ندارم اما بمقتابت
و زمان آنجناب که ذکر خیر آن گذشت و بمناسبت قول ملا یدرک کلمه لایترک کلمه بر فی از کلمات
سراسر حیات آنفیاض عالم رضی الله تعالی عنه بحکم عند ذکر الصالحین تنزل الرحمة از برای طالبان
راه هواب و مشتاق جناب آن آفتاب التهاب که سوختگان نار اشتیاق و دوستگان تیر فراق
زالال نکات را کمال الحیات از جوئی قلم روان کرده میشود تاحی تعالی این غریق بحر زار عصیان و
معصیت و این صریق نار شریر صمان و صسرت را بحر مته خوابه جگان پیر می شود خود رضی الله تعالی عنه
عشق و محبت ذاتی خود نصیب گردانند بکنه و کرمه غزل
خواجه خواجگان غلام رسول، تاج سر خشتیان غلام رسول، بحر فیض حق آمد است بحر شش، مادی مکرمان غلام رسول
همه کس را نواخت ز دیدار، قبله عاشقان غلام رسول، عظمت الله ظهور یافته است، از بیم بیم و جان غلام رسول
در علوم محمدی فاضل، بشرع را ترجمان غلام رسول، عین نور محمد آمده است، بنگرید این زمان غلام رسول
فخر دین است از پی عالم پر شد و روان غلام رسول، گشت سلطان پر مشایخ را، ربه عارفان غلام رسول
و ده شاد کج شکر عرفان، کج جهای روان غلام رسول، پیر پیر جله عالم است، قطب وقت آمد آن غلام رسول
والی بند شد ز شوکت خود، باد شاه جهان غلام رسول، بچسبان کرد عالمی پر نور، آتشکارا نهان غلام رسول
من جگوه، آمد دست حلیه، در دست عمو، غلام رسول، رضی الله تعالی عنه

ذکر حلیه و لباس و بعضی اوصاف آنحضرت غیاض عالم چراغ اللہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ متناسب الاعضاء
میانہ قد و جیم گندمگون مایل بسفیدی کشتاده پیشانی بلند بینی رخساره روشن و پیدان هر دو
چشم صیاد دلهاے مردم بجاییت زیبا و عقد مرغان دندان نهایت برجامحاسن مبارک متوسط
سیاه و پیچیدار و دراز مقدار بود و اندکی مورعی بزیر لب زیرین سفید شدند بجنا منعیب میگردند و مورعی
سرازا ابتدا و انتهایم را نشانیدند و جمال و کمال داشتند و اکثر اوقات بر چهره مبارک آنحضرت رضی
اللہ تعالیٰ عنہ از جمال و کمال لایزال چنان اشعات و لمعات تابان و درخشان می نمودند که کسی را
یاری آن نبودی که نظر بدان کند و اگر کسی میدید چشمش خیر و میگردد و در آنوقت کسی را زیر مردم
زحل نمیدید مگر بآنکه خود بخود و کلام میفرمودند - مصرعہ من بیدل بجمال تعجب چراغ اللہ اللہ چه
جمال است بدین بوالعجبی و لباس کلاه چهار رنگ بر فرق مبارک میداشتند و بجمجمه سر و کلاه
پنبه دار از قسم چپیت که تا گردن میبافت و عمامه بر سر گاهی گاهی می بستند و پیر این
سفید که چاک بسینه داشتند تا بچانه ساقی در بر میپوشیدند و بر دوش مبارک اکثر چادر سپید
میگذاشتند و گاهی سلاخی یا لنگی فراه سپید فراه سیاه سبز و زرد که از پهلودامان بحریسریخ بافته باشد
میداشتند و تهنید چادر سیاه نیل کنانید میداشتند و گاهی با اتفاق سدا و یا یعنی یا جامه از قسم سوسی
که سیاه و سفید میبافت می بستند و با جامه هائی یک کین میدیدند نمی بستند و هر که را لباس چرکین
بودی و یا مورعی داشته و ناشسته زولیده باشد تا کید به شستن میخوردند و مجذوب و مجذوبی را
که بے لحاظ شرع باشد بستند نمیداشتند چنانکه روزی بعد غنی دیالپور شیرین آوردند
و از کوچه که نزدیک جامع مسجد بود گذر نمودند و کاتب حروف بهم حاضر بود و بدرویشان در
مشوره بودند که مقام کنیم شخصی عرض کرد قبله به بینید که این جامع مسجد بسیار خراخ و لایق
مقام تصور است پس دیدند که این کبند در محن مسجد کیست کسی گفت که این روحه سید امام شاه
مجدوب است فرمودند نزدیک مجدوبان مقام بهم نمی کنیم و بیرون از شهر زیر درختان نر و لکتر نموده
مقام کردند و بهم روزی بنده کاتب حروف با درویشی خدمت حاضر بودیم و نزد آن درویش چادری

کنند که از پوست مغیل رنگ میسازند بود و فرمودند این چه لباس مجذوبانه کرده که این چنین لباس مرا خوش نمی نایند
و ایضا از آوند شکسته اگر چه اندک باشد کراهت تمام میداشتند و نشانه دندان شکسته نمیکردند که بعد از غسل
قبل از خفتن نشانه را بعد از ترک کرده بر سر و بر و سبب و ریش و سینه میکردند و سر به بالا تا غم بشب
در چشم میکشیدند و اگر سر به نشانه بشب میرفتند بوقت فجر بعد از اشتراق بعمل می آوردند و کسی را بطرف
پایین چهار پائے خود خفتن و نشستن روان میداشتند و نه بطرف کسی پائی دراز میکردند و چهار پائے مرا بر
زمین کشیدند و نشستن نمیدادند که از خط پائهای وی ناچار صورت خرو و بری آید و بی ادبی میشود و در
اکثر از عادت آن حضرت بود که چون از درویشان و آشنایان محرم سال خود کسی آب نه نشیدی چون یکدو
جرعه باقی بودی بخوش طبعی از دست وی گرفته خود نوشیدندی و چون درویشان بخوردن نشندی خود به دولت
نزدیکتر آمده از پیش بر یک علییه علییه یک لقمه تناول میکردند تا بر حدیث سئوالمؤمن شفاء
عمل کرده شود و بوقت دعا خواستن از حق تعالی بجز خود دل نمیدادند چنانکه روزی شخصی سوال از آن
حضرت نمود که قبله بوقت دعا دست چه طور باید برداشت فرمودند حضور دل حاصل باید کرد اگر حضور حاصل
شد دیگر هیچ حاجت نیست و آنحضرت استعمال علم طلب نمیداشتند و بضرورت سائل را از علاج
محرّم نمیکردند و چیزی میفرمودند و از فن انشاء منقطع و بی سر و پا بودند و رقع مکتوب بعبارت ساده
می نوشتند و از علم فارسی و عربی و علمیه و درسیه چنانچه صرف و نحو و فروع و اصول و معقول و منقول و غیره
تحصیل تمام میداشتند که ذکر آن به تفصیل عنقریب می آید انشاء الله تعالی انقل در ~~ملفوظات مولف~~
جناب مولوی ابن بخش صلب صلیه و بعضی اوصاف و عبادت و عمر و بیان خواندن علم آنحضرت
رضی الله تعالی عنه این چنین آورده که آنفیان عالم رضی الله تعالی عنه متوسط قامت سمین البدن
گندم گدن معتدل الاعضاء بودند و سلیم العینین اما وقت تقریر و سخن گویی چشم چسپین قدری پوشیده
تقریر و سخن میگفتند و در مجلس او آن نظر مردم بر وجه نورانی او شان می افتاد و در هر مجلس فی شکوت
و شمت بودند و عابد و مجاهد ابتداء و انتهاء بودند و سنت جماعت از آنها در جمیع عمر از ابتدا
بلا تا غم و انتهاء و انتقال ترک نشده و صلب ترتیب بودند چه نمازی از آن جناب بقفا

نه پیوسته الا پنج شش نماز و از آنجمله در ملک مشرق که بامری در آنجا شریعت فرما شدند
و بعد تادیبه عصر بموضع قصد فرمودند بغتة در میان راه هر صرختن و زان در آمد که دست
خود بنظر نیامدی باین باعث نماز شام بقضاء پیوست بعد بجماعت گزاردند و نماز فجر در
راه تونس شریعت که در اول بار پا پیاده بودند و قطع مسافت در شب بسیار نمودند بموضع ایوان
خود اعنی مولوی غلام محمد ولد مولوی سکندر مرحوم و میان مسلم ولد روشن باغبان و میان قطب الدین صاحب
خفته ماندند تا آنکه آفتاب بتابش در آمد پس باذن و اقامت بجماعت بگزاردند و بهم نماز
فجر و توکیه شریعت که امام بغیرایت طویل مشغول گشت و وقت نازک در التحیات بودند که
افتاب طالع گشت پیش بوجه مذکور ادا ساختند و نماز عصر و شام در کمرالموت و در وقت
اوشان از لیل و نهار منقسم لعبادت مختلفه بود و گاهی ترک سنت و مستحب از ایشان بواقع
نیامده الا روزه های دو ماه رمضان که بحیثه مرض شدید قریب مرض الموت بقضای پیوسته اند
آن هم قبل مرض الموت ادا نموده اند معدن خلاق و کرم و مخزن سعادت و مروت فصیح اللسان
رحمت ترجمان بودند و هر لباس و غذای اوشان بقصد عبادت بودی و بر زبان سخن
نفرایندی الا که در مصلحت خودی بود و شکوه و کله را در مجلس خود به هیچ راه ندادندی و
هر کس که بآنها ملازمت می نمودی بمقتضای وقت نمی گشتند و هر وقت گفتگویی خدا و رسول فرمودندی
و دعاء از درگاه الهی همیشه از رضاء خدا و رسول و شیخ میخواستندی و از لایب و اهل بدعت
استراز و زاریندی و نصیحت استحکام شرع می نمودند و بر خوت کار سعید خسر و اموس می نمودند
و هر کس را محظوم و مکرم می داشتند خصوص اولاد پیر و مرشد خود را که عبارت از اولاد حضرت قبله عالم
مباروی مرفعی الله تعالی عنه است از جمله بالاسر و نیکوتر می داشتند و بر مفارقت اصحاب
و اصحاب راضی نمیکشتند و دل شکنی را بدتر می داشتند و دل شکسته را عزیزتر و قلی اش
می نمودند و سبایک را از درنا امید باز نمیگردانیدندی و طالب العلم را بسیار ترغیب علم
میلادند و بروی راضی میکشتند و اصل الناس متصور می نمودند و اکثر وقت بمطالعه علوم مشغول

می ووزیدند و از صحبت اغنیاء متنفر می بودند و اگر گاهی بسبب حصول پیوست چون مرغ
در قفس میخوردند و همواره در بحر شهوات مستغرق میبودند و صحبت صالحان می طلبیدند و
جهان را آئینه تصور دیده در وی جمال این روی می دیدند و رشتت نسبت در دل او شان خواه مخانه
علم خواه مطالعه کتب خواه در مقال دیگر و زریده باشند و از خود نشان در ایشان نموده به عملی صورت اسما
و افعال از او شان سر بر زده مستجاب الدعوات مدار کار عالم بودند مقبول الاوصاف مطبوع
الافعال کان فتوت بودند و بر تعهدت مردم را می پیریدند و بر دعوت در خانه مردم رفتندی و دعای
در حق آنها میگردندی اللَّهُمَّ اغْفِرْ وَارْحَمْ لِهَاجِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ تَوَاتٍ وَبَعْدَ فَرِيضَةِ الْتَرَاثِ
دعا میخواندند بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اللَّهُمَّ يَا وَلِيَّ الْإِسْلَامِ وَآئِلَةَ مَسْكِنَا بِالْإِسْلَامِ وَنَبْتَنَا عَلَى
الْإِيمَانِ فَتَى نَلْقَاكَ بِهِ وَأَنْتَ عَنَّا رَاضٍ غَيْرُ غَضَبَانَ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ
الرَّاحِمِينَ و میفرمودند که این دعا بعد از فریضه بخواند حق تعالی او را ازین جهان بسلامت
ببرد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم ویرا شفاعت طلبیده بکنند و هم این دعا بعد از فریضه میخواندند
خداوند اسان مسلمانان دیان تقصیران عفو فرما و هم این دعا میخواندند اللَّهُمَّ أَنْتَ السَّلَامُ وَمَعَكَ
السَّلَامُ الْحَمْدُ وَمَسْبَعَاتِ عَشْرٍ وَنَعْلٍ أَوَّاهِينَ وَصَفَى الْإِيمَانَ كَالْفَرْصِ بِنَدَائِهِمْ وَنَعْلٍ الشَّرِيقِ وَتَهْجِدُ
بِلَا نَحْمٍ میخواندند و بر عزت التهجید اصیان افوس و تح میخواندند و غنای مزایر دوست میداشتند
و غنای مزایر با اتفاقی هم می شنودند و بر کس را خواه ناخواه غایب می نمودند و وضع و رفیع
از دل بر کسی نمیگشتند و آنچه در دل او شان میبود بر روی کار نمود بود و در خانه هر کس از مزایر
یا غیر مهمان گشتندی متعلق از چیز نگشتند و بر چیز از وی کلفه حصول پیوستی قبول
نرمودند و مردم از دیدار ایشان سیر نمیگشتند و چون بر عریس یا کپشن شربت شربین فرما
گشتندی مردم را بر چون پیرانه و لقمه بر زدندی بعضی از آنها بگریستندی و بعضی حیران شده
روی مبارک شان نگریستندی و بعضی رقصان و بعضی خاموش درون پراکش می نشستند و
و آنحضرت بجای نادیدنی نمیگشتند و ندیدندی و نتوانستندی گوش نغمه نمودندی و بجای

نارفتن ز رفتندی و مردم را بنام نیک خواندندی و اگر نام نبود به نیک بدل فرمودندی و از
وضع القاب مذمت خیر بریزیدندی و منع می نمودند و هر وقت قصد نیک و نیکخواهی
داشتندی و قرآن مجید و دلائل الخیرات و ستم بادی پشت خواجگان بلاناغی خواندندی
و از اسبوع و غیره اکثر خواندندی و غنی و فقیر یکسان داشتندی و تکبیر تحریم گاهی از
ایستان فوت نشد و جماعت مفتیه التکبیر و رکعت سارع نکشتندی و ملال و غبار
خاطر بسخن نمکین میزد و در دوا ملک کشف القلوب بود و در وایل و بدر متابعت کمال
ورزیدند و هر وقت از خوف حق ترسان میبودند و سعی در اصلاح امور مردم میکردند و تسبیح
و تهلیل و غیره ادعیه میخواندند و اسل المتعین رئیس الثوابین بودند رضی الله تعالی عنه نقل ایضاً
فیه که روزی بخدایت شریف مشرف شدم تا لایحه خواندن مسبحات عشر و تریبش
عنایت فرمودند و از زبان الهام ترجمان بیان در فستان نمودند که میان صاحب سیر والا
بزرگ رضی الله تعالی عنه در هر شهر و دیه که و روی کسی مسبحات عشر خواندی اگر شریف
فرما شدند اکب و نان آنجائی حرام دانسته بخوردندی و ننوشیدندی و هم آنفیا ض العالم
رضی الله تعالی عنه از زبان مبارک فرمودند هر که تبرک فخل او این موصفا الايمان و تهجد و الشراق
و غیره اوراد که از شیخ جوئی پیوست ازین جهان رفت نیک نه رفت نقل ایضاً فیه که روزی
آنجناب فیاض عالم رضی الله تعالی عنه در مسجد شریف قدیمه صاحبزادگان نیکوکاره در موضع
شهادت شاه شریف فرما شدند آنجناب بنمجد نزول فیض شمول در هر کنار مسجد موصوفه
فرامیدن با درد و ذوق گرفتند شخص عرض کرد که یا حضرت بنشینید چرا در رفتار چیدن
تکلیف میکشید فرمودند که در اینجا حضرت خواب قبله عالم مهاروی و حضرت ابو احمد بار محمد غاضل و
میان صاحب صبغته الله لا یوری رضی الله تعالی عنهم می آمدند و مجتمع میگشتند شاید که قدم
بر اقدام فیض التیام الیستان در آید غفران و وجدان رو نماید و هم میفرمودند که هر یک فرد از افراد
اولاد پیر ما خواب قبله عالم رضی الله تعالی عنه که عبارت از صاحبزادگان مهارویه و دیگران باشد

زاد الله تعالى شرفهم قطب است و جد مبارک آنفیا ض عالم رضى الله تعالى عنده انوار ابرین
 امر و عطا بلیغ و فرموده حضور جناب مستطاب سرسلسله عشاقان پیشوائی شایقان جامع
 الکملات خلاصه کائنات جناب صاحبزاده مولوی غلام فخر الدین سلمه الامین قطب الاقطاب
 است x بیان نکرده و وفات و عمر و طرائف علم خواندن آنحضرت رضى الله تعالى عنده نقل ایشانی
 جناب حافظ صاحب عمون و خال آنفیا ض عالم رضى الله تعالى عنده مسمی بقیض بخش بیان فرمائید که
 قوله آنحضرت من سنة الف و مائتين و ثلثین واقع شده و در سنة الف و مائتين و ثلثین
 از پنجاهان فرموده اند قمره ثلث و خمسين سنه شده بیان مقامات علم خواندن آنحضرت فیما
 عالم رضى الله تعالى عنه x و طرائف کلام و کتب فارسیه تا تحفه لصاح از جد بزرگوار قطب الاقطاب
 خود رضى الله تعالى عنده خوانده اند پیش روانه بر فضائی ایشان بحر پائنده ساله بنا بر کتاب علم در
 مهار شریف در مدرسه مولوی صاحب مولوی اسد الله و مولوی یار محمد و مولوی صالح محمد غفر الله تعالى لهم
 غفر الله واسعا نزد مولوی صاحب مولوی نور الدین دهلوی علیه الرحمة که آنها طالب العلم مدرسه مستظرف
 غفر الله مذکور بودند کتب فارسیه تا تحفه مولوی جاسی علیه الرحمة و الغفران بدون سکن در نامه خواندند
 پس ابواب صرف نزد مولوی صاحب زبده العلماء و الفضلاء عقل کل مولوی محمد عمر ترنسوی رضى الله تعالى
 عنه آنها ایم در آن زمان طالب العلم آن مدرسه موصوفه بودند و نزد مولوی صاحب مولوی محمد کامل علیه
 الرحمة یا محمد رحمة الله علیه میخواندند پس از آنجا مرخص شده در بها و پور نزد مولوی صاحب مولوی محمد کامل علیه
 الرحمة تشریف فرما شدند و تا قطبی علوم عربیه و عقلیه میخواندند و از جناب مولوی صاحب مدار علوم
 عربیه و عقلیه مولوی غلام رسول چنگر مد ظله بهم میخواندند بعد چند ایام سبق در چیل و این نزد مولوی
 صاحب مولوی معنوی مخزن الاسرار محمد انوار مولوی حافظ محمد افضل سلمه الاجل و هم چند ایام سبق
 نزد مولوی صاحب حاوی فروع و اصول فخر الیهند مولوی جاسم متهوی علیه الرحمة و الغفران خواندند
 و پست در لاہور رفته در آنجا شرح عقاید مع فیالی و مولوی عبد الحکیم و شرح و قایم نزد مولوی
 صاحب خلیف صاحب خواندند و گذارند نزد مولوی صاحب بولک بولک و میگردند پس در دهلوی و مدرسه

مولوی صاحب مولوی محمد حیات شریف مولوی صاحب مولوی عبدالرحمن بنجابی پرشیدہ مطول و ترمیم تلویح
شرح مطالعہ وغیرہ علوم عربیہ و نقلیہ تحصیل فرمودہ دریا زودہ سال در خانہ تشریف و نماز شدہ و
پانزدہ سال بطلب علم عقلی و نقلی فروع و اصول وغیرہ بدانیدہ اند حق بدانید فی بعدہ دو از دہ سال صرف
بر ہدایت و دعوت خلق الی الحق ماندہ اند اما درین اثنا سبق علوم عربیہ وغیرہ با کمال متروک نگشتہ
و بر غبت تمام علم میخوانید تا آنکہ بحق شدند رضی اللہ تعالیٰ عنہ سو یاد ہار آن روز ما فریادہا کردی آن
کلزار از ما یادہا گشتہ از ناز و کرشمہ جانستان، ساشی از مہوشان و زیادہا دم بدم پیرسان
شدی از حال ما داشتہ از لطفہا بنیاد ما طذا کلمہ من مٹفو ظالمہ کور بعد ازین میگویند
کاتبی و علموا اخوانی ارشدکم اللہ تعالیٰ الی صراط مستقیم کہ آن حضرت چراغ اللہ فیاض عالم
رضی اللہ تعالیٰ عنہ بکمال متابعت نبوی صلی اللہ علیہ والہ وسلم ظاہر و باطن موصوف بجمیع صفات
کہ اولیائمت اورا باشد بود و بریک صفی از صفات انسان کامل کہ مرتبہ تخلوق با فلاں اللہ است شجرت سیدہ
دو بود با جودا حضرت با عدل موجد بود چنانچہ صلاح و عفت و زہد و ورع و تقوی و طاعت و
عبادت و جوع و فاقہ و مسکنت و قناعت و مروت و فتوت و دیانت و حیانت و امانت
و سہر و تہجد و شعور و خشموع و تذلل و تواضع و تحمل و کظم و عفو و اغماض و اشفاق و انفاق
و ایثار و اطعام و اکرام و احسان و اعراض و افلاس و انقطاع و انفصال و صدق و صبر و سکوت
و حلم و صفا و رضا و صیا و بذل و جود و سخاوت و خشیت و خوف و رجا و ولہد و ریاضت و مجاہدہ
و محاسبہ و مراقبہ و موافقت و مرافقت و مدارات و معاملتہ و توفیق و تدریب
و تجرید و تغرید و سکون و وقار و مدارہ و مواساة و عنایت و شفقت و صفا و شفاعت
و لطف و کرم و تفقد و شکر و ذکر و فکر و حرم و ادب و اعتصام و احترام و طلب و رغبت
و غیرت و عبرت و بصیرت و یقظت و حکمت و حبت و معرفت و حقیقت و خدمت و تسلیم و تقیت
و تعویض و توکل و تمسک و یقین و نفقت و فنا و بقا و استقامت و حسن خلق و حسن خلق آن غیاض عالم
رضی اللہ تعالیٰ عنہ بہ نہایتی بود کہ ہر کس از کہ وہمہ یقین میدانستند کہ آنجناب را بہ نسبت

بر

من آنقدر محبت است که با هر کسی نیست و چنانکه مرا عزیز دارند کسی را ندارند و این صفت از
صفا خاصه آن سرور عالم است صلی الله علیه و سلم و اولیاً اُمت او را بکمال متابعت و بی هم حاصل است
در بیان تحقیق سلسله حضرت چراغ الله رضی الله تعالی عنه - بهویدا باد که انقیاض عالم چراغ الله
الله تعالی عنه مذنب ضعیف و سلسله شتیبه بهشتیه نظامیه خیره نازیب دارند و مرید و خلیفه اعظم
حضرت جد بزرگوار حقیقی نور فواجیه محمد عظیم الله رضی الله تعالی عنه اند و حضرت جد بزرگوار ایشان بیعت
و ارادت بحضرت فواجیه قبله عالم نور محمد فاضل مهاروی دارند و رخصت سلسله از حضرت فواجیه ابو احمد یار محمد
فاضل نیکوکاره مشهادی پیر برادر خود یا فتنه ازین سبب مایان که سلسله حضرت توکیرویه داریم
در شجره پیران خود اسم شریف فواجیه ابو احمد یار محمد فاضل میخوانیم چه حضرت شیخ مامیفرمودند که جد
ما را رخصت سلسله از حضرت موصوف شده است و نام مبارک ایشان ضرور در سلسله درج کرده بایند
خوانند و خود هم میخوانند و حضرت فواجیه قبله عالم نور محمد مهاروی بیعت و خلافت از حضرت فواجیه مولانا محمد
الحق والدین دیلوی دارند و پیشتر نسبت سلسله ایشان الظیر من الشمس است حاجت بنوشتن
نیست نقل و اوقف رموز و حقایق کاشف اسرار حقایق از خود رسته بحق پیوسته بیعت برتر
مولوی غلام حیدر صاحب فرموده که از خدمت حضرت فیاض عالم رضی الله تعالی عنه عرف داشت
کردم که یا حضرت اسم فواجیه ابو احمد یار محمد فاضل که مجتبه رخصت یافتن سلسله حضرت فواجیه حافظ
محمد عظیم الله از آن حضرت در سلسله خوانده شود ذات حضرت که از حضرت فواجیه خواجگان
محمد سلیمان تدرنوی صاحب خضیاب برده است نام ایشان پیر درج سلسله شریف خود
فرموده اند فرمودند که اسم فواجیه ابو احمد یار محمد فاضل درج در سلسله حضرت جد بزرگوار من خود نموده است
چه رخصت سلسله از آن حضرت یافتند و مرا رخصت سلسله و خلافت و جمیع طریق و طایفه
و غیره از پیر و جد بزرگوار خود برده است بخد مت حضرت توکیر صاحب محض از برای ارشاد
جد صاحب خود رفته بردم و بعضی تأمین تا از آن صاحب که و ابست آنها بزرگ میخواست
میباشد یافتن نقل ایضا من مولوی غلام حیدر موصوف که آنحضرت چراغ الله رضی الله تعالی عنه

نقل فرمود که حضرت خواجہ ابوالواحد یار محمد غافل صاحب شہادتی آنقدر محبوب و مقبول آنحضرت
حضرت پیر خود خواجہ قبلہ عالم نور محمد مہاروی صاحب میدان شدند کہ کسی را از خلفاء حضرت
ایشان دست نداده چنانچہ ابوالواحد یار محمد غافل صاحب از قریہ شہادتم کہ از موضوع مہار شریف
قدر یک فرسنگ باشد اکثر بر روز جمعہ بخدمت پیر خود میرفتند و حضرت قبلہ عالم ایشان نیز برای
استقبال آنصاحب تنہا از شہر بیرون می آمدند و بہر یاری نام نشیب است
نزدیک مہار شریف کہ ہما بہ ساخت قدر میل باشد منتظر بودہ ملاقات فیما بین می نمودند
روزی شخصی کہ شاخ بعد از بیرون آمدند آنحضرت قبلہ عالم از شہر از دور در پس
ایشان می آمد چون بہر دو حضرت را ملاقات میسر شد آن شخص نزدیک آمدہ دہانہ بگفت
کہ یا حضرت این بہ طریقہ است کہ شما گرفتہ اید این مرید شما است و شما پیر آن ہستید
شمارا مناسب نیست کہ این قدر بیرون از شہر آمدہ استقبال وی نماید حضرت قبلہ عالم بجلال
آمدہ فرمودند تو چہ دانی کہ مرید کدام است و پیر کدام و ترا چہ خبر است کہ من پیر او ہستم و او مرید من است
آن شخص از ہیبت ہتیرید و بر خود لرزید و بعد از تقصیر خود محاف کتا نید نقل ایضا منہ کہ آن حضرت غیاض
عالم رضی اللہ تعالیٰ عنہ میفرمودند کہ واقعہ بحسب ارشاد پیر خود در تونس شریف رفتہ در آن زمان
حال حضرت تونسوی صاحب ہر این سوال بود کہ نماز پنجگانہ بجماعت ادا نمودہ ہر وقت در خلوت
می نشستند و دروازہ حجرہ بستہ میداشتند و کس را یا رائی آن نبود کہ بخدمت حاضر شود یا عرض مطلب کند
ازین مہر دربان آنحضرت رضی اللہ تعالیٰ عنہ کہ شخصی دلیر بود از مردمان حاجت مندان نذرانہ می ستد و مطلب آنها
بفر عرض میرساند و حضرت ایشان بحسب سوالات آن مردمان بعضی را می طلبیدند و بعضی را
بتحیر یا بہ تقریر گفتہ فرستادہ قضاء حاجت آنها می نمودند و بعضی را پاسخ نمی فرمودند و ازین حال
بہر آن حضرت رضی اللہ تعالیٰ عنہ یکسال بودہ است چون من بآستانہ فیض کاشانہ آنحضرت رفتہ ہمان سال
بود و نزد من دہ روپیہ نقد بود چون حال معلوم کردم خواستم من نیز بہر دربان نذرانہ دادہ حصول عزایم بوسہ
حضور نماغم باز اندیشیدم کہ من از ضوئہ آمدہ ام بلکہ فرستادہ شدہ ام انشاء اللہ تعالیٰ خود

بخدمت خود بخد مت خواهم رفت چون شب شد بعد از فراغ نماز تهجد بدر صبحه شدم از دور مصیبت و لرزه در وجودم افتاد
باز گردیدم باز دوم شب همانوقت رفتم چون قدم پیشتر شدم بارها محال شد لایق و ایس اهدم پس سیوم شد
همانوقت دینتر شده بر در حجه رسیده دستک کردم حضرت از اندرون آواز دادند که کدام است
و نشان خود عرض کردم فی الحال در بکشداده فرمودند بیای مولوی مدتی شده که انتظار تو می کشم اندرون رفتی
قدم بوس شدم و بمصافحه و معالقه آنحضرت سر فرار شده بنشستم انگاه فرمودند تو اینقدر دیر چه
کردی عذر را کردم که قبل از بعضی امورات دنیاوی دیر از حضور افتاد بعوده هر روز بموجب فرمان شما
بخدمت حضرت ایستاد حاضر میشدم و لولایع شریف میخواندم و بعضی تلمیص و کفر غنه بعد از پانزده یا
شانزده روز مرخص شده بخانه اکدم تمل جناب میان صاحب مائیکلی و الامد ظله العالی و مولوی صاحب
مولوی عبدالسبحان برادر ایستاد بیان فرموده اند که از زبان مشیخت پناه خلیفه مجاز جناب حضرت
نونسوی میان شیخ محمد صاحب مالک مروضه ماڑی انب و اله شنیده ایم که گفت که از خدمت نبیره
سجاده نشین خواجه خواجه گمان حضرت خواجه محمد سلیمان نونسوی صاحب رضی الله تعالی عنه اعنی جناب
خورشید جهان تاب صاحب جلاله خواجه الله بخش صاحب مد ظله عرض نمودم که یا حضور زمانیکه حضرت
مولوی صاحب تو گریوی از خدمت تر نوسوی صاحب جد بزرگوار حضرت شما از تو تشریف مرخص شده
بودند حاضر بودید یا نه فرمودند که من حاضر بودم از حقیقت سلسله حضرت مولوی صاحب تو گریوی
بعضی کیفیت طلب شدم فرمودند که در آنوقت مولوی صاحب تو گریوی بخدمت حضرت عرض داشتند
کرد که جناب اسم شریف خود مرا در سلسله درج کرده دیدند حضرت صاحب حضور نمود ای خواجه محمد سلیمان
که من حافظ صاحب را دیدم دریم حافظ صاحب را به بین و از حافظ صاحب مراد حضرت خواجه حافظ
محر عظمی الله است رضی الله تعالی عنه نقل ایضا در کیفیت خلافت آنغیاض عالم رضی الله تعالی عنه
اگر چه از زبان مبارک آنغیاض عالم رضی الله تعالی عنه بصراحت بصیحت نه پیوسته اما ازین قرائن
منقول شدند معلوم میشود که بمشایخ حضرت شیخ مافیاض عالم چرخ الله رضی الله تعالی عنه نسبت خلافت
حضرت خواجه خواجه گمان سلطان زمان خواجه محمد سلیمان نونسوی صاحب رضی الله تعالی عنه هم دارند
ایضا در کیفیت و تحقیق خلافت آنحضرت چرخ الله رضی الله تعالی عنه

احوال حضرت خواجہ حافظ محمد سید محمد عظیم اللہ رحمہ اللہ تعالیٰ عنہ پیر مرشد و جد حقیقی آنحضرت
بدینوچہ کہ حضرت چراغ اللہ قبل از رفتن بدیلمی بزرگوار علم از حضرت جد بزرگوار خود
رضت ہمگی وظایف و طریق مشایخ مجملات یافتہ بودند چون حضرت جد صاحب بی ملاقات جسمانی
انقیاض عالم بوصول حق پیوستند ہمگی امورات وظایف و طریق بیعت و غیرہ بہ پسر خود خواجہ
سلطان محمود رضی اللہ تعالیٰ عنہ کہ والد آنحضرت چراغ اللہ فرمودند امانت سپردند و وصیت فرمودند
کہ این امانت بہ پسر خود اعنی خواجہ چراغ اللہ سپردہ کن را کہوی کہ یکبار بخد مت حضرت خواجہ
محمد سلیمان صاحب تونسوی مشرت نشود چون آنحضرت بعد تحصیل علم از دہلی بخانہ آمدند
حضرت والد ایشان را آنچہ از والد خود امانتہ رسیدہ بود بدہ خود رسانیدند و وصیت بر رفتن
در تونسہ شریف ہم اظہار نمودند پس رضت خلافت حضرت چراغ اللہ صاحب را از جد
بزرگوار پیر مرشد خود دوبار شد اصالۃا و نیابتا انکاء چون آنحضرت بموجب وصیت جد خود در
تونسہ شریف رفتند و خدمت حضرت ایشان چند روز ماندہ فرمودند حاصل کردند شاید کہ باز خلافت
معزز و مکرم بودہ باشند واللہ اعلم بالصواب نقل است کہ آنحضرت غیاض عالم رضی اللہ
تعالیٰ عنہ میفرمودند کہ چند پشت از آباء و اجداد بتواتر بہادر و اہل ہمت عالی و حافظ کلام مجید
و صلب کمال بودہ اند و در تعریف جد بزرگوار پیر مرشد خود بسیار غلو نمودہ بار ما میفرمودند کہ
حضرت جد صاحب مرا معاینہ یعنی کشف حقیقی آنقدر بود کہ از مشرق تا مغرب ہمچون مواہینیک ناخن بود
و درین اثناء ہر بار ناخن اہرام خود را پیش کردہ تحقیق این معنی نمودند پیر مرشد مبارک کہ بتقریب ذکر
حضرت جد بزرگوار خواجہ حافظ محمد عظیم اللہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ نبذی از بیان احوال شان لازم آمد کہ
حضرت غیاض عالم چراغ اللہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ میفرمودند کہ جد بزرگوار صاحب من حافظ کلام اللہ و
عالم معلوم عربی و فارسی و عابد و زاہد و مجاہد و مشاہد از جد بودند و صاحب اتقا و ورع بغایتی کہ
چون علماء ان لواحق بمقدمہ شرع شریف ہر کہ میرفتند حضرت حافظ صاحب را ہمراہ خود میبردند
حضرت ایشان آرد از خانہ خود گرفتہ ہمراہ خود میداشتند و نان ازان میخوردند نہ از دعوت آنها
و علماء و فضلا نظر باتقائشان حضرت ایشان را ہمیشہ امام جماعت صلوٰۃ میساختند و حضرت

فیاض عالم رضی اللہ تعالیٰ عنہ

ایشان نماز در پس کسی که موئی داشته باشد نمیکند اردند و اگر اتفاق می افتاد راضی نمیکشتند و می فرمودند که
 بلکه موی بر سر میدارندیم چون جن بنظری آیند و در مجلس سماع گاه به گاه میفرفتند و شهرت مشحیت نمیکردند
 که گویا حدیث اجل الاقباد در شان ایشان رسیده است و خطاب مستطاب اولیائی
 تحت قبائی لا یعرفهم غیری خلعت و بهر معهود ایشان گردیده چنانچه پیش این فقیر کاتب حروف
 شیخ مسلم صاحب مرقوم که مردی با شوق و ذوق و از حد نیک بخت بود بیان فرموده که از زبان مبارک
 حضرت خلیفای عالم شنیده ام که فرمودند که از زبان گریز اخشای جناب حضرت قبله عالم خوابم نور محمد مهادوی
 پیر مرشد ایشان خوابم حافظ محمد عظیمت الله صاحب برآمده که حافظ صاحب را کسی کم در مرتبه از یاران اعلا
 مانده اند که مفتاح خردین من نزدیک حافظ صاحب اند و هم در مسجد حضرت ایشان خیمه نای مجذوب بی آمدی
 جامهائی پاره و چرکین میداشت روزی جامهائی نو و شسته پوشید کسی بخیرت حضرت حافظ صاحب
 عرض کرد که خیمه جامهائی نو پوشیده است فرمودند چرا نپوشید که خیمه خود را دانسته که من خیمه ام یعنی
 از نیستی به هستی خود آمده است خیمه پوشید و گفت ای حافظ صاحب تو مرا این چنین میگرد
 و من تیراهم میدانم که خود را که از نظر خلق پوشیده داشته چون بر سر دو گز زمین میشوی چگونه پنهان
 خواهی شد آخر همچنانکه آن مجذوب میگفت بعد از وفات حضرت ایشان کمال ایشان را حضرت
 خلیفای عالم چرخ الله رضی الله تعالی عنه اظهار من الشمس گردانید چه کمالت مرید دلیل ظاهر است بر
 کمالت پیر و حضرت حافظ محمد عظیمت الله ایشان در اوائل مسودا گری میل میکردند بعد چاهی از ملک
 خود تیار کنانیده کاشکاری میکنند و هر روز بوقت زوال زراعت آن چاه را میدیدند و اکثر در خلوت
 می نشستند و تلاوت قرآن مجید بسیار میکردند و ذوق میکردند چنانکه در عین وقت تلاوت رفتار و بشوق
 و ذوق هم می نمودند معبود ایشان اندر من صوبی خانگی میبود و کسی بے اجازت در آن نمیرفت و وظائف
 دلائل الخیرات و درود مستغاث و درود کبیریت احمد و درود کمال نهایت و درود مفرد دعا کبیر و غیره
 ادعیه و ختم هشت یعنی ختم بادامی خواجگان چشت اهل بهشت و تسبیحات عشره هر روز
 و همچنین سلسله پیران فرود دعا کبیر و دعا بشیخ و ضرب البحر و مرزیمانی و مرز امیرین و دعا شمش و

کاشکاری

بلا ناغہ میخوانند بخت عالی و یقین متعالی میداشتند و اولاد حضرت پیر مرشد خود خوار قبله عالم
نور محمد مہاروی صاحب را از صغار و کبار غوث و قطب میدانستند و در علم شریعت و طریقت
کامل و عامل بودند از اسرار حقیقت و معرفت و اوقاف و محرم و معانی تنزیہ و تشبیہ معانی
می داشتند چنانچه حضرت غیاض عالم ضمیمہ مودند کہ معانی تنزیہ و تشبیہ معانی آن واحد
اکمل اولیا را باشد چنانکہ حضرت بابا کنجشکر صاحب و خواہ حافظ محمد عظمت اللہ است رضی اللہ
تعالی عنہم و ہمیشہ تذکر خفی خدا تعالی مشاغل بودند و لحاظ در و در شریف و وقت مینمودند و در
صحبت اہل دقل و کز نیر نیرفت و اکثر مرید نمیکرفتند مگر چند مردمان معدودہ و در مرض الموت قریب
وصال خود بحق بدعوت بحق صلاح عام دادند کہ ہر کس کہ فراید بحاجہ من دست ززد و بیعت کند پس
آن زمان ہم بعضی مردمان آمد و مرید شد و عنقریب آن بروز چہار شنبہ مقدار نیم پاس تخمیناً یکم
بیش گذشتہ بود بہ بیست سیوہ ماہ ذی القعدہ در شب یکم از دو صد پنجاہ و پنج ہجری وصال بحق
نمودند چنانچہ تاریخ وصال حضرت پیر مرشد خود خواہ چراغ اللہ غیاض عالم رضی اللہ تعالی عنہما از لفظ خاصا
معشوق الہی استخراج نمودہ است و مزار مبارک ایشان از قریہ قورلیان و طرف جنوب
بفاصلہ یک میل زیارت گاہ خلایق است و ذکر فضائل و کمالات تصرفات و کرامات حضرت ایشان
بیشمار اند اما بحوث طوالت کہ تمہید کتاب بزرگ بعض الفاظ و مناقب آنغیاض عالم است تبرکاً
اکتفا بر ہمین دو نقل کردہ شد نقل مولوی معنوی مولوی غلام حیدر صاحب بیان فرمودہ کہ حضرت غیاض عالم
رضی اللہ تعالی عنہ روزی از میان جمال الدین کاسپی ساکن بہک پیر مرشد خود کہ شخصی از حد نیکیخت
بود مناقب پیر مرشد خود طلب فرمودند و بندہ ہم حاضر بود میان جمال دین بیان نمود کہ مرا عادت بود
کہ در ملک چولستان برای تجارت میرفتم یک بار از ان حضرت اجازت برفتن ملک مذکور خواستم
مرا منع فرمودند باز الحاح کردم کہ یکبار ضرور اجازت نمائند و فاتحہ غیر عنایت فرمائید دست برداشتند
و روانہ شدم و پنجاہ روپیہ نزد من بود در ملک چولستان بقافلہ ہمراہ شدم پس ناگاہ بوقت شب
زدان خود را بقافلہ زدند چون انہا غارتیدن مہاندہ مضطرب شدہ بجانب حضرت پیر مرشد خود

مستغاثی شدم که یا حضرت فواج اگر چه بیسرفی شما براه افتادم اما وقت است که مدد نمایند بهمانسانست
ناگاه حضرت مبارک حضرت مرانمایان شد و در آن اسباب و جامه و نعل نزدیک من می گذاشتند و
مردم حال من که برگزیده و سلامت ماندم چون قافله خالی از مال و اسباب شده و مراجعت نمودند
لاچار واپس آمده بخدمت حضرت شریف شدم بحجرت دیدن من فرمودند که ترا منع نکرده بودم که بسفر مرو
اینچنین تکلیف مرا در مسانیدی میفرمودند شدم و بحقوق قصیر خود معذرت کردم نقل ایضا من که میان
وارث نامی قوم رنگرین ساکن فیروز پور چشتیانواله پیش من بیان کرد که من چند مردمان دیگر ازین روستا
در یاجی گذر نموده بخدمت حضرت شریف شدم چون بعد از غنت مطالب خود رخصت طلبیدیم رخصت
فرمودند آخر بیسرفی آنجناب بهمانروز رخصت شده روانه گشتیم چون بکناره دریای نزدیک بود آمده
بکشتی سوار شدیم کشتی در قعر آمده از تلاطم امواج سخت بگرای آمد و آب بکشتی شد و نزدیک بود
که غرق شود چنانچه ملاحان و غیره هر سیم امید از جان بالکل قطع کرده بودند و امید حیات نمانده بود در حال
آن حال بجناب حضرت فواج ملاحظه صلب متوجه شده فریاد فریاد کردیم بهمان زمان کشتی آرام گرفت
و واپس روان شده سلامت بسا مل رسید ملاحان همه مردم بیرون از کشتی کرد و خالی نمودن کشتی از آب
مشغول شدند مردمان باز پس روانه شدند الغرض چون باز بخدمت حضرت فواج آمیم از دور دیده بمن راه فرمودند
مشایخ که بخانه رسیده باشند میفرمودند شدم و بحقوق قصیر خود کنا نیدیم و باز از آن روز از فرمان آنحضرت برگزیده
اعراض نکردم نقل بدان ای عزیز اسحق الله تعالی اکنون آن منقولات و ملفوظات جناب حضرت
خواجه چراغ الله فیاض عالم رضی الله تعالی عنه که از زبان صدق بیان محقق مدقق جناب حضرت میافصاح
مانیکی و اله مد ظله العالی بظهور پیوسته اند نقل کرده اید و در ابتدا هر نقل نام نامی ایشان و یا لفظ ایضا من
نوشته خواهد شد چنانچه بیان فرمودند که جناب حضرت فیاض عالم رضی الله تعالی عنه میفرمودند که فیض بخش
دست حق پرست حضرت قبله عالم فواج نور محمد مهادی رضی الله تعالی عنه بخائیتی بود که از مریدان حضرت
ایشان احدی نبود که بمرتب کمال نرسیده باشد و بعد بنمونه نقل فرمودند که دو شخص از خدمت حضرت
سه نقل پیران خود که بآنحضرت چراغ الله حاصل شدند ۱۲

قبله عالم بطلب زیارت حسین شریفین روانه شدند در اثناء راه با شخصی از مریدان عام حضرت
 قبله عالم که جایل و گمنام کاشتکار بود ملاقات نمودند و قصد خود معلوم گنایند و وی ایشانرا
 سرزنش کرد که ای احمقان اینچنین دروازه را گذشته کجا میرید بعد گفت بیائید و برگادہی کہ
 من نشستم دست زده از پس من روان شوید ایشان ہمچنین کردند مقصود نشان حاصل شد
 یعنی زیارت حسین شریفین حاصل کردند الحمد للہ علی ذلک بعد آنحضرت فرمودند کہ چون حال عام مریدان
 حضرت قبله عالم این بود کہ ایشان اینچنین نعمت از توبہ آن شخص کاشتکار و گمنام یافتند حال
 خاصان کہ سالہا بلکہ تمام عمر بخیر مت گذرانیدہ و جان خدا نمود بحر تب اعلی غایب شد بودند
 بلا ایتحالی دادند کہ چہ فرمود بود و ہم آنحضرت غیاض عالم رضی اللہ تعالیٰ عنہ روزی در مہار شریف این
 نقل فرمودند کہ چہ ایں شہر یعنی مہار شریف غوث و قطب آنمقدار بے قدر بودند کہ سفال در کرہ کل
 گویان بے قدر اعتقاد باشند و ہم آنحضرت فرمودند کہ میان نصاب نور محمد نار و مالہ بحضور قبله عالم رضی اللہ
 تعالیٰ عنہم نشسته بودند قبله عالم ایں مصرعہ بزربان مبارک آورد سو شنیدہ کی بہ دمانند دیدہ x
 میان نصاب نار و مالہ در جواب آن ایں مصرعہ گفتند ترا دیدہ و دوست را شنیدہ و ہم آنحضرت فرمودند
 کہ حضرت قبله عالم صلب میان نصاب محکم دین سپرائی را اسے بخشیدہ بود و آن اسپ در
 زراعتہ بحر گیاه خوردی و بزراعت زیان نہ رسانید و ہم آنحضرت چہ راغ اللہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ
 فرمودند کہ میان غلام حسن صلب چیلادہنی را عادت اکثر بود کہ گاہی گاہی شعری در تعریف حضرت قبله عالم سپر
 مرشد خود رضی اللہ تعالیٰ عنہم تصنیف عمدہ میخوانید شبہا تنہا بحضور سپر خود نشسته بود کہ یک بیت مشتمل
 بر مدح آنحضرت بجات معہود خود بمحضرش عرض آورد حضرت قبله عالم رضی اللہ تعالیٰ عنہ در جواب آن
 ایں بیت فرمودند سو چوڑی کوڑی کیج کی کوڑی کوڑی کیج : جب دست چہڑی محبوب کے لا کر لا کر کے ایک
 میان نصاب غلام حسن را بمحور سماع ایں بیت میفرمودند کہ میان نصاب و ہر میخواند و در آن حالت
 و فحش حالت ذوق و وہد روی داد چنانچہ تمام شب حضرت قبله عالم بتکرار سماع ایں بیت میفرمودند
 و آن نصاب و ہر میخواند و در آن حالت و نعمت عز و ان سرفراز و ممتاز شد پس بوقت صبح بعد از

و از غت و بعد از آن که قبل از این چنین شب این بنده را باز هم نصیب خواهد شد یا فی حضرت قبله عالم فرمود که این
چنین شب در دنیا کجا است باز در پیشست خوابی یا غم و آورده اند که میان صاحب غلام حسن میفرمودند
که بر آنچه از مهربانی حضرت من بر این بنده مبدول شده بحمان شب برده است و ستم آنحضرت چراغ اللہ تعالی
اللہ تعالی عنده فرمودند که شوری نامی شوریده حال از مریدان حضرت مولانا فخر الدین محمد دهلوی رضی اللہ تعالی عنہ
باجامه پیر کین و پارچه خدمت حضرت قبله عالم مهاروی رسیده و حضرت ایشان او را در دھلی شناسید بلباسی فاخر
دید بود از وی پرسیدند که ای شوری ترا با این احوال کدام کس رسانیده گفت آنکه ترا حریر عزت پوشانیده و
بر مصلحت نشانیه بعد از اتمام این حکایت آنفیاض عالم رضی اللہ تعالی عنہ مصری بندی انشعرا و بخوانند
و شوری وی ملن دایا بر پیشانی و تا بو تا کریم بهمالیا آنپس میبینی نقل ایضا بعد مد ظله که آنفیاض عالم رضی
اللہ تعالی عنده فرمودند و قتی که در دھلی روافض ثابت برداشته تحزیه میفرمودند و مرثیه میخواندند اتفاقاً
گذرا ایشان مقابل حضرت مولانا فخر الدین محمد دهلوی رضی اللہ تعالی عنہی افتاد برای تحظیم اہل بیت بر میخواستند
ایشان در دلی دانستند که حضرت ایشان مذهب شیعه دارند بکار در میان سنیان و رافضیان مباحثه
واقع شد آخری در دو جانب حضرت مولانا صاحب را منصف اختیار کردند و انفضال حق و باطل خواستند حضرت
مولانا صاحب این رباعی را تصنیف نموده نوشته خود را بآن برد و حریق نمودند رباعی نہ رافضیم کہ کندی گریان
شق نہ سنیم کہ زرد طعنہ رافضی اصحق مرید حضرت عشقم دگر خمید انم کہ کیست بر سر باطل و کیست بر
سرسوق و ہم آنحضرت فیاض عالم رضی اللہ تعالی عنده فرمودند کہ اگر کسی بخدمت حضرت مولانا صاحب
تعبیر خواب میفرمود در جواب میفرمودند بیت نہ شیم نہ شب پیرم کہ تعبیر خواب گوئیم من تاب آفتاب ہم ہم
آفتاب گوئیم و ہم آنحضرت فرمودند کہ مولانا فخر الدین دهلوی بوقت وصال خود مردمان را برای کندیدن قبر
خود فرستاد و خود تکرار این بیت میکرد بیت وقت آن آمد کہ من عریان بشوم جسم بزارم سراسر جان
بشوم نقل ایضا مد ظله کہ روزی آنفیاض عالم رضی اللہ تعالی عنہ فرمودند کہ یکروز حضرت خواجہ کلیم اللہ جہانپادی
رضی اللہ تعالی عنہ بر سر حوض جامع مسجد دھلی رسیدند امر دی را بغایت جمال بر سر حوض استاده دیدند
پرسیدند کہ کیستی گفت من فدائیم و در سیمہ خواب چاک کرده اندرون شد و خواب میفرمودند کہ ما الحال

اور ای سیم که در سینه من موجود است و بیم آنحضرت فرمود که حضرت خواجه کلیم الله رضی الله تعالی عنه
 بوقت انتقال روح خود این بیت میفرمودند بیت: غبار چهره عشاق مدعا طلبه است x
 مخلوقیکه منم یاد دوست پی آویخته است، نقل جناب حضرت میا صاحب مانیکه والد مد ظله فرموده که
 حضرت فیاض عالم رضی الله تعالی عنه فرمودند که حضرت خواجه فرید الدین گنج شکر ابودینی رضی الله تعالی عنه را
 وصیت از مشایخ خود رسیده بود که در میان سلسله چشتیه بهشتیه از جمله یاران شما شخصی پیدا
 خواهد شد که وجود معبود او سبب نجات اولین و آخرین خواهد بود و علامات او نشان داند که اینچنین
 حالت بروی طاری خواهد شد و او در استغراق خواهد شد پس خواجه فرید الدین بعد از زندگانی خود منتظر این
 صورت بودند اما در یاران ایشان بطور سر نیامد پس ایشان بخواجه نظام الدین خلیفه خود وصیت فرمودند
 که از یاران خود در کسی این مواضع و علامات در یابید از روحی دعاء خیر حسن خاتمه تمام اهل سلسله درخواست
 بایک نمود و خواجه نظام الدین درین انتظار بودند و نظر ایشان در دو فلکائی خود بود یکی خواجه امیر خسرو
 دویم خواجه نصیر الدین چیرا غزلی رضی الله تعالی عنهم چون از الهام ربانی سلطان المشایخ خواجه نظام الدین را
 آنوقت معلوم شد اهل مقام امیر خسرو آمدند ایشان بایاران خود در قیل و قال مشغول بودند انگاه بتعجیل تمام
 بمقام خواجه نصیر الدین آمدند چون ایشان را بمقام خود نیافتند بجهت جوئی ایشان شتافتند چه بینید که خواجه
 نصیر الدین بر کلاه حوضی نشسته اند و هر دو پای مبارک ایشان در آب رسیده و آن حالت استغراق و
 بهمان علامات بر ایشان وارد است که نشان داده بودند چون آن علامات در حضرت چیرا غزلی یافتند
 ایشان را از دوش گرفته جنبانیدند ایشان گفتند کدام هستی گفتند نظام الدین ایشان فرمودند فرمان
 چیست خواجه نظام الدین فرمود که بما از چند پیران حضرت طرابکان چشت و وصیت رسیده است
 که در حق جمیع دخیلان این سلسله چشتیه از اول تا آخر که این تاقیامت باقی خواهد ماند دعاء حسن
 خاتمه و نجات آخروی و رضای خداوندی بکنی پس ایشان دعائی کردند و متوسلان این سلسله
 بیا امید بحساب ارزانی شد نقل جناب حضرت میان صاحب مانیکه والد مد ظله فرمود که آنحضرت رضی الله
 تعالی عنه فرموده که روزی حضرت امیر خسرو اتفاقاً بخدمت شاه شرف الدین بدو علی قلندر بیامد و ملاقات نمود

قلندر صاحب گفت ای میراثی خیر است گفت خیر است باز گفت به پیغمبر ایم خیر است و اشاره
بسلطان المشایخ کرد امیر خسرو گفت خیر است باز قلندر صاحب گفت به پیغمبر تبرک بشن حضرت حضور
مجلس حضرت سرور کائنات صلی الله علیه و سلم گاهی ندیده ام امیر خسرو از کلام قلندر آزرده شده بخد مت پر
خود آمد و بیان آن نمود حضرت سلطان المشایخ فرمود که رنج مشرورانجا که تو محاوره در قانون سماع پیدا
کرده از آن سبب ترا مطرب گفت و از نزد من که خلق تکیب الله آب و نان میخورند از آن جهت مرا
به پیغمبر خواند و اما آنکه میگوید که به پیغمبر تبرک در مجلس رسول علیه السلام نمی بینم باز خدمت او برو و از من
اورا بگو که یک امشب این وظیفه بخوان و بخواب بشو امیر خسرو آن وظیفه بخواند و در خواب شد چه بیند که
آواز آمد آمد رسول علیه السلام بر آمد رقیبان حضور بارگاه که حضرت فرمود از طریق حضرت قلندر صاحب رسانید
قلندر صاحب وظیفه عذیمه بزرگ سلطان السلاطین حضرت سرور کائنات صلی الله علیه و سلم افراشته
و خیمه باغی اصحاب کرام و او یای عظام بمقام مائی خود نصب کردند و یک خیمه در بسته از همه اعلی و نهایت
زیبا بود قلندر صاحب بعد زیارت رسول علیه السلام بخیمه مائی دیگر زیارت کردند گرفت چون نزدیک آن
خیمه در بسته که از همه اعلی بود رسید مدعی زیارت آن خیمه گردید رقیبان آن خیمه ممانعت کردند هر چند که
چاره کرد اندرون آن رفتن ندادند باز خدمت رسول علیه السلام آمد و پرسید که جناب در فلان خیمه کدام کس است
که زیارت وی کردند نمیدهند جناب سرور کائنات صلی الله علیه و سلم فرمودند که در آن خیمه محبوب ما است قلندر صاحب
را اشتیاق زیارت آن پیدا شد و درخواست زیارت بالحاح تمام نمود جناب سید عالم صلی الله علیه و سلم فرمود
که بدون اجازت من زیارت آن صاحب کس را میرسانیست اگر خواهی سلام و پیغام من بر رقیبان آن خیمه برسان
و زیارت کن قلندر صاحب بهمچنان کرد رقیبان چون در یکشادند چه بیند که جناب حضرت سلطان المشایخ
بتجمل شامانه بر تخت مرصع جواهرانه نشسته اند قلندر صاحب را بجز زیارت آنحضرت طاقت از
خود ندید و بیتاب گردید چون از خواب برخاست نادم شد بعهده باز بدقت فخر امیر خسرو بامر حضرت سلطان
المشایخ بخد مت قلندر صاحب بیامد آنرا گریان دید که بایچ کلمه کلام نکرد امیر خسرو برفت و بکار خود
مشغول شد و هم آنقیاض عالم فرمود که عادت الله جاری است که چون ولی را کمال به نهایت رسد

طایفه توفیق آزار وی یابند و ویرا بدگرند چنانچه حضرت سلطان المشایخ را در دلی بعضی مردمان
مخالف و منکر بودند و در حق آنحضرت سخنان ناسزا میگفتند و مردمان و معتقدان آنجناب
بخصوص عرض نمودند که ذات شریف را مردمان سر بازار دشنام میدهند و ماکشته میشود حضرت
سلطان جبر و فرمودند که هر که مرا بدگرند من آنرا عفو کردم شما نیز معاف کنید و این رباعی را یاد فرمودند رباعی
هر که مرا از بجه دار ترا تشبیه یار باد، هر که مرا یار نبود ایزد او را یار باد، هر که او خاری نهد در راه ما از دشمنی،
هر گلی که باغ عمرش بشکوفد یخا ر باد، و بهم استغیاض عالم فرمودند که بیرون از بارگاه حضرت سلطان
المشایخ محبوب الی رضی الله تعالی عنه در ریکذر شخصی منکر آن حضرت بود و چون حضرت را در گذر دیدی
بالمشایخ آنحضرت دشنام دادی و بدگفتی چون آن شخص باجل خود بمرد چند روز حضرت را نظر نیامد
پرسیدند که فلان یار ما کجا است مردمان عرض کردند که نمرد حضرت در حق وی دعای مغفرت از
حق سبحانه طلب فرمودند و تا سوت کردند که حق سبحانه تعالی برای تهنیت ب اخلاق و تشبیه نفس
ما آن یار را گماشته بود و الله اعلم که بعد از این نفس بیا میخورد و یاد کرد نقل ایضا من مد ظله که حضرت غیاض
عالم رضی الله تعالی عنه فرمودند و فتیکه حضرت فرموده اللین کنج شکر معبود با پود دینی چشتی قدس سره در اچود دین
آمده متکلم نژد مجالس سماع و توابد صوفیان آغاز شد قاضی شهر از علماء خود برخاست و استفتاء
در حق حضرت ایشان تحریر ساخت و برای صوابیند علماء و فضلاء ملتان برفت و آنجا عالمی پیدا
یام معمر و معتبر بود علماء آن شهر بعد مطالعه این حکم کردند اگر فلان مولوی صاحب که عبارت از آن محرم باشد
اول مهر کند پس از آن ما هم مهر خواهیم کرد ورنه مهر نمیکنیم چون قاضی بخدمت آن مولوی صاحب برفت و
استفتاء بمفرد وی گفت اول مرا بگو که برگذام شخصی این استفتاء ساختی قاضی گفت شخصی معبود
نام با پود دین همانند مولوی صاحب فرمود ای قاضی آنکه تو نام آن گفتی او را بفتاد فتاوی فقہ شریف
یاد است هر که از آن زیاده خوانده باشد مهر خواهد کرد و بدو من مهر نمیکیم قاضی از آنجا فخل گشته با پود دین
آمد کسی بخدمت حضرت بابا کنج شکر صاحب حکایت آنکار قاضی و استفتاء آن عرض کرد فرمودند یکی
بسوخت و دیگر بر اختلاف باقی است و بهم آنحضرت فرمودند که حضرت بابا کنج شکر مرفی شده بود

و در ایشان را فرمودند که بر غریب گنج شهیدان که موضع اجابت است و از پالطن بطرف مغرب واقع است
بروید و از خدا تعالی بدار خواست صحت منکمید شخصی از حاضرین عرض کرد که حضور دعا ناقصان در حق
کاملان چه اثر کند حضرت گنجشکر را گفته آن شخص بسمع مبارک نرسید سلطان المشایخ خواج نظام الدین رحمان
لفظ که آن شخص گفته بود باز عرض کرد که قبل دعا ناقصان در حق کاملان چه اثر کند جناب بابا صلب با ستم
این عرض متهمند نهایت خوش شدند و بر خواج نظام الدین نعمت فراوان ارزانی فرمودند چنانکه خواج نظام الدین
میفرمودند که هر چه عطا از عنایت حضرت گنجشکر من بوده است همه از ان روز است نقل جناب حضرت
میان صلب مانیکلی و مد ظله بیان فرموده که روزی آغویا ض عالم رضى الله تعالی عنه پیش نیازمند این نقل فرمود
که یکبار حضرت غوث بهاء الدین زکریا قدس سره شیخ جمال مانسوی را از حضرت گنجشکر رضى الله تعالی عنه
طلب نمود که تا چند گاه پیش خود نهد آنحضرت فرمود که ای برادر جمال جمال ما است کسی جمال خود بکسی نمیدهد
حضرت شیخ بهاء الدین زکریا خاموش ماند و دل شیخ جمال را بجزب باطن بسوی خود کشید تا وی خود بخود بخدمت
آنحضرت عرض نمود که اگر رضائی حضرت باشد بنده چند گاه بملازمت شیخ بهاء الدین زکریا بگزارانند حضرت
بسیج فرمودند باز ماندن نتوانست بار دیگر عرض کرد بیج جواب نیافت و بار سوم از بهایت بیقراری باز
التماس نمود آنحضرت را خوشی نیامد و از غایت غضب بی الغور فرمود که برو و روحی خود سیاه کن از این مرد
تمام نعمتش سلب شد و از آنجی بر آمد و در دشت و صحرا پیرشان میگشت و بجائی قرار نمییافت
و رنگ بشره او چنان مبدل گشت که کسی نمیشناخت و سرو پایش برین و جامه او پاره پاره
گردیده و از سرتاپا زخمها بر اندام افتادند و خون و ریم جاری شد و درینجا آنحضرت منیع فرموده بودند که
کسی نام شیخ جمال بحضور ما نهد مگر بنابران بیج کسی با قدرت آن نبود که شفاعتش نماید
آخر الامر بعد مدت مدید عالم نام بازار گانه که مرید آنحضرت بود بدان راه بگذشت و شیخ جمال را
بآن حالت دید بعد دیری بشناخت مردن گردید و استغفار کرد که این چه حالت است
شیخ در گریه شد و آنچه مابرا بود گفت عالم را بر حال او رحم آمد و وعده نمود که چون بخدمت آنحضرت
مهرسم کلمه شریف شما اظهار نمایم آخر الامر چون عالم بشرت ملازمت آنحضرت رسید آنحضرت

و صومیکرد عالم را که بدید از بس که بر او شفقت میداشت احوال پرسش شد و فرمود که کجا پردی
و چه احوال داری و داب آنحضرت آن بود که چون کسی از یاران ایشان را سفر باز آمدی او را
فرمودی که بگو آنچه دیدی عجایب و غرائب را عالم حقیقت خود عرض نمود و درین ضمن حال شیخ
جمال مافسوی نیز بطریق یعنی بطریق ایماء معروض نمود که یا حضرت روزی گذر من بدشتی افتاده
بود و در آن دشت شکلی همچون آدمی در نظر افتاد پر ملال و کلال خمیده قامت همچون بلال مجروح
بال زار و نزار بر گشته روزگار قهواه حال سیاه رویی و زولیده موئی ماضی در از هرا از دیدن
او بیست آمد چون نزدیکتر آمدم لرزیدم چون نیک نظر کردم بشناختم عالم چن بدین سخن رسید
خاموش شد حضرت فرمود که آن کدم کس بودی باز بهمین طر قاصد بیان میکرد چن بدین سخن
می آمد که شناختم باز خاموش میشد باز حضرت تفحص حال او نمود چون دید که حضرت بتوجه تمام
می پرسند دانست که اکنون اگر نام شیخ جمال گسیم هیچ سخت نخواهند گفت عرض کرد که چون نیک
دیدم شیخ جمال مافسوی بود آن حضرت همه شنید و مهربان شده بود فرمود که شیخ جمال از ارباب کاشان
و سزای خود یافت پس با و دو کلمه بنویسید که حضور ما بیاید بکس ضوایعش این داشتند و الحال
قلم دعوات و کاغذ آوردند و بنویشتن آغاز کردند درین اثناء آنحضرت یک رباعی بر زبان راندند و
فرمودند بهمین رباعی بنویسید حسب الحکم همان رباعی نوشته بدست درویشی پیش شیخ
فرستادند و آن رباعی اینست رباعی روگرد جهان بگرد پا آبله کن اگر همچون من یادجو مارا یکله کن
یک صبح با خلاص بیاب درمء کر کار تو بر نیاید آنکه کله کن شیخ را بجز در دیدن سرفراز نامه حالتی
رو برد و بر سرعت تمام بخدمت آنحضرت آمده سر بر زمین نهاده نادیری بکبریت آن
حضرت مهربان نموده توجه خاص درباره شیخ فرمود و بقریب و منزلت که مخصوص بود زیاده بر آن
افزود و حق القور فرمود که جمال ماقطب عالم است در همان صین لون بشره او که سیاه شده بود
بهیئت اصلی آمد و باین خطاب مخاطب گشته شیر جهان شد پس در کنار گرفت تا نعتی که سلب
شده بود همان لحظه حاصل گردید و از نعمت عز و ان ممتاز شد الحمد لله علی ذلک نقل ایضا مده

مد ظله که آنفیاصل عالم فرمودند که روزی حضرت شیخ بهاء الدین زکریا قدس سره را از عالم غیب بشارت شد
که امروز بر کسی که روحی تو بیند آتش دوزخ بر وی حرام گردد و حضرت شیخ در دل خود آورد که تا کی در تمام مردم
خبر شود و کی این مقدار خلق در کاشانه تنگ من بیاید و بکنج مهر آنست که خود بر چهل سوار شده در کوچه
و بازار شهر بگردم تا رویم بنظر همه کسی افتد پس چهل طلب کرد و سوار شده در شهر بهر آمد میان بهسوار که
غلام و مرید حضرت کنج شکر یعنی الله تعالی عنده بر در دکان بقال در ملتان نشسته نشسته بود چون غلام
شنید بر لید که اینچ غوغا است گفتند امروز حضرت غوث بهاء الدین را حکم شده تا بر که امروز رویش بین
فرود آتش دوزخ بر او حرام است و او بر چهل سوار گشته می آید و فلائق بانبوه غلو کرده است چون
آن چهل مل نزدیکتر رسید میان بهسوار اندرون دکان بر رفت و زیارت نکرد و بدل گفت اگر از کفش برداری
شکر کنج آتش دوزخ حرام نشد از نادیدن روحی شیخ زکریا دوزخ اختیار است پس چون آن صاحب
الحقیقه بخدایت حضرت کنج شکر آمد بجز دیدنش فرمود بگوای بهسوار آنچه دیدی عجایب و
غرائب را آنچه واقع بود بعرض رسانید فرمود چون چنین بردت چه کردی گفت بحضرت پیوستم
روشن است فرمود راست بگوهریم (یعنی من روحی حضرت نشان ندیده ام) ما جبراً بود
بیان نمود از این سخن بآنحضرت حالتی روحی داد و میخو دکرید چون بخود آمد فرمود که سبحان الله
برادر من شیخ بهاء الدین یکروز مرده از غیب دادند بر چهل سوار شده منادی کرد و در کوچه ها بگردد و اینک
فرید فقیر را بر صبح حق سبحان و تعالی موعده میفرمایند که هر که مرید تو مرید و مرید تو که تاقیاعت باشد و
بشجره تو رسیده و بر که رویت دیده آتش دوزخ بر او حرام است و این فقیر گاهی اظهار غم کرده الحمد
لله تعالی نشان که این گنه گار در ملک مریدان اوست امید که بفضل خدای عزوجل آمرزیده گردد
و هم آنحضرت فیاض عالم یعنی الله تعالی عنده فرمود که حضرت غوث بهاء الدین زکریا قدس سره عجله
حضرت شیخ الاسلام کنج شکر یعنی الله تعالی عنده این بیت نوشت بیت : یا بدان به باش
بانیکان نگو به جایی گل گل باش جایی خار خار : و حضرت کنج شکر بطرف آنحضرت این بیت
در جواب تحریر فرموده عز مناد بیت : هر که او در راه ما فارغند من گل خیم : او سزای خار یا بد من جزا
گل برم x

نقل برد در فقر کاتب جرموت میان محمد خشی بیان نمود که روزی در محفل آنحضرت چرخ الله رضی الله تعالی عنه
شخصه سیاح آمده بودی بیان کرد که من سیر بسیار کرده ام و زیارات مقبرات حضرت اولیا و اهل
شریف قدس سرهم و غیر طلم به مشرف گشته ام اما چون در پاکبیل شریف آمده ام آنچه ظهور عنیف
الهی و کرامات نامنتهای و رونق مکانات پیر برکات و هجوم صاحبمندان آستان مبارک
حضرت فرید الحق والدین مسعود گنج شکر الا بود یعنی رضی الله تعالی عنه دیده ام ویران شدم که این چنین فیض
بجای دیگر نظر نیامده حضرت غیاض عالم رضی الله تعالی عنه فرمودند این چه دیده بلکه و زشتگان بر سر
آسمان نیز بر صبح غره خورشید می کنند پس فقیر کاتب جرموت الله را بخواهی غزل از اشتیاق فرود گفته
قطب عالم شیخ اسلام آمد آن گنج شکر پیشوای عارفان شد بیگمان گنج شکر بود معبود ازل آن بحر جود از خود
سرور و سالار جان انس و جان گنج شکر خلق جان از شریعت عرفان کی شیرین شدی که بر عالم نامدی گنج روان گنج شکر
بر نیاید هیچ کاری که نباشد از کرم و بر سر ما مستمندان مهربان گنج شکر جز در شرف که کرد حق فرود من بر روی زمین
گشت مشهور از بهشتی در جهان گنج شکر ذکر کن نام فرزیدی بنده خاکی سرشت که ملائک بر فلک نوره کنان گنج شکر
در دو عالم آرزو دیگر چه میداری حلیم و چهره خود را نمای که عیان گنج شکر نقل جناب حضرت میان صلاب
مانیکه و امامد فلان میان فرمود که از زبان حضرت غیاض عالم رضی الله تعالی عنه این نقل شنیدم که روزی حضرت
قطب لاقطاب خواجه قطب الدین بختیار کاکی رضی الله تعالی عنه در جای که حالا مزار مبارک ایشان است
گذر کردند فرمودند که مرا ازین جایی عشاقی آید پس بعد از آن روزی مجلس کماع بود و قوالان این بیت
مرا میخواند بیت کشتگان خبر تلیم را بر زبان از غیب جان دیگر است و سرود در سیر الاولیا چنین
مینویسد نکته چهارم در بیان نقل شیخ الاسلام قطب الدین بختیار از دنیا بدو از عقبی قطب الله مصلی سلطان المشایخ میفرمود
روز عید بود شیخ قطب الدین از نمازگاه باز گشت آنجا آمده که این زمان روز عید متبرکه است و آنجا از صبح صبح بود و هیچ کس ننگد بود
شیخ آنجا با و در باستان در تامل نشسته بود که برادر بدو عمر فرود داشت کردند امروز عید است و فلق منتظر آنکه
مخدوم در خانه بیاید و طعامی بخورد و شما اینجا درنگ چه میکنید شیخ فرمود که مرا ازین زمین بروی دیهای آید در زمان
ضمضم آن زمین را طلبیده از خاصه مال خود بهیجا فرید و خود را مدفن بهیجا فرمود بدین صحن سلطان المشایخ چشم برادر کرد
و فرمود خدمت شیخ آنکه فرمود اینجای بروی دیهای آید بهیجا که اینی کجا خفته اند و میفرمود که شیخ الاسلام قطب الدین

خدمت سرور العزیز چہار شبہ انروز تہجد بود و
وقت نفل و آنچنان بود کہ در خانقاہ شیخ علی بکری
رحمۃ اللہ علیہم سماعہ بود شیخ قطب الدین نور اللہ مرقدہ
در جمع حاضر بودند توالدین قصیدہ می خواند
کشتگان خیرت سلیم را ہر زمان از غیب جان دیگر است
شیخ قطب الدین را قدس اللہ سرہ این بیت در گرفت
از آن مقام بخانہ آمد کہ ہوش و متحیر بودند و
میفرمودند کہ ہمیں بیت کہینہ ہمیں می گفتند و او ہمچنان
در تہجد بود الا آنکہ چون وقت نماز در می آمد نمازی
گذاردند و باز ہمیں بیت می گویا بند ہمیں می
گفتند و او ہمچنان در تہجد بود حال و صورت پیدا میشد
چہار شبہ از خدمت ہمیں حال بود شب پنجم در خدمت خود
شیخ ہر الدین غزنوی رحمۃ اللہ علیہ می گریہ کہ من
آنشب حاضر بودم وقت شیخ نزدیک شد مرا
انکہ غنودگی بود در آن خواب دیدم شیخ گریہ از مقام
خود بر آمدہ است و مرا میگوید ہر الدین در میان
خدا مرگ نباشد چون بیدار شدم شیخ بدرا البقاء
رحلت فرمود پس بعد اکر ام و اعزاز پیش غوث
فیما بین بزرگان را باشد ادا نمودہ دعوت خواجہ بزرگ
فرمودند بر اشارہ کہ آنحضرت فرمایند بگوشت
طعام بخد مت آن حضرت برد حضرت بعد از فراغ
غوث آمدہ عرض کرد حضرت غوث معنی این اشارت معلوم کردند کہ سماعہ میخواند فی الخور بمر ومان خود حکم

حضرت خواجہ را و بد شد پس ہر گاہ کہ قوالان مصرعہ اعلیٰ آن بیت میخواندند
از اینجہاں در میگذاشت و چون مصرعہ آخر میگفتند باز زندہ میشد و ہرگز
پس بتقدیر جل جلالہ مصرعہ آخر قوالان را از یاد برفت و بالکل فراموش
شد حضرت در میان حالت از بہانہ در گذشتند و آن مصرعہ ہرگز کہ با
نیامد آخر الامر دانستند کہ تقدیر اینچنین رفته است پس در بہانہ
فرمودہ بودند کہ مرا از اینجا بروی عشاق می آید مدفن آنحضرت شد
حالا زیارتہ گاہ ضلایق است نقل ایضا منہ مد ظلہ کہ از زبان
غیاثی نو عالم رضی اللہ تعالیٰ عنہ شنیدہ ام کہ حضرت سلطان العارفین
خواجہ بزرگ معین الحق والدین حسن بخیری اجمیری چشتی قدس سرہ
در ولایت بغداد اشرفین و نماز کنند در آن ملک محط اعتقاد تاکہ
ایمان و عندیہ را خشک شد مردمان آن ملک مستغاثی بجناب حضرت
غوث محمدانی محبوب سبحانی شیخ عبد القادر سیلابی قدس سرہ گشتند
محبوبہ کمانی بنور باطن دریافت فرمود کہ برادرم خواجہ معین الدین
چشتی درین ملک تشریف آورده این محط از تاثیر فقر و فنا دوست
پس باید کہ اورا جستجو کردہ اینجا بیارید مردمان حد کور بعد از جستجو
بسیار در مجدی کہ وی را ن شدند بود در صف ملفوف شدہ یافتند و
صحت فرمود پس بعد اکر ام و اعزاز پیش غوث محمدانی رسانیدند حضرت غوث بعد از استقبال و تعظیم کہ
فیما بین بزرگان را باشد ادا نمودہ دعوت خواجہ بزرگ طلب تیار کنانیدند و طعام بدست خادم فرستاد
فرمودند بر اشارہ کہ آنحضرت فرمایند بگوشت پیش من بیان آن خواجہ کرد چون خادم بپختند
طعام بخد مت آن حضرت برد حضرت بعد از فراغ فرمودند کہ نان پیہ نمک بود خادم بشنید و بخد مت حضرت
غوث آمدہ عرض کرد حضرت غوث معنی این اشارت معلوم کردند کہ سماعہ میخواند فی الخور بمر ومان خود حکم

فرمودند که خوالان را حاضر آورید از آنجا که در بغداد از آمدن دراز سماع متروک بود بعد از صبح بسیار
خوالان را حاضر آوردند و در چهره خالی خدمت فواج بزرگ صاحب مجلس گفتند و خود حضرت غوث صلب
عساگر خفته بر در آن چهره به نگرهبانی ایستادند چون عالمان بغداد شنیدند مشغول غوغا آغاز نهادند و
بشوفی تمام آمده پیرسیدند که این کدام شخص است که این بدعت شروع نموده است حضرت غوث
در جواب میفرمودند که دین است شخص است که نمی الدین دربان ارست پس همه خاموش میمانند و
چاره نداشتند که حرام حال آنحضرت نشوند پس بعد از فراغ سماع چون حضرت فواج بزرگ صاحب
با حضرت غوث بایم نشستند و بکلمه کلام مشغول شدند حضرت غوث حضرت فواج بزرگ صاحب را فرمود
که مرا با شما بگوشتن رفتن ضرورت است حضرت فواج بزرگ صاحب فرمود که اگر گوشتن رفتن فقیر را دو چیز مانع
اند یکی آنکه مبادا این صرف بسج مبارک پیرستگیر من برسد و از روی غیرت خاطر یعنی ضرورت آنست که چند
مشریف آنحضرت از من از زده گردد دیگر از این قطع نظر گوشتن رفتن نیز کار نیست کلمات اسرار الهی بیان کردید
چرا که از این جماعت مردم میمانند کلمه را از ایشان دریغ چرا باید داشت و اگر فواج بزرگ صاحب فرمود که در همین
نامحرمانند چه دانند که حضرت چه میفرمایند از اینجور حضرت محبوب پاک خاموش مانده بماند جایان کنید حضرت غوث پاک فرمود که
فرمودند نقل اینها من مد ظله که از زبان درفشان حضرت خلیفای عالم رضی الله تعالی عنده درین نامحرمان نشسته از فواج صاحب
شنیدم که چون حضرت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم عطا کرد از معراج بازگشت حضرت
رب العزت خرقه به پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم عطا کرد و فرمود که کس که لایق این خرقه
باشد و از خواهی دار پس آن سرور موجودات بیامد و حضرت ابابکر صدیق رضی الله تعالی عنه که با فلان بگوشه افتاده است
گفت که اگر من این خرقه را بپوشم چه عمل کنی گفت صدق و زرم پس حضرت عمر ثانی
گفت اگر بتو دهم تو چه عمل کنی گفت عدل و زرم پس حضرت عثمان غنی گفت اگر بتو دهم
چکنی گفت صیاد و زرم پس حضرت علی جواب داد یا پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم اگر
مرا داری عیب پوشی بکنم فرمود جواب بهمین است پس حضرت مرتضی علی را فرمود
عطا فرمود از بنی اسرائیل خرقه را لازم می آید که عیب پوشی را و زرش خود کند چه
در پوشش عیب پوشی است و بنده شهاب الدین علی بن محمد فی الحال بهما و لکن

و هم آنفیاض عالم رفی الله تعالی عنه فرمودند که در سلسله مایه پیرستی بهتر از جمله عبادات است در روزی
 و قبولی و تاثیر که درین ملک محسوس میگردد بسبب پیرستی است پیرستی بر همه عبادات
 مقدم است که اصل کار اینست باقی فرود تر ازین نخود بالله آنکه ازین محروم است ازین محروم
 محروم بعده این ابیات بخوانند بیت اگر جدا بینی ز حق این خواب را بگویم کتی هم متن هم دیباچه را
 پیر و حق را از اولی هر که دودید او مرید است اندرین راهی مرید و هم فرمودند که حضرت شیخ فرید الدین
 گنج شکر قدس سره فرمودی که روز قیامت اگر حق سبحانه و تعالی بصورت حضرت خواجه قطب الدین
 مختیار که پیر من است بر من تجلی کند خواهیم دید و الا نه، و هم فرمودند که مرید را باید که به پیش شیخ
 خود هیچ مرده بید الغال باید بود و هم فرمودند که در مکان و حضور پیر محو و وظیفه نباید کرد چه محفل مجلس
 پیر بس است پس این بیت فرمودند بیت یک زمانی صحبت با اولیا بهتر از صد سال بودن در قلعه
 و هم فرمودند بیت بعد جمعه کو سازی کام، او سکا ضامن شیخ نظام، و هم فرمودند که مولوی بخش
 صاحب مرقوم را کسی در خواب دید که بر دروازه خانقاه حضرت پیر خورشید شیخ خاوند جمال صاحب مرقوم
 قدس سره نشسته است و در طرفه در جلوی خود انداخته میوزاد و این بیت مصنف خود
 میخواند بیت x دال دیو دید اریا مار که تو مجانی نت دی دارم در کپسی، که و پری پری پری
 جنتیان جی اسان عاشقان نون میبا عار کپسی، سالون خوف نایان چند آینی دا چپکی ابرو اند
 تلوار کپی، نون تان اکپیه و یکجهان گلزار میرا بخش نال تینون خار خار کپسی، و هم فرمودند
 که سجاده نشین مشایخ مراد ب نگاه باید داشت بهر کدام حال که باشد زیرا که یک آن
 بروی چنان می آید او را فنا فی الشیخ حاصل گردد ازین سبب اکثر شیخ از ایشان تاثیر در سخن
 و قبولیت در خاص و عام میباشند و هم فرمودند که شیخ جمال صاحب چشتی فیروز پوری مرحوم چنان
 عاشق بر ذات پیر خود خواجه قبله عالم نور محمد بهاروی بود که یکبار خواجه جگهان سلطان زمان خواب
 محمد سلیمان نوسو صاحب برادر فیروز پور چشتیان گذر فرمودند چون بیرون از شهر فیروز پور بر راه
 پاکپن شریف برابر گورستان که منزه شیخ جمال صاحب در آنست گذر افتاد از اسب

فرود آمده برای کلام خواندن بتربت شیخ صاحب روان شدند و یکی از صاحبزادگان خواجه قبله
 عالم نور محمد مهدوی که همراه حضرت ایشان بود هم خواست که برابر حضرت ایشان بر قبر
 شیخ صاحب برود حضرت فرمود صاحب منع کردند که شما میبایید و همچنین جای تاده شوید
 چون از آنجا آمده روانه گشتند صاحبزاده صاحب پرسید که یا حضرت چه حکمت بود که مرا بزیارت
 مزار شیخ صاحب رفتن نداده آید فرمودند که شیخ جمال صاحب چنان عاشق مبرذات حضرت قبله عالم
 نبود که شما که اولاد حضرت قبله عالم هستید بر عفتن شما بر قبر آن بیرون از لحد آمده پانصد و شصت
 حاصل نکردی و درین امر پرده شرع شریف کجا ماندی صاحبزاده صاحب خاموش ماندند
 و هم فرمودند که حافظ ناصر صاحب مرید و خلیفه حضرت قبله عالم بود و در مہار شریف میماند چون قبله
 عالم به حال حق پیوستند و در موضع تاج سرور که یک فرسنگ از مہار است مدخون شدند چون که سال
 بسال عرس آن قبله میثد خلق بے شمار از خلفاء کبار و صفار و مریدان آن قبله و غیره مردمان هزاران
 هزار از دور و نزدیک جمع می آمدند و حافظ ناصر گاهی غیرت اگر یاران او را می گفتندی که بر عرس چہ
 نمی وید در جواب می گفت که مرا پیوسته فرموده بود که بر عرس من هم خواهی آمد الغرض یکبار تیلوی عرس قبله
 عالم بود و بہادر نامی قوال از پاکپتن در مہار بنا بر عرس رفته بود و با حافظ صاحب ملاقات نمود و در آن ایام
 حافظ صاحب را قدری بخار می بود و نمودای بہادر چیز بگویی این دورہ سرانگیدہ دلی دروازگی
 پنجا پنجدرون بہ توبانہ بنا و گد گپامیری من سمانن تون حافظ صاحب را جذبہ شد و بوجد
 برخاست و بہمدران حالت در سماع از جهان در گذشت و جان بحق تسلیم نمود و قبر وی
 در آستانہ شریف در مقابر خلفاء حضرت قبله عالم است رضی اللہ تعالیٰ عنہ و کم فرمودند کہ عاشق
 دائم در رقص و حرکت معنوی است اگر چہ بصورت ساکن نماید فترا الجبال جامدہ و ہی عمر السحاب
 و چگونہ ساکن تواند بود کہ ہر ذرہ از ذرات متحرک بحرکت اوست و ہم فرمودند مساک را بایند کہ
 ترک طلب و مراد خود گیرد و ہر چہ در عالم واقع شود مراد انکار دتا اسودہ و شادمان باشد و خلق
 از میان بریزد تا ترک مراد خود نگردد صد بار یکبار مراد در کنارش ناید و اگر واقع نامرضی

حق باشد در دفع و تغیر این چند آنکه تواند کرد شاید که واقع تغیر آن بود که حق تعالی فراموش باشد
 و هم فرمودند اگر محب مکاشفت باشد چنانکه در هر صورتی روی دوست عیان بیند باید که در نامرئی اگر
 و چه او بیند رغبت اندید چه بر چه و چه و نامرئی است رافی نیست و لایق فی عبادت الکفر و هم فرمودند
 که در راه عشق و محبت الهی هزار گزین بلا و حوادث اند و کرب و قلق و اضطراب پس سالک را باید
 که هم بارگاه از امانت الهی است برداشته همچون شتر مست باید بود ثواری شتر مست کشته
 بارگزاران را و هم درین معنی فرمودند که حضرت جد بزرگوارم فرموده حافظ محمد عظیمت الله رضی الله تعالی عنده
 و قتی که طالب العلم بودم از برای زکات طبع از من معنی این بیت پرسید بیت x آنچه بر من میرود
 که بر شتر رفتی ز غم میزدندی کافران درین عالم نیازمند برای حل معنی این بیت عرفی
 داشت که ذات شریف فرمودند که حق تبارک و تعالی در قرآن مجید ذوق کفار را در بهشت
 بولج شتر در سوراخ سوزن که یکی از محالات است شرط کرده چنانچه فرموده حتی یلج الجمل فی
 سم الخیاط یعنی در بولشی در کش میفرماید که هر چه بر من از کرب و محن میرود و وارد میشود اگر بر شتر
 که حیوانی قوی یکمل است وارد شود شتر چون رشته باریک گردد و از سوراخ سوزن در گذارد
 کافران بوجد شرط بهشتی شوند نیازمند عرف داشت کرد که چون شتر قوی یکمل از بر داشت همچنین
 بارگذاشته شود آن در پیش چگونه برداشت آن میکرد فرمودند که از جهت کرامت که اهل الله را از
 رب العزت عطا است که در تمثیل است لایحیل عطایا بهم الاعطایا هم منقول جناب حضرت میانه
 مد ظله العالی فرموده که و قتی که بخدمت شریف حضرت فیاض عالم رضی الله تعالی عنده برای بیعت
 رفتم اولاً سوال بدینم سوال کردم که آمده ام بخدمت که مرا عرفان حق تعالی حاصل شود حضرت
 صلب رضی الله تعالی عنده فرمودند مولی صلب این سوال به نسبت ذات جل و عالی ادبی است
 از محبت و عشق طلب باید کرد بعد از خاطر داری ساخته فرمودند مولی صلب مرا هر چه ورد
 و طیفه از جد بزرگوار پیوسته خود رسیده مراد من حاصل شده و بهمان وظیفه بهمان طریقه شما را
 خواهم گفت تو هم کنی حق تعالی مراد شما حاصل خواهد کرد و نزد من همین مایه است

در بیعت نزد میانه صلب

لکه عاشق هر چه از غلبه عشق و محبت گوید معذور است باز فرمودم

از الفاظی که گاهی از زبان مبارک آنحضرت صادر می‌شود

و نلی بسیار فرمودند پس بیعت کردم و آنچه از حضرت صاحب تلقین رسید تو غل بآن نمودم
چون چندان غایده محو نشد بعد از چند مدت باز بخد مت حضور قدم به س شدم و محرومی
خود عرض داشت کردم حضرت صاحب لفظ آتش نوشتند و در آن کلمه نیز آتش موجود بود و فرمودند
مولی صاحب این چیست و اشارت بلفظ آتش کردند گفتم لفظ آتش است فرمودند که
اگر لفظ آتش دست نهی سوخته شود گفتم نه و اگر بر آتش دست نهی گفتم سوخته شود
پس از این اشارت جواب فرمایم که مقصود از عشق و محبت است و آن از توبه شیخ و فیضان
الهی است نه از کسب خود و هم آنفیاصل عالم فرمودند که سلسله نقشبندی اول حال مراقبه نمایند و در
سلسله چشتیه بچو نشانند و فرودشانند بعد خوشانند و هم فرمودند که غوث بهاء الدین اگر یا ملتانی فیه فرمودند
آنچه ما را از مجاهده یک سال حاصل شود چشتیان در یک مجلس سماع در یک ساعت حاصل شود +
و هم فرمودند سالک را باید که از بی عبارت یعنی واحد پیدا کند و این بیت خوانند بیت *
برگ درختان سبز در نظر سیه نیار و بر ورق دفتریت از معرفت کردگار و هم فرمودند نفس روح
فیه الاصل یک شی است و هم فرمودند بیت ای شهاب کشتی تو ضعیی با برون به بدترین ضعیی ترا
در اندرون و هم فرمودند ظاهر بینان بهم در تحقیق الفاظ ماندند و هم فرمودند الرجوع الی الله زیاده
یو الیکمیا و التخی فیه هو الاکیر و هم فرمودند الصوفی من لا یخطر بباله شیئ سوی الله و هم فرمودند
آنحضرت رضی الله تعالی عنه این حدیث قدسی فرمودند انما عند ظن عبیدی و هم این حدیث فرمودند
الصلوة بسواک خیر من سبعین صلوة بغير سواک یعنی یک نماز تو بیست و هفتاد نماز تو
باتو زیرا که تا قوی تو باشی این هفتاد هزار حجاب فرو گذاشته شده و بعد از آن تو
بیتو باشی آن هفتاد هزار حجاب کرا محجوب گردانند و هم فرمودند بیست مظهر اسماء جمالی
و دوزخ مظهر اسماء جلالی او سبحانه است پس متقین که مظهر اسماء جمالی اند مستقر ایشان
جنت خواهد شد و مجرین که مظهر اسماء جلالی اند باز گشت آنها بدوزخ خواهد بود بقوله تعالی
یوم نخرج المتقین الی الرحمن و قد اوتسوق البحرین الی جهنم و ردایعنی روزی که بر انگیزیم متقیان را

بسوی رحمان همان آمده روان کنیم گنجکارانرا بسوی دوزخ تشنه گشته و هم فرمودند عمل نیک
و بد و ثواب و عقاب بجهت کثرت مشروط اند هرگاه که آدمی درزش عمل نیک نماید ثواب یابد و
چون بد کند لایق عذاب گردد و هم فرمودند آدمی را باید که هر چه از عیب یا صواب در وجودش
بینداند که این همه از من اند و ظهور این افعال از وجود آن میشود زیرا که حدیث المؤمن مرآة المؤمن
وارد است و هم فرمودند در معنی بیت مثنوی مولانا روم سو آن خیالاتیکه دام اولیا است برعکس
مهر دیان بستان خدا است مراد از مهر دیان اعیان ثابت اند که صور علمیه و سبحانه و تعالیان
و هم فرمودند آنچه او را وجود گویند ظهور اوست و آنچه او را عدم گویند بطون اوست و هم فرمودند از باب
تمکین را بر اصحاب تلویح فضل است که از تلاطم تصرفات تعدد صفات بیرون آمده باشند
و هم فرمودند برای بیماری دوا کردن سنت است و مایوسی از فایده آن قرض و هم فرمودند که علم الهی
محیط گنجه کل است اما محیط گنجه ذات نیست و تحقیق این آنست که گنجه ذات اطلاق
اصلی دارد و علم لامحاله اگر چه علم مطلق هم نسبت لازم آید مطلق حقیقی برداشت احاطه نمیکند
اگر چه این احاطه هم مطلق باشد زیرا که خالی از احاطه نیست پس چون اطلاق گنجه ذات از علم
حق بیرون باشد از علم ملک و بشر معلوم نیست کسی ندانست که منزه بود از کجا است
این قدر نیست که بانگی جبر سے می آید و میدانی که آن بانگ جبر چیست آن بانگ جبر شیون
تنزیلات است و اثبات حضرت وجود مطلق در مراتب کیهان و الهی این سخن نیکو در باب
و هم آنحضرت فرمودند که چون سلطان العارفين حضرت بایزید بستیای قدس الله سره از دار الفنا
بدر البقار حلت نمود خطاب رسید که یا بایزید بدرگاه ما چه آوردی گفت خداوند التوحید آورد
جواب آمد که اذکر لیلۃ اللین چه تو حید آوردی یاد کن شب شیر را که شب شیر خورده بودی
و شکمت درد میکرد و کسی پرسید که چرا شکمت درد میکند تو در شکم را بشیر نسبت کردی و میگوئی
که تو حید آوردی سبحان الله هرگاه که از سلطان العارفين بیک نسبت بغیر تو حید اسلب
کردند و در معنی شرک خوانند حال دیگر آن که بدین بلا مبتلا شده اند چه خواهد شد و هم فرمودند که دنیا

محکم است که دوست از صادق و کاذب بمطالب دنیا معلوم میشود و هم فرمودند که
چج گزاردن هم محکم مردم است زیرا که چون قبل از ادای حج برود در وجود او از افعال
صنعه و فیه پوشیده میباشد بعد آن همان افعال وی غالب شده بطوری که آئینده و هم فرمودند
سلک را باید که از التفات خود بسوی زنان استراحت کلی و زردی زنان بزربان حدیث
صائل الشیطان اند و هرگز این جبل یعنی رس در گردن افتاد خلاصی از آن از محالات است
و شاعری گفته است: در راه خدا که رهنما نماند: آن راه زنان بهمین زنانند: ثقل ایضا منه
مد ظله که آنحضرت فرمودند که روزی حضرت مهتر موسی علیه السلام بجناب حق جل و علا عرض نمود
که خداوند از دوستان ترا عزیزتر هم کسی هست خطاب آمد آری موسی علیه السلام التماس
زیارت وی نمود حکم رسید که در فلان مقام برو که خواهی دید پیغمبر خدا بهما بخا برفت و بدرید و
پسندید باز فرمان رسید که یا موسی یاری عزیز است اما نقص هم دارد پس رسید که خداوند چه نقص
دارد خطاب آمد که چون باد سرد میوزد خوش دل میشود چون حضرت صاحب این حکایت تمام
کرد نیازمند عرض داشت نمود که غیاض الدین چه حکمت است که خوشی دل وی از ورزیدن
باد سرد موجب نقصان وی گشت شاید که آن زمان آن بزرگ از مطالع و حدت غافل بوده
باشد حضرت صاحب متبسم شده فرمودند آری موجب نقصان وی و بهمین است ثقل جناب
میان صاحب مائیکلی و الامد ظله فرموده که روزی آنفیا ضعیف عالم رضی اللہ تعالی عنہ این نیازمند را
مسئله تجد امثال فیما نیند که در هر آنی آنچه موجود اند معدوم میشوند و مثل آن موجود میگردد و مثال
این بعینه آب جاری که چون جزوی از وی محاذی شود موضعی را از شهر شکل آن موضع
بر آید و بصورت آن بنماید اما دو آن در آن موضع نیاید بلکه در همان آن بگذرد و موضع
خود را بجز و دیگر سپرد و این جزو ثانی نیز شکل آن موضع متشکل میگردد و فی الحال بجزو ثالث
متبدل شود و لهذا لایستایه لیکن آدمی بواسطه تشابه اجزای مائیکه و تشکل ایشان شکل
واحد میان ایشان تمیز نتواند کرد و جزو ثانی را مثلاً بعینه همان جزو اول داند اگر چه حکم

عقل صحیح و کشف صریح بخلاف آنست و هم شبیهی در بنکله شریف آنحضرت چراغ الله
 رقی الله تعالی عنده چراغ روشن بود این نیازمند را فرمودند که به بین بخوار نظر بطرف زیاده
 آتش چراغ که بصورت ساکن و مستقر بر یک ہیئت مینماید و حال آنکه آنرا فانی بر جزو از
 اجزاء آن معلوم میشود بعینہ مثل آن موجود میگردد نیازمند دید و دانست که آنچنانکه فرموده اند
 راست و درست است و هم فرمودند که معنی ابیات مولانا اوم به صورت از بی صورتی آمد بر
 باز شد کانا الیه راجعون پس ترا بر لحظه مرگ و رجعتی است مصطفی فرمود دنیا ساعتی است
 اشارت بتجدد امثال است که در هر آن و هر لحظه وجود هر ذره از ذرات اشیاء کونییه معلوم میشود
 و مثل آن در وجود می آید ای در یک آن فنا و بقا که ظهور اسم حی و ممیت است میشود
 بنظر کملاء عرفاء معاینه میشود لِقَوْلِهِ تَحَالٍ بِلِیَم فی لبس من خلق جدید و هم آنحضرت
 اشعة السموات کشاده این نیازمند را علیم این مسلم فرمودند سوال اگر کسی گوید عدم تکرار
 تجلی لازم می آید که معلوم بعینہ معاد نگردد و آن مستلزم دو فساد است یکی بطلان جزا دادن
 مکلفین در دنیا و آخرت زیرا که مکلف در وقت جزا غیر آنست که در وقت عمل بود دوم عدم
 حشر اجساد و جزاء اعمال و حشر اجساد ثابت شده است شرعاً و کشفاً جواب گوئیم که عیناً
 ثبوت امرین مذکورین بر اتحاد ذات و حقیقت است و آن منافی اختلاف در صور و احوال
 و نشات نیست در لواحق شریف بای که در محل دعا اینهمه است و یارب هم خلق را بمن بفرما
 از حضرت مولانا فخر الدین دهلوی حضرت قبله عالم صواب را معنی قوله بدو کن ای معلوم نما رسید
 است و هم فرمودند قول حضرت بهیله شایع صواب و تیرا میرا نیا و آن نبی طری روشن قاضی آید
 مراد از تجلی ذات است و هم فرمودند که در سلسله امامت و امانت و ضمانت این سلسله
 کار منع و مذموم است و هم فرمودند اگر تصرفی و توجیهی از سینه سالک بطرف کسی صعود کند
 بایند که او را نبند نکلند که او رسول خداست و هم فرمودند که در وقت قرآن خواندن نور انفی کند
 و ذات حق را متکلم داند و هم فرمودند بعضی اولیاء الله بمنزله ال با شدند ذات حق فاعل

کما یثیر الیه قوله علیه السلام ان الحق ینطق علی لسان عمر و جعفر و اولیاء بجلکس این کما
 قال علیه السلام ان الله یقول لا ینزال عبدی یتقرب الیّ بالنوافل حتی اصبه فان اصبته
 کنت سمع الذی یسمع به و بصره الذی یرى به و یدیه الذی یدبش بها و رجله الذی یمشی بها
 و هم فرمودند که انسان کامل مظهر جمیع اسماء است چه مادی و چه مفصل نیازمند عرض داشت
 کرد پس محصوم بودن انبیا و اولیا چگونه مقصور میشود فرمودند بدین وجه که بعضی مردمان چون
 رسول علیه السلام را می دیدند در دل ایشان بدایت ولذت ایمان و ترائد ایتقان و
 وحدت الهی تازه تر میشد و چنانچه اصحاب او رضوان الله تعالی علیهم اجمعین و کفار چون
 می دیدند رسول علیه السلام را در ایشان ضلالت و انکار و حسد و شرک و غیره بظهور می آمد لقوله
 تعالی قالوا سائر او مجنون و قوله تعالی ما لیکذا الرسول یا کل الطحام و یمشی فی الاسواق
 و هم فرمودند هرگاه که اینکس بر این آن ذوق که در سماع حاصل شود باید که در وقت خواندن
 نماز همان حال و ذوق حاضر سازد و ضبط کند و از خدا تعالی بدعا طلبد که این احوال بر من همیشه
 در نماز عطا فرماید و هم فرمودند هر که در مجلس سماع اولاً حرکت رقص کند آنچه در مجلس گذرد همه
 بر ذمه وی است ان فیما فخر و ما و ان شرف و ما و هم فرمودند کسیکه در مجلس سماع بنخود و
 مدحش شود و پشت او بر زمین رسد لباس او حق قوالان است کما قال علیه السلام
 من قتل قتیلاً فله سلبه که مراد از سلب اینجا لباس و میراثی است و اگر جامه صوفی که درو
 چندین عبادت کرده باشد بمطریکه همیشه بمنهیات ارتکاب وارد نادرست و نادر او آیند
 علاج دیگر باید کرد که در میان خود پاره سازند و بطریق تبرک بر هر قطعه او را بپاران دهند و
 اگر پاره سازند درست بیاری بخشد و هم فرمودند هر که این رباعی را بر سر بلا ناغم بخواند
 خدا تعالی او را عشق و محبت خود نصیب گرداند که این رباعی مرثیّه است رباعی
 عشقا بسرا کفر گزدان فردی بایشتر دلال چه رستمیها کردی اکنون که بمن روی نبرد آوردی و
 هر صیقل که داری نکنی نامردی نامردی ستم میراثی بفتح اسلحه سپاه مثل شمشیر و تبر و تیر و غیره و گاهی بمعنی مطلق

و هم فرمودند که فقرات شریف هم مورت جداست که از مولانا صلب حضرت قبله عالم را رخصت ملازم
 آن شده است و همیشه بر سینۀ خود داشتند و مطالعہ میکردند و میفرمودند که این کتاب مورت
 جذبه است و هم فرمودند که بر مورت مولا صلب خلیل الرحمن ساکن لایقاً برای عیادت
 رفتیم بعد از پرسش احوال مزاج و غیره سوال نمودم که صابا از زبان درفشان خود نصیحتی عنایت
 فرمائید این بیت فرمود بیت صورت از بی صورتی آمد بیرون باز شد کانا الیم را بعون
 و هم فرمودند که بعرض مبارک دریا کلب شریف رفته بودم و قاضی شیر محمد را که مردی کهن سال بود
 مریض شنیده عیادت کردم و نکته نصیحت طلب نمودم گفت علیک بنفی الوجود و بدل الوجود
 و هم فرمودند که حضرت صلب محمد پناه صلب ساکن کبیرا شب آمد کسی از محبان عیادت
 کرد که ذات شریف را چه بیماری است فرمودند تاپ تا است فی فی آب است هم از
 که ذات حق سبحانہ تعالیٰ همچون و بیگون و بی مانند است و بی کیف و بی رنگ و از هم
 تشبیهات برتر و بلند مگر برای نفیهم و تعلیم سالک گفت شود که او منزه سبحانہ بجز
 بی پایان است و صورائی عالم محسوسه و معقوله همچون صباب و امواج اند که بغیر از بحر از
 خود وجود ندارند و هم در معنی نفی احوال فرمودند که ببین بطرت تماشا می مورتان که شخصی
 الذرفن صیم پنهان نشسته تارائی ایشان می جنباند و در دین خود برگمی نهاده گفتار
 میکند و عوام الناس قول و فعل آن شخص را از جهل و پندار خود منسوب بخودتها میکنند و فروش
 میشوند و حال آنکه شناسندگان میدانند که آن قول و فعل از آن شخص صیقلی است از بین
 باید دانست که ذات او تعالیٰ بصرافت اعلیٰ خود از دیده پنهان و پوشیده صورائی
 عالم را حرکات و سکونات میدهد و گویان میسازد و عوام از جهل خود قول و فعل حق را بر بند و عمر
 منسوب می نمایند و حال آنکه عارفان شناسند که آن قول و فعل حق حق است چنانکه این
 نیازمند درین معنی بیت هندی تصنیف نموده درویش را تعلیم نمودم و بخدمت حضرت فرستادم
 که و سماع مبارک برساند آن درویش بخدمت رخت و آن بیت سماع آن حضرت نمود بعد از

شنیدن بسیار خوش شدند و پسند نمودند و فرمودند چه سحری سامری کرده و بیت این است
 بیت بندی عرواده واده تماشا مورتان دایه مورتان عالم دیان صورتان فیء اندر تنبیدی فاعل
 فعل کری لوک آکهد فاعل مورتان فیء اندر یک کهداری فیء بایر کسی غریبان فیء جنگ غرورتان فیء
 اللہ یاردی ہتھ وچہ ڈور میری جدی چہکی او گئین مورتان فیء روہم فرمودند آن حضرت رضی اللہ
 تعالیٰ عنہ تلاوت قرآن شریف میکردند این آیت ابد سنہیم: آیاتنا فی آفاق و فی انفسہم
 حتی یتبین لہم انہ الحق بسوی این نیازمند کہ بخدمت نشستہ بود نظر فرمودہ بر الفاظ این
 آیت انگشت مبارک نہادہ اشارہ از معنی آن کہ دال بر وحدت الہی است کردند چون
 نیازمند مضمون اشارہ آن حضرت فرمودہ بیشتر بتلاوت مشغول شدند و ہم مکرر میفرمودند سالک
 باید کہ از مطالعہ وحدت یک آن و یک لمحہ خالی نباشد بہر کار کہ باشد با وحدت باشد و اگر
 وضو باشد افضل است و الا فلا پس در استخوان و شستن و غلطیدن و خوردن و نوشیدن
 و خواندن و خوانیدن و گفتن و خاموش بودن و غیرہ بہر حال با وحدت باید بود و یکدم از
 ذکر و فکر و غافل نیاید شد بعدہ این ابیات بر میخوانند بیت: ذکر گو ذکر تا ترا جان است
 زندگی دل ز ذکر نیز دان است ہر آنکہ غافل از وی یکزمان است ہر آنکہ کافر است اما نہان
 کفر باشد از خدا غافل شدن ہر لباس دنیوی مائل بدن و ہم آنحضرت رضایین نیازمند را بمراتبہ
 معراج العرناء تعلیم فرمودند و آن اینچنین است کہ ہمہ موجودات را آئینہ یا متعدد فرض کن و آخر
 می بینی در ایشان کمالات محسوسہ و معقولہ صور اسماء و صفات حق تعالی دان بلکہ ہمہ عالم را یک
 آئینہ فرض کن و در وی حق را بہ ہمین اسماء و صفات و می تا از اہل مشاہدہ باشی چنانچہ
 در اول از اہل مکاشفہ بودی پس ازین برتر آ و چنان ملاحظہ کن کہ چون تو عالم را بینی و میدانی
 ذات تو محیط است بہم و ہم نقش گیرندہ مرتسم اند در وی پس ذات تو آئینہ است مرآئینا
 را و در اول مشاہدہ میکنی حق سبحانہ در غیر خود میکردی اکنون در خود مشاہدہ میکنی پس
 ازین برتر آ و آن ملاحظہ کن کہ ممکنات من حیث ہی غیر موجود اند پس ایشانرا از میان

بیرون کن و هم را صور تجلیات حق بین و قائم بوی پس همه کمال و جمال حق اند سبحانه که در حق
مشاهده میکنی پس ازین برتر آید و وجود خود را از میان بیرون کن و مدبرک و مشایده حق بین مهر
الشیاده المشهور و هم فرمودند که حقیقت در دل باید داشت و شریف بر زبان و اگر روزی
را بر زبان آوردن چار در غلط افتد و هم آنحضرت فیاض عالم رضی الله تعالی عنه اکثر عادت آن بود که
تجسس میلا آن دل سالکان میکردند چنانکه یکبار این نیازمند را بمطالع فقرات شریف ارشاد فرمودند
از چند روز فرمودند که ترا کدام مقام این کتاب پسند تر آمده است نیازمند کتاب کشاد و عمر
کرد که قبله مرا این فقره پسند آمده است و فقره این بود فقره هر کس سحر کن تا از مرتبه مردکی بر بی و بگردد
و بمقام مردی برسی آیا هرگز دانی که مردک کیست و مرد کدام است بدانکه مردک آن مبارز است
که در میدان بجاید و اینها تیغ لا بردست گرفته و بمحاربه اعداء الله که نفس و شیطان است
مشغول گشته و مرد آن غازیست که به تیغ تو حیدر اختیار برداشت و از تشویش محاربه آسوده
گشته غیر ازین هر دو طایفه را از ان نیز بشمار که ایشان مثل چهار پایان اند اولنگ کالا انعام بل اضلهم
سبیلا بیت x قرب نه بالا و پسته رفتن است x قرب حق از قید پسته رستن است x انتهی
پس جناب حضرت رضی الله تعالی عنه مطالعه آن فرمودند و نهایت فروش و خرمان شدند و هم آنحضرت رضی
تعالی عنه فرمودند که مردی از مریدان حضرت قبله عالم مهاروی رضی الله تعالی عنه اتفاقا در ملک هندوان
رفته بود و آنجا سنگی یعنی خمره کلان مینواختند و پیرا بذب شد و در بذب این بیت را تکرار کرد و دوبار
نمود بیت که از دم مسحا که از دم بنا قوس به صاحب لادن شناسند آواز آشنایا و هم آنحضرت رضی
تعالی عنه فرمودند بیت دوستی بزمی عشاق در نمیکنند خدا یکی و محمد یکی و یاری یکی و هم این بیت
فرمودند بیت: حق جان جهان است جهان جمله بدن تو حیدر همین است دگر با هم فن: این بیت
هندی نیازا حمد صلب فرمودند بیت: کتی بین نیازا بکواس مشکل میری مین: به سج می که تم پاک
همان نام می می و هم آنحضرت رضی الله تعالی عنه فرمودند رباعی بخوانند رباعی لا ادم فی الکون ولا ابلیس ولا ملک
سلیمان ولا بلقیس: فاکل عبارت و انت المعنی: یا من هو المقلب مقناطیس:

و هم آنحضرت را روزی این ابیات که در قصیده بحر الحقایق شیخ فریدالدین عطار است
فرمودند ابیات روز آدین به سر منبر بگفت شب خطبه سوار کردی و قید ایندی آغاز که یک است
او چه ده صد و چه هزاره مگر آنجا بنید حاضر بودی گفت ای پاکباز و پاک عیار
آنچه من با تو گفته ام به نهفت تو عیان نشی میکنی اظهار گفت بهیسات ای بگانه عصر
سخن مشرکان را بگذار من بگویم و بهنشوم نیست کس غیر من بهر دود یار به نقل میاز صاحب
عائیکه و اله مد ظله فرموده که در اوایل حال روزی بخدمت آنحضرت شکوه از خولیشان و بیماریهائی
ایشان کردم که مرا از درد تنگ میدارند از زبان درفشان این دو مصرع در جواب فرمودند
کوئی مری فی کوئی صیوی و تنه که مول پنا سے پیوی یعنی خواه کسی نمیرد خواه زید سالک را باند
که از عی و شادی بهر دو فارغ و آزاد شده شربت وحدت که ملاد از پیجوی و محویت سالک است
نیو شت نقل ایضا من و قتی که آن حضرت غیاض عالم رضی الله تعالی عنه بنا برادویه کنانیدن مرض
شدید از حکیم غلام فرید در موضع کلیه محمد رسیدند آنجا باغی عجایب بود درویشان بخدمت حضرت
عرض داشت کردند که قبله درین باغ مقام آرام و خفا نیک که حکیم صلب از اینجا هم نزدیک است
این حکایت در جواب فرمودند که جناب حضرت تونو صلب خود ملتان تشریف فرما شده بودند و
آنجا باغی عجایب ملکینه سانون مل کاردار آنوقت بود بهمراهمیان آنحضرت را به سیر آن باغ
رغبت تمام دادند حضرت ایشان در جواب این بیت فرمودند بیت - آنرا که در سرائی نگار است
فارغ است از باغ و بوستان تماشاخانه لاله دار به نقل ایضا من مد ظله که روزی آنحضرت به وقت
تشنگ آب خواستند شخصه بر فاست و آب آورد چون آورد آب بلب مبارک رسانیدند
نوشیدند دیگر بالا آوردیم نوش فرمودند معلوم کردم که آب گرم است بر فاستم و بر چاه جاری
رفته بتعجیل تمام یک غزلی آب سرد بکشاده آوردم و حاضر ساختم چون آب سرد بود نوشیدند
و نوش شدند و این بیت بر زبان مبارک را اندزد بیت به مرد آن باشد که باشد شناس
شاه را شناسد اندر بر لباس به نقل ایضا من مد ظله فرموده که نیازمند را بخدمت آنحضرت

رضی الله تعالی عنه در ابتدا تکرار در باب تحقق مسئله تسلیم که از نهایت مراتب عارف است
 بسیاری بود زیرا که چون اسماء الهی را نهایت و تحطیل جایز نیست و یریک اسم که متناهی
 و تصرف آن بر سالک راه مقصود آمدنی و شدنی که بی آن کمال عارف صورت نه بندد پس تسلیم
 چگونه متصور شود و هر چند که آنحضرت دلائل عقلی و نقلی میفرمودند مراتب تسلیم باشد چه باعث
 سوال تعلق و اضطراب که در آنوقت لاحق سال این نیازمند بودی بود و یربار که شرف قدم بر سر
 میشد ترک مسلم مذکور مکرر روزی میان محمد اسمعیل اندرون فراس حضور بدستور گاه را بی بر گاه بی
 نشسته بود و سرود بخوش الحان از بیت خواب دیدمان حافظ میسرانید حضرت صاحب بر دروازه
 استاد بودند و این نیازمند با اشاره دست میخواندند که مولود صاحب بیایید چون آمدیم فرمودند
 بشنوید که جواب مدعا شما همین است و آن بیت این بود بیت من از میگاهان هرگز نماند
 که بامن هر چه کرد آن آشنا کرد : المقصود اگر چه بخوبی مراتب تسلیم شد اما تسلیم کردم که تسلیم در وحدت
 است نقل ایضاً من مد ظله که آنحضرت رضی الله تعالی عنه مرا بطالع کتاب تصوف ارشاد
 فرمودند بعد از چندی مکتوب امام ربانی شیخ مجدد الف ثانی رحمة الله علیه بعبارت
 نمودم که فیاض این کتاب برای مطالع آورده ام فرمودند مولود صاحب این کتاب لایق مطالع
 شما نیست چه شیخ مجدد الف ثانی از قائلان وحدت شهود است نه وحدت وجود
 فرمودند بیعت شهودیان و اولسیان معتبر نیست زیرا که شهودیان در مسلم وحدت
 وجود غلط کرده اند و اولسیان رأیه صحیح نیست چه شریعت بظاهر حکم میکند بعد
 از ان بحجت تفصیل مرتبه وحدت وجود و وحدت شهود این نیازمند را عبارت کثرت
 بنمودند و آن اینست لقمه فناد و قسم است قسم اول علم مرکب داشته باشد و قسم دوم
 آنکه علم بسیط گردد اما علم مرکب عبارت است از کیفیت ادراکیه که از باطن سالک منشأ
 گردد متوجو لظرت مقصود شود و منقطع از جمیع ماسوائی او بود و غیره مقصود راه نداشت
 باشد یا بسبب آنکه هر چه مدرک او میگردد بصفت غیریت مدرک او نمیگردد بلکه بصفت

نه بیعت شهودیان و اولسیان معتبر نیست

و نه مسلم در فرق وحدت وجود و وحدت شهود

عنایت ملحوظ میشود نهایت آنکه متلبس بشیون و تعینات است که آنرا وجود خارجی
 نیست و این ادراک را بدانند که نفس الامر نیست و مطابق واقع است چنانکه قائلین
 بوجدت و وجود بمشرب صفاتی خود بخوار ازین شسته اند و یا بسبب آنکه هر چه درک او میشود
 از غایت توجیه بمقصود و نهایت لحاظ مطلوب و فراط محبت بهار و قوت عشق بدوست
 به مقصود و مطلوب و یار و دوست دیده میشود اگر چه نفس الامر چنین نیست بلکه وجودات
 متکثره متغایره از وجود خاص حضرت واجب الوجود اند در واقع مگر آنکه بفرط شغف چنین
 وانمودند و این حکم که بهم اوست حکمی کاذب غیر مطابق واقع چنانچه قائلین بوجدت شهود خیال
 خام را پخته اند بهر تقدیر رفع من حیث الغیریت در تحصیل وحدت متفق علیه فریقین است
 پس سالک از علوم متکثره گر خفته در پناه عالم واحد شده باین توصیف تقرب الی یافنت اما اینقدر
 باقی است که علم این علم دارد و بسبب این علم علمی است مرکب یعنی علم مضاعف الی العلم دارد
 رباعی تاد تو ز پندار تو هستی جافی است به میدان به یقین که بت پرستی باقیست به گفتی بت پندار
 شکم رستم به کان بت که تو پندار شکسته باقیست به انتهی عبارت و یکذافی رقصات جای
 بر قوه که در این کتاب محمد روی نوشته شد آمده است نقل میان صاحب مد ظله فرموده که در او اکل
 حال چون حالت رقص و ثوابد صوفیان میدیدم تا سفت میشدم که ایا این چیز است که مرا ازین
 نعمت محروم داشته اند زیرا که در زمان آنحضرت فیاض عالم رضی الله تعالی عنه از مریدان و پیروان
 آن حضور و غیره که از باده وحدت مست و مخمور بودند بهر چه در حالت رقص و وجد مسرور و خاصه
 در مجلس سماع که بیایه هیوای عاشقان جانفشان و شور و خیره های مشتاقان پی سر و سلمان
 بر آسمان میشد بلکه تماشاکنان هم عنان اختیار از دست داده افغان و فیران بهائیهائی
 میگردستند از مشاهده این حال خیال حسرت اشتغال بر عدم حالت رقص و حرکت جسمی در
 سماع بدل من متمکن گشت قصد داشتم که بحضور عالی عرفان فواید نمود الغرض چون بخدمت
 مشرف شدم جناب حضرت بر خطره من واقف شده پیش از عرفان من خود بخود به بنده شهاب الدین عفر غفر عنه

بیان حالت رقص در سماع

در این
 مورد
 در این
 مورد

حکایت فرمودند که مولود صلب مدت مدید گشته بود که هیچ فقیری اینجای نمی آمد و از سرداران انتظار
بودم که شاید فقری در جهان مانده باشد تا امان در عین انتظاری درویشی سیاح بیاید نهایت
خوش شدم بعد از کلمه کلام ذکر فقر در میان آمد اور گفتم که فقیر را در احوال و مقامات چه چیز بهتر و اولی
است وی گفت که کمال نسبت از اعلی مقامات فقر است باز گفتم که کسی فقیر صلب نسبت
عالی دیده گفت آری بجای بمجری آدم فقیری دیدم که نسبتی عجب میداشت و آن عالمی بود
که طالب العلماء درس میکرد و بخیر متش نشستم اورا دیدم که در وقت سبق شاگردان که فیما
بین سوال و جواب تقریر مصلحه مینمودند تا امان دست بر کتاب می نهاد و شاگرد را میگفت که باش ای ترقن
کن تارشته گسته خود را پیروز نم و قدری سر فرو کرده بر میداشت و باز بتعلیم مشغول میشد دانستم که
این عالم عارف صلب نسبت است باز از آن فقیر سیاح پرسیدم که حالت و رقص چیست گفت
قبله این بازی اولیا الله است بعد از آن درویش سیاح احوال خود بیان نمود که غیاضا احوال حال بزمانیکه مرا بر
مسلم و صحت انکاری بود در رقص و حالت ذوق بسیار میبود بعد از آن چون که مسلم و صحت وجود را
چنانکه عقیده اولیا الله است دانستم مرا ذوق هیچ نیست گفتم خدا ترا برای ذوق ولایت نباید
پرسید بلکه بجهت حکم و رضای او تعالی عبادت باید کرد گفت اگر چه نفس الامر چنین است اما طبع
من قرار پذیر نمیگردد من ویرا چنینی تلقین کرده رخصت نمودم چون حضرت صلب این فواید
تمام کرد مرا قدری تسلی حاصل شد باز چون از حضور مرخص گشتم در موضع فیروز پور چشتیان واد
بشب میبودم و بعد از عشاء بر سقف حجره میان حاجی درویش بر چهارپای دراز بودم از
مطریکه اندرون قریه قوالی میکرد و دویزه می شنیدم و بر همان کت که افتاده بودم مرا حرکت بدنی پیدا شد و
پهلوی به پهلوی غلطیدم و دست و پا میزدم اما ذوق سابق که مرا در مطالعه خود میبود و نمادیم تجربت آن
بیمزگی تسلی تام و تسکین حاصل شد باز از آن روز تا یب از حواطر موهوم سابقه خود شدم الحمد لله عذرا
نقل ایضا من و فیکه نیازمند این غزل از سر نو تصنیف نموده بطریق غریبه بخدست آنفیا ضحاکم رف
مشتون مصافت غزل ب سر سبز باد ساقی میخارده جام تو به ممقاز صد قیامت باد اقیام تو

الطاف عام تمام تو ہم محتسب نواز، عمری نیتوانم شکر دلام تو، اگر چه شراب ناب تو موج موج موج
کشتی هزار نیشم بیوشم بدم تو، یکسال می چه باشد صد سال می بسیار، تا بهوش را بهوشد بهوشی تمام تو،
این مستی صباب که بروی بر می، یادم فرو نشان که بهوشد عدم تو، اگر چه سوار آب نمود است بی وجود،
لیکن به پیغم وحدت شتاید کدام تو، این یاد دگلواز که نور محمد است، که ای کاشل کے فراموش باشد تمام تو،
بعد از ارسال نمودن این غزل مرا بیقراری برای زیارت حضرت دامادگیر شد روانه کشتی و بشت
قد مبوسی مشرف شدم در آن زمان آنحضرت را قدری بیماری بود و فرمودند مولود صلب و قتیله
غزل شما این جارید علوم رموز دقایق و اسرار حقایق بسیار بحواب آن بر من هجوم کردند اراده
نمودم که کدام جواب نوشته آید آخر بسبب بیماری برین یک بیت اتفاق الکتفا اعتقاد بیت
احمدانام نگری بهوشدار، عکین جرس از کاروان دیگر است، نقل در شمره متابعت فرمان پیر
جناب حیا نصاب مانیکه دال مد ظله بیان فرموده که این نیازمند در پاکپتن شریف شب بهر خدمت
آنحضرت غیاص عالم رضی الله تعالی عنه بحضور خانقاه حضرت بابا گنج شکر رضی الله تعالی عنه برای
تغیث رفتن بودم و در آن شب اکثر اوقات باشغال و غیغ خود گذرانیدم و ذوقهایا فتم چون فجر
شد خدمت حضرت رفتم بمحور دیدن بغیر از کلمه فرمودند مولود صلب چنانچه شما امشب بحضور
گذارداید هر شب اینچنین باید گذارد چون حضرت صلب بدولتخانه خود شریف فرما شدند
نیازمند نیز خدمت شد روانه بخانه خود شد در اثناء راه مرا افسوس دامادگیر شد که حضرت صلب
مرا اشاره ماندن بحضور گنج شکر کرده بود در اینجا چنانچه اندام پس بخانه آمدم و ضراح گرفته باز
در پاکپتن شریف رفتم و بهمان طریق مذکور بر و خدمت متبرکه بحضور گنج شکر چند روز توقف
ورزیدم انگاه حضرت صلب را خبر شد که فلان بحضور گنج شکر میماند نواز شناسه بطرف این نیازمند
این یک مصرع نوشته از سال فرمودند نواز شناسه آخرین بر بهمت مردانه شما، بمحور دیدن رقوم پیدا
خود را در اینجا رسانند والسلام چون نواز شناسه حضور پرتو ورده فرمودند همان زمان روانه شده
خدمت مشرف شدم پس هر چه از عنایت آنحضرت رضی الله تعالی عنه بر این نیازمند حوارید

مترتب شده اند همه ازان ایام است الحمد لله علی ذلک نقل از ضامن مد ظله که چون از پاکبسن شریف
بخدمت آنغیا ضمام رفی الله تعالی اعوذ روان بشدم بوقت روانگی شخصی از اولاد حضرت گنج شکر مرا
بگفت که از خدمت حضرت پیر خود رخصت قصیده غوثیه گرفتند آید باز گفتم نه گفت الحال ضرورت رخصت
خواهد گرفت که شما را بکار آید چون بعز یا نبوس مشرف شدم میان جمال الدین درویش که او را جلی گفتندی
آن هم اینچنین بر رخصت گرفتن قصیده مذکور تاکید نمود در دل گذارندیم که این دو شخص که مسرتا کید
این امر نموده اند شاید در این حکمت بوده باشد بنا بر این بخدمت حضرت برای عذر رخصت قصیده مذکور
عرض کردم فرمودند مولوی صلب این جلال است نباید خواند و رخصت نفرمودند بعد فرمودند که مریدی
سید مکهو مشاعا عامل سورة منزل بدر روزی در سفر و حشمت زده در مسجدی رفت ملان مسجد میرا
درشت گفت که بیرون از مسجد بشودی بیرون نرفت ملان فرست که ویرا از بازو گرفته بیرون از
مسجد براند آن شخص در جلال آمد و گفت یا ایها المیزیل بهماناعت موکلان حاضر شدند و ملان را
بلاک نمودند انگاه وی از آنجا گیر خفته رفت چون سید مکهو شاه شنید او را بخواند و تائب گردانید چون
حضرت صلب این حکایت تمام کرد فرمودند که هر عامل ظالم باشد و هم فرمودند که محمد غوث گواهی صلب
جوابر خمسہ بالعملیات به نهایت درجه رسانیده بود و موکلان تابع و زمانبرداری بودند روزی چنانچه محمد غوث
را اشتیاق زیارت پیر خود داشت که موکلان را فرمود که حضرت پیر مرا برداشته اینجا بیارید چون موکلان
بخدمت پیر حاضر شدند آنحضرت وضو میساختند گفتند یا حضرت برخاستید که محمد غوث را اشتیاق
زیارت شما داشت که آمده است و ما را فرستاده که پیر مرا برداشته بیارید پیر بسوی موکلان نگاه کرد و
فرمود بروید و همین ماعت او را برداشته اینجا بیارید موکلان بهمان زمان باز پس آمده محمد غوث را برداشته
بخدمت پیر رسانیدند پیر او را فرمود که ازین امر توبه کن وی مهلت خواست که دو از ده سال برای همین
امر مجاهده و تریاضت کرده ام و فوائهم که از مجربات خود کتابی تصنیف نمائم که خلق ازین فواید محروم
نمانند بعد ازان توبه فوائهم کرد پیر مهلت داد تا وی بعد از تصنیف کتاب جوابر خمسہ توبه کرد نقل
جناب میان صلب مد ظله فرموده که چون از خدمت آنحضرت فیاض عالم رضا از برای ضرورت ارباب

بیان بعض مسائل فقهی که از ارباب آنحضرت شنیده

حاجات عملی پیرایه میشود اجازت میخوردند و میفرمودند که مولوی صاحب این عمل است برای
ارباب دوزخ یکبار عرض کردم که قبل برای ارباب دوزخ عملی هم باشد فرمودند آنان که از اولیا الله
مطالب دنیا در خواست نمایند ارباب دوزخ اند و هم فرمودند که اگر کسی ازینکس حاجتی بخواد
یا تعویذ طلبد هر چه از وظیفه یا عمل و غیره که از پیر خود یا خسته باشد بحسب استعداد سائل تعلیم
نماید و بخدا سپرده در رفع و نقصان آن خیال ننماید نقل ایضا من مد ظله که لختی سخن در فضیلت
صلوة جماعت افتاده بود بر لفظ مبارک رسانند هرگاه که مومنان در جماعت صلوة کم از ده
نفر باشند فرشتگان ثواب فضیلت آن می نویسند و چون نمازی ده شوند ملائک از نوشتن ثواب
آن قلم اندازند و مرزومین آنست که هر جا که ده آدمی جمع شوند در ایشان یکی صاحب نسبت که
همواره بخدا آگاه بوده باشد میباشد که از نوشتن ثواب آن فرشتگان عاجز اند و بجز خدا نمیتوان
کیسه نمیداند نقل میان صاحب مد ظله فرمود که نیازمند در ماه مبارک رمضان بخدایت آنحضرت
بود چون آخر جمعه رمضان شریف بیامد صفه صاحب برای ادای نماز قضاء عمری تیار شدند عرض
داشت کردم که قبله من بدستخط ذات شریف روایت بنقل بحر الرائق در عدم جواز این نماز
نوشته دیده ام و حال آنکه خود برای ادای این نماز تیار شده اید فرمودند درست است که روایت
در عدم جواز قضاء عمری نوشته ام اما اینجا چون مردمان باشند تیار عام برای خواندن این نماز می آیند
من هم با تعلیم نموده ام که قضاء عمری گفتن جایز نیست و نقل به نیت کفارة الذنوب جماعت
میخوانیم باز عرض کردم که قبل جماعت کردن نقل جایز است فرمودند گذاردن نقل جماعت
خارج از رمضان جایز نیست و در رمضان جایز است چنانچه از مفهوم مخالف این
روایت عدم کراهت ظاهر است که در در السنن آمده است ولا یصلی الوتر ولا التطوع جماعت
خارج رمضان پس نیازمند حکم در این جماعت ادا نمود نقل ایضا من مد ظله که آن فیاض عالم
رضی الله تعالی عنه بطرف این نیازمند این روایت بطریق نوار شناسنامه بدستخط خود تحریر فرموده
فرستادند نوار شناسنامه یتمنا لا بدکره الاعلی کان یوم الثالث عن دنات ابراهیم ابن محمد صلی الله علیه و سلم

جاء ابوذر رضي الله تعالى عنه عند النبي صلى الله عليه وسلم مع تمره بابسته ولين الناقه وقرش شجر فوضعها عند النبي
صلى الله عليه واله وسلم فقرء النبي صلى الله تعالى عليه وآله وسلم عليها ما تحت الكتاب مرة واحدة وسورة الفاتحة
ثلاث مرارة ورفع يديه وقال اللهم اوصل ثواب هذه الطعام الى روح ابني ابراهيم ثم امر بما باذرا ان يقسم
تعل او زبندی من تصنیف ملا علی قاری از فقیر غلام رسول بعد از سلام علیکم آنچه این روایت در نظر فقیر
آمده ترقیم ساخته بخد مت ارسال داشت امید که فراید رسید از مطالعه آن خورم و خوشدل خوانند شد
تعل ايضا منه مد ظله که روزی این نیازمند بخد مت آن حضرت رضي الله تعالى عنه عرض کرد که قبله من بکتاب نوشته
دیدم ام که سالک را باید که در شهر سکونت کند و در قریه نکند چه بقریه طعام مشتبیه باشد بخلاف شهر فرمودند
درست است زیرا آنکه سالک که ساکن قریه باشد اگر طعام که را بظن اشتباه رد کند انکار حقیقت
لازم آید و اگر قبول کند انکار شریف باشد پس باید که در شهر که اکثر مردمان بکسب خود حاصل روزی حلال
مینمایند مقام پذیر شود باز نیازمند بخد مت عرض داشت کرد که قبله مرا عادت است که از خانه مردمان
که بزدی نامزداند بظن اشتباه اکل و شرب نمیکند ذات شریف را درین امر چه حکم است انگاه از خود
حکایت فرمودند که در ابتدا طریق من نیز همین بود روزی بفرمان حضرت جد بزرگوار خود رضي الله تعالى عنه
بججوی مادگاو گم شده خود رفته بودم بهر جا که میرفتم و پرسش مادگاو میکردم مردمان آنجا نان و شیر و دوغ پیش
من حاضر می آوردند من از آنها می پرسیدم که مال شما از طلال است یا نه ایشان می گفتند که نه از مطلق طلال است
و نه از محض حرام من آورده آنها تناول نمیکردم آنجا از آنجا که موسم گرما بود همه روز از شرب آب گرم از غیر ما
شکم من چون مشک پر شد چون بخانه آمدم حضرت صلب جد بزرگوار صلب از اکل شرب من پرسیدند من
من احوال خود بعضی آوردم فرمودند که فعل تو یعنی پرسش نواز و به حلال یا حرام طعام آنها را حرام کرد و نه آن
حرام نبود چه سالک را باید هر کس که چیزی از طعام و شراب و غیره پیش آورد اگر حرمت یقینی در آن
ثابت نبود خدا داد داشته قبول بپایند کرد و تناول باید کرد که همه چیز ملک خدا است بعد از آن این
نیازمند از خدمت حضرت رضي الله تعالى عنه رخصت شده بخانه خود آمد و در دل قطره افتاد که دلیل این
مسئله از آن حضرت پرسیده نشد بعد از روزی اتفاقا کتاب ترغیب الصلوة کشاده بودم ناگهان

در باب فطرا این روایت نظر آمد که در بستان میگوید چیزی که میخواست او را اگر بدید آنرا رد نشاید
کرد که آنرا خدا تعالی روزی او کرده است حال انبی صلی الله علیه و آله و سلم من محطی شیئا من غیره
غالبی ازده خانما هر رزق رزقه الله تعالی بفعل ایضا من مد ظله که روزی بخد مت آنحضرت فیاف
عالم رضی الله تعالی عنه شخصی طبق سر پوشیده که از صفر بود نذر آورد عرض داشت کردم غریب لزار
استعمال آوند صفر جایز است فرمودند مرا نیز قبل ازین این مسئله معلوم نبود روزی در شرح کنز الدقائق
عربی نوشته دیده ام که رسول علیه السلام از آوند صفر و ضو کرده است بعد از آن کتاب مذکور گشاده
آن مسئله این نیازمند را نمودند و آن عبارت اینست و يجوز استعمال الاواني من الصفر لما ثبت
فی البخاری و غیره انه علیه السلام فتوحا من القور من صفر یعنی شرح کنز و حدیث بخاری یکدا حدیثا
احمد بن یونس اتانا رسول علیه السلام فاضربنا له ماء فی قور صفر فتوحا الخ یعنی آمد ما را رسول علیه السلام
پس بیرون آوردیم ما برای آنحضرت صلعم آب را در قور که از قور او نه است و صفر بالفهم صد و
سکون فالعقی است از قسم نحاس که از روی آوند های سازند کذا فی الجمع و فی الکرامی و فی الغیث
صفر کانی را گویند و هم فرمودند روزی آنقضا فعالم رضی الله تعالی عنه این نیازمند را این روایت بنمودند و
فرمودند که مولای صلب این مسئله کباب و غریب بنظر آمده اعلم بان المسح علی الخفین لا یجوز عالم بمسح
وقت اللبس و قبل طریقان الحدیث لان النبی علیه السلام فعل یکذا کذا فی التخریص ۱۲ اما فی شرح قدوری ۱۲
و هم روزی شخصی از آن حضرت رضی الله تعالی عنه طریق پاک کردن شیر که نجس بوده باشد سوال کرد حضرت
صلب روایت از در المختار تحریر نموده ویرا دادند و آن روایت اینست و یطبخ لبن و عسل و
دهن و یغلی ثلثا ترجه و پاک میشود شیر و شهد و دوشاب یعنی شیره انگور و شیره ضماد و روشن
بجوشانیدن سه بار نقل ایضا من مد ظله که یکبار بخد مت شریف مشرف شده بودم مسئله سماع از
آنحضرت رضی الله تعالی عنه پرسیدم فرمودند که در لباس برهنه مرقوم است که در قبال البدعت
گفته تا افر یعنی تمام مسئله از کتاب قبال البدعت است ۱۲ بدانکه بر حرمت غنادیل قطعی چنانچه
در حق خود زنا وارد شده ثابت نگشته کما قال الشیخ فی شرح مشکوٰۃ و در مدارج النبوة فی بیان ۱۲

عنه یعنی سر جمعی پس بدید که ناگوار بود ۱۲ طریقی یعنی پیش از حدیث لزار و در حدیثان چنانچه نیست ۱۲ غیث

سماع قرآن روایات بسیار شیخ عبدالحق آورده و گفته که این روایات برای آن آورده متعصب
حق اولیا که سماع از ایشان شده نسبت تکفیر و تفسیق نکنند زیرا که در متش ظنی بقول مجتهد ثابت
گشته و همچنین ابانت پس اولیا که از ایشان سماع مروی گشته مستحق چیزی از طعن نگشتند زیرا که در
ظهوری مینویسد اذافعل فعلا مجتهدا فیه او قلدر فی فعل مجتهد فیه فلا عار ولا شتار علیه لیکن مجالس که در
زمان مایید گشته که مردم خواص و عوام که اکثر بهوائی نفس و اقتضای شهوة می شنوند و این را بر محارم
فرمودی آرند حرامی است بی شبه بخلاف اهل الله که بر عایت زمان و مکان و اخوان می شنیدند بشرط
مغفود اند بلکه برای اشتهار و تسخیر و خلق اینچنین فعل را مرتکب میکردند فلا لعاب و لهذا علما صنفیه برای
تشدید و صم ماه فساد مینویسند که مطلق حرام است تا عوام درین ورطه یلاک نگرند و الاروایات از مذاهب
اربعه بر حرمت آورده همچنین روایات از مذاهب اربعه بر ابانت نقل نموده چنانچه شیخ امتناع فی
اصکام السماع نقل نموده این قدر مجمل از شسته شده تا فارسی خوانان یقین نکنند که اولیا الله سابق که شنیده
محض فعل حرام نموده اند در باب التهنیت و بسم الله حضرت صلی الله علیه و آله در ذبح پریدیم که در ذبح علم عروق بنما
شرط است یا نه فرمودند بشرط است چنانچه در شرح کنز الدقائق گفته و کذا فی ذی حجة صبی یعقل التسمیة
و شرائط الذبح من فری الادراج و التسمیة و الا لایکل اعینی من عینه و هم روزی آنحضرت رضی الله
تعالی عنه ازین نیازمند مسله تسمیة داشتن اولیا و غیره بر نبر غاله پرسیدند که حلال است یا حرام عرض
کردم که در دل من خلجان اعتاده بود بخد مت میان صاحب قصور و لاعرض کرده بودم فرمودند که حلال است
زیرا که عند الذبح اسم الله شرط است چنانچه در تفسیر و متون است و شاه عبدالعزیز که آنها عند الذبح شرط
نکرده و گفته که حرام است خواه پیش ازین با اسم اولیائی و یا غیره ناسیده باشد و حال آنکه فی نفیه مردود
است که ایا غمی بینی بطرت بهائم مالا یوکل لحمه که عند الذبح با اسم الله اگر ذبح کرده شود پاک و حلال برای
نماز گزاردن شود و آنکه فی نفیه حلال است با اسم الله عند الذبح هر احوال نشود آنحضرت رضی الله تعالی عنه
فرمودند که حق گفته اند بعد از فرد در تحقیق مسله مذکور شروع شدند چنانچه تفسیر حسینی و جلالین و بیضاوی
و مدارک و فقه القرآن دیدند درین بسم عند الذبح قید نموده شده بود الحمد لله علی ذلك نقل در مجلس ملاقات

بر دو صاحبان یعنی حضرت چراغ الله صاحب تکیه روی ضوابط و حافظ صاحب لکهنو کیهانوالکه حضرت میان صاحب
 مانیک واله ایمان روز بعینه آن الفاظ را جمع کرده و نوشته بود بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین
 والصلوة والسلام علی سید المرسلین پس میگردد فقیر نور محمد ساکن موضع مانیکا چون که ذات شریف یعنی
 مولی صاحب تکیه روی مد ظله تعالی در تاریخ سیوم ماه شوال ۱۲۴۹ هجری برای ندای قدوم فیض
 لزوم در موضع حکیم حراقت آئین غلام عزیز صاحب آوردند حکیم مذکور بمجاله ذات شریف مشغول شد
 بعد بتاریخ هفتم ماه مذکور زبده علماء و فقهاء عصر مولی حافظ محمد ولد عمدة الاققیاء مولی بارک الله
 غفر الله عنه برای مطلبی کلید قدم رنجی و فرزند از ذات شریف به پیغام اجازت ملاقات طلب
 نمودند ذات شریف فرمود که این فقیر را برای ملاقات حافظ صاحب بسیار اشتیاق است
 لیکن طبع از سبب ضعف قطع اینقدر مسامت نتواند نمود و حافظ صاحب را نیز تکلیف
 نتوانم گفت چون واقعه بگذشت حافظ صاحب رسید بموضع نوزدهم ماه مطور روز یکشنبه بعد از
 نماز ظهر بچند مردم قدم رنجی برای ملاقات کردند ذات شریف چند قدم برای استقبال حافظ صاحب
 پیش رفتند و محافه و مصافحه کردند بیکجانشند شخصی لنگ مسمی بسته از بهرامان حافظ صاحب
 بزبان جرأت بیان آغاز نمود که من از طرف غریبه ام و چه میگردد در حق مولی نور محمد جرأت که علماء غریبه را
 چنین و چنین گفته و چند گذشتگان را چون باهوی و پهل دشتام بکفر نوشته ذات شریف فرمود که مرا
 ملاقات بمولوی نور محمد غفر الله عنه حاصل شده و کتاب او بمطالعہ نیامده چه او کرد و گفت بر او است
 بعد به زبان مبارک ذات شریف این مهر جاری شد که گشت بیدار آنکه او رفت از جهان
 حافظ صاحب گفت که غرض سبایل مسله قال وحدت وجود است ذات شریف فرمود قال وحدت وجود
 گناه عظیم است بل صرح بقوله ای قائل وحدت وجود را و حال وحدت وجود جایز و واجب التسلیم
 حافظ صاحب فرمود که وحدت وجود را مذہب توائف گنت ذات شریف فرمود مذہب نیست بل حال است
 حافظ صاحب تسلیم کرد و گفت صاحب حال در حال خود مغرور است باز ایمان سبایل سوال کرد که علماء
 غریبه سرود می شنود و ما را هم سرود شنیدن جایز است یا نه ذات شریف مد ظله تعالی فرمودند که سرود

بیان نقلی حضرت صاحب تکیه روی و حافظ صاحب لکهنو کیهانوال قدس الله روحهما ۱۲

بمنزله امیر مرام است و بغیر مرامیر مختلف فیه است باز معیان خدا بخش و الهی بخش که همراه حافظ صلی
بودند که شمایز میثمنوید ذات شریف فرمود که مد شرعی از کسی ساقط نشود حافظ صلیب و فرمود که سرور
بغیر مرامیر مباح است ذات شریف فرمود که ما گاهی از دور و ایشان رباعی و غزل بغیر مرامیر میثمنوید
و گاهی در و ایشان بغیر مرامیر فرمود بخود میسر آیند بعد که از انمیان اسم مجلس پاکپتن شریف بر زبان
آورد حکیم غلام فرید صلیب گفت که خاموش که جواب با صواب گفت شد بعد حافظ صلیب گفت که
معنی این بقول الصوفی لا مشرب لا چیست ذات شریف فرمود که این بقول اینچنین نیست بلکه ما
که کنند از پیران خود را پیدا است اینست که الصوفی لا مذهب له و حاصل معنی وی اینست که
صوفی از کمال انحاء آنچه متفق مذایب اربعه است بعمل می آرد و عقیده بیک مذهب نشود
حافظ صلیب متهم شده فرمودند که والد بزرگوار ما اینچنین میفرمودند بعد یک طالب العلم مسمی
خدا بخش که همراه حافظ صلیب بود معنی مطاع مذکور را سوال نمود ذات شریف فرمود که حاصل
معنی این مصراع اینست که هر که از جهان دنیا رفت آنچه از شراب و عقاب و سوال و غیره می شنید واقع
در یافت سائل گفت که مردگان از احوال زندگان خبری دارند و خواستن حاجت از دور و خواندن یا شیخ
عبد القادر جیلانی شیعاً لله درست است یا ذات شریف فرمود که ما در جای خود از کسی شنیده بود
که در علماء شرق در گفتن یا شیخ الخ گفتگو است بعضی بکفر فتوی دهند و بعضی را گویند و
توجیهات و دلائل فریقین ما را معلوم نیست حافظ صلیب گفت آنانکه منع گفتن یا شیخ
الخ میفرمایند اعط شیعاً لله مقدر نمایند و آنانکه منع گفتن یا شیخ الخ بایز میدارند آمد دنا شیعاً
اگر ائمه مقدر کنند و این خلاف قول خدا است و لا یشک فی حکم اصدا ذات شریف فرمود
تا ویلی بایست که بدان کفر نیاید حافظ صلیب فرمود که اولیا را علم غیب است یا ذات
ذات شریف فرمود که یک مذهب بد از موافقی است که دو امام را خدا گویند و حاضر و
ناظر دارند و نکاح بلا شهود جائز دارند این مذهب سراسر باطل و کفر است فعود بالله
منها و غیب خاصه خدا است و غیب آنرا گویند که از ندیده خبر گویند و اولیا الله را کشف

و کرامت است و آن باینطور میشود که مسح و بصر و دیگر حواس ظاهره و باطنه ایشان
و یح میشود علی تفاوت درجاتهم همچون انیمه دور بین که با و اشیاء بعیده تحت
العين مینماید پس حال پیردستگیر را معلوم بایند کرد که غوث است یا قطب یا قطب مدار
و قطب مدار کسی را گویند که تصرف همه عالم بحکم خدا از دست او جامع میشود حافظ
صلب فرمود که این را سند بایند ذات شریف و فرمود که در علم تصوف موجود است حافظ صلب
فرمود که ما را سند شرعی بایند ذات شریف و فرمود که علم شریعت قال رسول است عم و این سند
شرعی در همه کتب غنیه موجود است که کشف کرامت اولیا را ثابت است و چون ابتداء
اخطا و انتهی آن در علم ظاهر یافته نشود پس لاچار رجوع بعلم تصوف بایند کرد که آن حال
رسول علیه السلام است که ما قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم الشريعة اقوال و الطریقه افعال
و الحقیقه احوال المعرفته را اس مآبی و ما پیران پیر را قطب مدار و رئیس اولیا میدانیم حافظ صلب
فرمود که همچنین میدانیم و استفتایا شیخ النخ من نکرده ام بلکه پسر من کرده است بعده حکایت
در جنازه هلاک خوران افتاد ذات شریف و فرمود که ایشان در اکثر امور چون کلمه و ختنه و نکاح
و غیره مقلد بابل اسلام اند و ملا حامد لاهیوری رضی الله تعالی عنه در رساله خود گفته که تفحص
حال ایشان بایند کرد اگر مردار را حرام دانسته بخورند و درین امر خود را معیوب و ملئم گویند جنازه
ایشان جایز است لیکن برای سبکی و خفت ایشان احدیکه معروف بعلم و تقوی نباشد
ادائی نمایند حافظ صلب فرمود که والد بزرگوار مایکی را از هلاک خوران تکبیرات جنازه تکبیرات ^{جنازه}
تعلیم میکردند و ادائی جنازه ایشان با و سپردندی ذات شریف و فرمود که این بطریق هم مناسب
است چون این سخن تمام شد حافظ صلب رخصت طلبید ذات شریف فرمود که فاتحه خیر
بگویند همه مجلس بغایت دست برداشتند ذات شریف آیت اطهرنا الصراط المستقیم را چند
بار با آواز تکرار کردند بعد ازین برخاستند ذات شریف چند قدم همراه حافظ صلب برای
الکرام رفتند و باز هر دو صلب متوجه قبله شده بغایت خیر دست برداشتند و مصافحه کرده وداع شدند

الحمد علی ذلک که از دو صاحب چنین حقایق درست بظهور پیوست نقل ایضا جناب میان صاحب
مانند والد مد ظله بیان فرموده و قتیکه در سفر اولین مشرق بدولت بهر گاه بای انقیاض عالم رضی الله تعالی عنه
از حکیم غلام فرید مراجعت نموده در موضع رکن پوره واد شدیم آنجا مقام کردیم مولوی عبد الله المعروف
بمولوی بودل نمبر دار آن موضع از من پرسید که در موضع حکیم غلام فرید که با حضرت صاحب توکیروی
ملاقات حافظ صاحب لکھو کیا نواله بوده است بسمع ما رسیده که فیما بین هر دو صاحبان تکرار
بعضی مسائل شده بچه طور بود است من سائل انجمن مذکور لفظ بلفظ بیان نمودم چون مسلم
یا شیخ عبد القادر حیدرانی بیان کردم مولوی عبد الله گفت آیا اولیا را هر وقت کشت و کرامت
گفتم بر گاه که خدا تعالی اعنائت فرماید میباشد گفت چون بهم وقت اولیا را کشت و کرامت مقرر
نشد پس گوئید یا شیخ النج را چه خبر است که شیخ این ساعت از حال من آگاه است پس گفتن
یا شیخ النج چگونه روا باشد گفتم قائل یا شیخ النج را باید که مداومت این ذکر نماید زیرا که اعتبار است
که آنوقت شیخ را در یاد مولوی صاحب بحقارت گفت که امر اعتباری چیز نیست چونکه
انقیاض عالم رضی الله عنه گفتگوی ما از دور میشوند بعد هر دو برخاسته بخدمت آنحضرت که خود بقیل
در از شده بودند آمدیم جناب حضرت صاحب برخاستند و بخطاب مولوی عبد الله فرمودند که ما که
در ملک مشرق آمده ایم احوال علماء این ملک دیده چنان شده ایم که سائل دینی که دقیق و مختص
فیه است و در آن خواند مترتب است دخل ندارند و در مسائل که هیچ سود نیست
بحث انداخته اند و تکفیر یکدیگر میکنند عالم را باید که در مسائل که متعارض اند بتأویل تطبیق
دید و از هر طرف اظهار ثبوت حق نماید و کسی را بطلان منسوب نکند انگاه چهار مسلم
از مولوی عبد الله سوال نمودند یکی آنکه قول امام شافعی رحمه الله علیه انا مومن انشاء الله تعالی و قول امام
ابو حنیفه رحمه الله علیه انا مومن حقا است پس در میان این هر دو قول که متضاد اند بچه تأویل تطبیق داد
شود دویم آنکه امام ابو حنیفه نعمت الله تعالی حق معرفت و امام شافعی ماعرفناک حق معرفت فرمود
پس درین هر دو قول مختلف چگونه توافق کرده آید سیوم آنکه بنودان قائل تناسخ اند و اعتقاد بر تناسخ

کفر است و حال آنکه پیغمبر علیه السلام فرماید که ارواح شهدا در پیرندگان سبز داخل کرده میشوند و
ازین هم تناسخ ثابت میشود پس در اینجا چه تاویل کرده آید تا رفع تناقض شود چهارم آنکه اگر
گوئیم که بنده غافل مختار است قدر ثابت شود اگر گوئیم که بنده بے اختیار است جبر مستحق
گردد پس اندرین صورت چگونگی تطابق داده شود چون حضرت فاضل عالم رضی اللہ تعالیٰ عنہ این چهار سوال
پے در پے اظهار نمودند مولوی مٹار الیه باطل خاموش ماند و هیچ جواب نگفت پس حضرت صلب بعد از
قرے تامل بجواب ہمہ مسائل خود بخود شروع شدند و فرمودند جواب انا مومن انشا اللہ تعالیٰ و انا مومن
حقاً آنست که ایمان دو قسم است یکی ایمان مبرجی و آن اینچنین است کہ شخصی مومن است
اما خبر استقبال ندارد کہ خاتمہ من با ایمان خواهد شد یا نہ بامید فضل الہی روا باشد کہ گوئید انا مومن
انشا اللہ تعالیٰ و یکی ایمان منجی و آن اینست کہ شخصی ایمان آورد و از قتل و ایذا رسانیدن و ناسق
مال و غصب نمودن و از ہمیشہ در دوزخ ماندن خلاص شد و وی از حال خود خبر میدہد آنکہ گوئید انا مومن حقاً
اما معرفت اللہ حق معرفتہ یعنی شناختہ ایم خدا را حق شناختن او ای نہ اعتبار کنہ ذات او و احاطہ
صفات او بلکہ بحسب مقتدر و عبود و طاقت خود در جمیع حالات خود چنانچہ وصف کرد او سبحانہ نفس خود را
ای ذات خود را در کتاب خود مثل سورۃ اخلاص و مثل قولہ تعالیٰ لیس کلمتہ شیء و ہو السمیع البصیر و تمام
آیات کہ دلائل اند بر تحقق ذات و مراتب صفات او و شاید کہ این کلام از امام الہام مبنی است
بر آنکہ ایمان نہ زیادہ میکند نہ نقصان اندازد در حقیقت یقین و بدستی ایمان اجمالی کافیت در
مقصود احسان پس روا است مومن را آنکہ گوئید شناختہ ام او را حق شناختن او و اما قول آنکہ گفت
ما عرفناک حق معرفتک یعنی نہ شناختہ ایم حق شناختن تو پس مبنی است بر آنکہ ادراک ذات و
احاطہ بکنہ ذات صفات او بقدرت مخلوقات نیست برای قول او تعالیٰ لا تدکہ الابصار و برای
قول او ولا یحیطون بہ علما پس اختلاف ہر دو قضیہ بتفاوت حیثیت است و اما تناسخ پس ارواح
لا در حواصل طیور خضر یا سیاہ اگرچہ تناسخ صورتی آید لیکن تناسخ را کفر بواسطہ ذات او است
بلکہ قائلان بوی قائل قدم عالم میکردند بواسطہ ~~احاطہ~~ بلکہ آنکہ از بدنہ برمی آید و

بیدار دیگر درمی آید و همیشه همچنین وضو اهدا رفت و اگر قدم عالم را قائل نگردند باین کفر نیست کما مر
به الجلی فی حاشیه الخیالی اما آنکه اگر گوئیم که بنده فاعل مختار است قدر ثابت شود و اگر گوئیم که بنده بی اختیار
است خبر متحقق گردد پس این مسئله بسیار غامض است هر چند که علماء محققین درین پیچیده اند چنانچه صاحب
توضیح و تلویح در مقدمات اربعه بسیار تحقیق نموده آخر این قدر مقرر نموده اند که در میان قدر و جبر امری اعتباری
است که اورا احال گردیند و مدار شرع شریعت بر آن نهاده شده است و اگر کسی سوال کند که مدار شرع
چرا بر امر اعتباری نهاده شده بجواب وی گفته آید بقول تعالی لا یعمل علی فعل و هم لیسئلون چون حضرت
صاحب این فوائد تمام کرد مولوی حیران همانند و هیچ نتوانست گفت زیرا که نزدیک این نیازمند بحجرات
گفته بود که امر اعتباری چیزی نیست و جناب حضرت رضی الله تعالی عنه بکمال علم خود تمام مدار شرع شریعت
بر امر اعتباری ثابت کرد پس تسلیم نمود و هیچ نگفت نقل ایضاً میان صاحب مانیکه والہ مدظلہ فرمود که سلاک بر
عرس پاکبشن شریف مولوی عبدالنبی نقشبندی از من درخواست کیفیت جواز گفتن یا شیخ عبدالقادر
جیلانی شیخاً لله نمود من بخدمت حضرت فیاض عالم رضی الله تعالی عنه رفته عرضداشت مسلم
مذکور کردم و در آنوقت مولوی صاحب مولوی محمد غوث نقشبندی طهونی والہ صلم آنجا نشسته بودند
حضرت صاحب بمولوی صاحب موصوف فرمود که جواب این مسلمه فرمائید نزد ایشان ملفوظ اخبار الاخیار
من تصنیف مولانا محقق و مدقق شیخ عبدالحق دیلوی قدس سره موجود بود بر کتاب ادن و بنمودند که
در احوال پیر دستگیر شیخ محی الدین عبدالقادر جیلانی قدس الله سره الحریز نوشته اینچنین بود که
نقلست که آنحضرت فرمود در زمان حسین بن منصور جلاح که بنود که اورا دستگیری کند و از
لغزشه که اورا شده بود باز دارد و اگر من در زمان او میبودم اورا دستگیری میکردم تا کار او
بدینجا نمیکشید و من دستگیری میکنم هر کرا از مریدان من مرکب بلخزد و از پای در آید تا
روز قیامت و فرمود مرا در هر طویل فحلی است که مقاولمت کرده نشود و خیلی که مابقت
کرده نشود و مرا در هر لشکر سلطانی است که مخالفت کرده نشود و در هر منصب خلیف
ایست که عزل کرده نشود و فرمود هر که که از خدا یتعالی چیزی بخواهد بوسیله من خواهد تا

خواهش شما با اجابت رسد و فرمود هر که استعانت کند بمن در گریختن کشته شده شود و آن
گریختن از او و هر که منادی کند بنام من در شدت کشته شده شود آن شدت از او هر که توسل
کند بمن بسوی خداوند تعالی در حاجتی قضا کرده شود آن حاجت مرا و فرمود کسی که دو رکعت
نماز بگذارد بخواند در هر رکعت بعد از فاتحه سورة الاخلاص یا زده بار بعد از آن در دو بر پیغمبر
خداوند تعالی صلی الله علیه و سلم بعد از سلام فرستد و بخواند آن سرور را صلی الله علیه و سلم بعد از آن
یازده گام بجانب عراق برود و نام مرا بگیرد و حاجت خود را از درگاه خداوندی بخواند
خداوند تعالی آن حاجت او قضا گرداند بمن و کرمه انتهی پس حضرت فیاض عالم رضی الله عنه
این نیازمند را فرمود که این مسئله را بنویس و با خود ببر همان زمان بنویسم و از آنجا برخاست
مولوی عبدالنبی را بنمودم ایشان از تحریر من نوشته با خود سپردند نقل ایضا من مد ظله که روز
حضرت فیاض عالم رضی الله تعالی عنه پیش نیازمند بیان فرمودند که من از احوال و کتمان
کمال در فقر شیخ عنایت الله صاحب قادری قصوری ثم لاهوری قدس سره بسا متعجب
میبودم که با چنین شور عشق و اظهار اسرار رسیدیم که شاه صاحب قصوری خلیفه ایشان
که اشعار وی زبان زد هر خاص و عام است احوال کمال خود را چنان پوشیده داشته اند که هیچ
کتاب از تصنیفات خود بوی فقیرم نداده اند مگر روزی غائبه الحواشی حاشیه شرح و فایده
که تالیف نموده ایشان است مطالع میگردم از شرح دعا قوله بمعقد الغرغری عرشک که
مسلم غامض است قدری بوی فقیرم ایشان بمشام جان می آید ان شاء الله غائبه الحواشی
طلب نموده همان مقام نیازمند را بنمودند آنرا نوشته با خود آوردند چونکه آن عبارت عربی بود
اینجا بعینه ترجمه آن که شیخ عنایت الله صاحب خود در لباس برهنه آورده است
نوشته می آید و آن اینست که گفتن در دعا بمعقد الغرغری بمعقد الغرغری عرشک از البریه
آمده که بمعقد الغرغری نیست و ما خود فقیه ابی الیث اینست اما احتیاط آنست
یعنی گناهت در هدایه است زیرا که موهم است تعلق غرغری عرش و عرش محدث است

والله اعلم بجميع صفات خود قدیم است و کذا فی السجیة و شرح الجامع الصغیر لفخر الاسلام و برین
بحث و اشغال است زیرا که مقرر است در اصول که ظهوری در ثبات تمامی از عدم بسوی دائره
وجود بحسب تعلق اراده الله و قدرت او بآن محدثات است و حدوث در تعلقات است
نه در اصل صفات پس هیچ نقصان نیست در تعلق صفات بمحدثات پس همچنین حال
در صفت عز و تعالی پس گریز نمودن مجتهدان در صفت عزیزه در صفات دیگر حکم است
و سخن بے دلیل و جواب این اشغال صاحب تکمله فتح القدیر نوشته که گریختن این اساطین فقهاء
از ایهام مطلق تعلق عز و تعالی بحیث نیست زیرا که ازین تعلق حدوث صفت نمی آید چنانچه
مقرر اصول است بلکه مراد ایشان گریختن از ایهام تعلق خاص عز و تعالی بحیث و آن تعلق
استفاضه آن صفت از آن محدث است بحیثی که آن محدث منشاء باشد علم عز و تعالی
چنانچه موید است کلمه من در معقد الغر من عرشک زیرا که در ظاهر و باوی رای آنست که من برای
ابتدای غایت است و شک نیست که این ایهام تعلق خاص که عز و تعالی مستفیض باشد
از عرش در صفت عز و تعالی روانیست پس برای این ایهام مکرره نوشته اند
نقل الرضا منه مد ظله که چون حضرت فیاض عالم رضی الله تعالی عنه بسفر اولیه موضع مانیکه آمدند جگ
نمبر در مانیکه دوشخص جلاد بلا کجور برای جارب کشتی مقام آنحضرت فرستاد و خاک روی میگردند
و جناب حضرت بطرف الان مقام نشست بودند و مردمان بسیار کجواشی حضور صفها بسته در انگیان
شخصه از ملک سوتر نشست بود از حضرت صاحب سوال جنازه هلاک خوران نمود حضرت بے
جواب بمراقبه شدند و سائک منتظر بودند از ساعتی یک از ان بر دو بلا کجور ان پیش حضرت
آمده مستغاثی شد که یا حضرت اتفاقاً به بخت ما مردمان درین ملک تشریف فرما شدی برای
خدا خریاد ما شنود بدون روانی حاجت ما بخوابی رفت که ما مردمان که حرام میخوریم و حرام را خدا
تعالی برای ما گردانیده است که دیگر هیچ کسی نمیخورد اندرین فریه اگر کسی را حیوانی بخورد
آنرا کشتان می بریم و پوستش میکشیم و گوشت او میخوریم و مردمان این فریه پوست آن

مردمان بنامند بذات حضرت مهربانی خود جگامانیکارا فرمایند که از ایشان پوست مردار که
مستحق آن نیستیم بجا میگذارند حضرت صلب فرمود ای میان سورتی جنازه این چنین
شخص که بکفر خود مقرر میشود جایز نیست پس چون مردمان از کلام آن پلای خور خندیدند و
و شرمسار شدند پلای خور دیگر دو آن آمد و گفت حضرت این بیوقوف پیهوده میگوید بلکه ما
هرام از اغوائ شیطان و شامت نفس خود میخوریم و حرام را حلال و حلال را حرام میدانیم و ما ملکان
هستیم و چند شرط اسلام همچون کلمه و ختنه و نکاح و طلب جنازه و غیره میکنیم ترا واسطه
نهاد است که ما را از گروه مسلمانان خارج نکنی و بکفر بر ما فتولی ندی باز حضرت صلب
سورتی مذکور را فرمود که جنازه این چنینی شخص که باسلام خود متور و بقصور خود معترف میشود
جایز است نیازمند از ظهور نفوس کمال آنحضرت متحیرند الحق حق گفته است آنکه گفته
بیت شیخ فعال است بے اکت چو حق با مریدان داد بے گفتن سبق پس بعد چند
مدت بتوبه آنحضرت فیاض عالم رضی الله تعالی عنده آن پلای خور آن بجه خودیش و تبار خود جمیع ترک
از حرام کردند و نائب شدند الحمد لله علی ذلک بعد آنحضرت فیاض عالم رضی الله تعالی عنده
جگامانیکارا که بدزدی و بیبادری نامزد بود پرسیدند که ای جگامان میخوانی عرض کرد حضور
گاه میخوانم و گاهی ترک میشود و فرمودند بنشین چنانکه من ترا تعلیم ادای نماز میکنم همچنان
بگزار ای امید که ترک نخواهد شد انشاء الله تعالی چون وی بنشست فرمودند اول بگوشتش
تمام و منونی بعد چون برای نماز ایستاده شوی در دل کنی که آخرت بطرف راست
من است و دنیا بطرف چپ من و بهشت بطرف راست و دوزخ بطرف چپ
من است و چون دست بکیر اولی تا بگذشت برداری اراده کنی که دنیا و آخرت و دوزخ و بهشت
همه را پس بپشت انداختم و بوقت فرود آوردن دست و بستن آن اراده کنی که خداوند البسوی نمود
تور رجوع میکنم و بتو متوجه میشوم پس تحریم باینطور است مشغول بنماز شوی جگام قبول
کرد مطابق تعلیم آن حضرت ادای نماز شروع کرد پس چنان غازی شد که هرگز ترک نمیداد

و از دزدی و صراحتی چنان متفرق و شرک تمام نمود که هم از آن او که بدزدی بمسافر و یار او بودند بر سر
طعن و تشنیع آغاز نهادند که این چه طریق فقیرانه گرفتاری است با غوای آنها تلقین حضرت را شرک دارد
و بهمان طریق دزدانه و صراحتی باز مشغول گشت اما هر جا که بیارسان خود همراه شده یا فرد بخود
بدزدی میرفت خالی می آمد و اگر چیزی آورد گوارانمی بودش چها لکان آن چیز در پی سراغ آمده
مسرورم خود را میگرفتند الغرض باز بعد از مدتی پشیمان شده تائب گردید و بهمان محمول که تعلیم
آنحضرت بود چنین حیات خود عمل مینمود و هم آن حضرت فیاض عالم رضى الله تعالى عنه بکار
فرموده بودند که شرا عالم و کشف به احوال که بشدنی باشد صحیح و بی نقصان خواهد شد پس ویرا کشف
احوال بغایت بود که هیچ معامله شدنی نبود که وی قبل از ظهور آن خبر داده باشد و نقل
ایضا من مد ظله که روزی نیازمند بعد از ادائی نماز مغرب و شغل و وظیفه آنحضرت فیاض عالم رضى
الله تعالى عنه در معبد حضرت ایشان ایستاده میدیدم که اندرون آن چراغ روشن است
و میان شرف الدین حکیم یا کشتی خدمت حضرت کتابی کشاده نشسته است چون دیدم که برخلاف
وقت چراغ روشن است و سائلی خدمت نشسته قریب دروازه بمنظر حضرت ایستاده مانده
باشماره مرا اندرون طلبیدند چون خدمت رفتم بنشستم کتابی را که در میان کشاده بودند بن گردانیدند
و فرمودند به بین چون دیدم آنجا بیان تسخیر ملوس و حکام نوشته بود در دل کردم که من خدمت شریف
برای طلب خدای آیم این مطلب کجا و آن کجا - اما آنجا نشانی نهاده و دفترین کتاب بگردانیدم
و از وی بنا پسندی روی گردانیده بنشستم فرمودند مولوی صاحب مطلب شما این نیست من
شمار این کتاب برای آن بنموده ام که هیچ کتاب اند که برای ارباب حاجات مروج فواید گمان اند
که چون این کس را خدای تعالی بعد از مرتبه فنا و بقا برای هدایت خلق بر مصلای مشیخت بشناسد
بکار آمدنی اند تا قضای حاجت خلق بتوسط اینکس را مشغول نگرداند و سائل را بحسب
استعداد او وظیفه از یک آنها تعلیم کند تا مطلب او به تکلف اینکس شود و یک از آنها
است جوهر خسته دوم مرقوم شریف سیوم سراج السالکین چهارم مائده الفوائد پنجم جعفری

نقل ایضا منته مد ظله که وقتی در خدمت حضرت غیاث عالم رضی الله عنه این نیازمند کسول شریف میخواند
و مرا فرموده بودند که بوقتیکه از هجوم مردمان فراغت حاصل شود شتابانی آمده تکرار سبق کرده باشی در
روزهای آخرت را بر چهارپای نشسته بودند وقت فراغت یافته بتعجیل تمام دواں آمدند و حضور
بروز را بر زمین نهمین بجا نشسته انگشتان یکپای من بنعلین خود مانده بودند سبق
شروع کردم که ناگاه نظر مبارک آنحضرت بیایمی این نیازمند اعتقاد فرمودند تا خلع ثعلبیک بجلدی
گفتش از پای خود کشیدم بعد بهماں یک گفتش بسرف رفت چون دیگر بار فریدم آن هم در دیده
شده و سیوم بار هم گم شد اما میدانستم که این شمامت از ترک ادب بهمانهراست پس
مولوی صاب غلام صید صلب و دیگر عزیزان بخد مت حضرت شفاعت کردند تا باز گفتش گم نشد
و هم در آن ایام که بخد مت آنحضرت حضور آنحضرت شریف جامی میخواندم فرمودند که مناجات الی الی خلاصنا
عن الاشتغال بالملاهی و ارناسقایق الاشیاء لهماهی انی یاد نموده باید خواند و هم تاکید مطالوع لمحات
مصنعه شیخ عراقی قدس الله سره نمودند که صلب السیر از میان صلب نار و والهم قدس سرطهم
تمام با سبق خوانده بود نقل ایضا منته که آنحضرت غیاث عالم رضی الله تعالی عنه احوال شیخ فخرالدین

عراقی صلب لمحات بیان فرمودند که در ابتدا در جماعت قلندران بر سر صلب
جلال عاشق شده و هم رنگ ایشان گشته به همراه ایشان به بند و ستان افتاد و در شهر
ملتان بصحبت شیخ بهاء الدین زکریا رسید شیخ چون عراقی را مستعد مقصود دید
قلندران را چند روز نزد خود بداشت و با انواع طعام خدمت آنها نمود و دل
عراقی را بجزب باطن بسوی خود کشید و قلندران را رخصت کرده روانه نمود
و عراقی را در خلوت نشاند چون چله و باقی رسید روزی شیخ بر در خلوتخانه او
گذاشت و شنید که عراقی این بیت مصنفه خود میسراید - بیت - چو خود کردند از خویش را
فاش - عراقی را چرا بدنام کردند - بوده باشد پس در آن روز شیخ بهاء الدین شیخ فخرالدین را
و بلند رندی و ملافت مشهور نموده و بجای نشین خود گردانید و فقرات الانس

مخفی مبارک که شیخ فخرالدین عراقی
خواهرزاده شیخ مشهور باب الدین
سهروردی است و شیخ بهاء
الدین را گریا میبرد و ضلیف شیخ
صهر باب الدین است پس
رعایت کردن شیخ بهاء
الدین شیخ فخرالدین را
شاید که از همین سبب
دختر خود نکاح کرده و داد
و بفرزندی و ملافت مشهور نموده و بجای نشین خود گردانید و فقرات الانس

پس شیخ بهاء الدین در بازار فرستاد و گفت که بشوید که در بازار چه میگویند درویشان
در بازار شدند و شنیدند که بهمان بیت مهند شیخ فخر الدین عراقی را مردمان میسزانند
بعده شیخ بهاء الدین باز در خلوت سرائی عراقی آمد و فرمود که ای فرزند از خلوت بیرون آو که کار
تو تمام شد لعل ایضا من مد ظله که حضرت فیاض عالم رضی الله تعالی عنه می فرمودند که شیخ
رکن الحق والدین ابو الفتح المشهور بشاه رکن عالم سپردی ملتانی بنیره حضرت شیخ بهاء الدین رکن
قدس سرها یکبار برای زیارت منزار پیرانوار حضرت شیخ فرید الدین شکر بار رضی الله عنه در پاکپن شهر
تشریف آورد و با فواید علاء الدین المشهور بمرحوم دریا سجاده نشین و بنیره حضرت گنج شکر قدس سرها
ملاقات کرد و فیما بین هر دو صاحبان معانقه و مصافحه شد و با هم کلام در میان آوردند
چون شاه رکن عالم بعد زیارت باز پس روانه شد شیخ موح دریا جامه های خود را شویانید و مصلایم
پاک گردانید شخصی عرض داشت که در کجا میمانی حضور و مصلایم نجس نبود از شویانیدن آن مقهور
چیز فرمودند که من بر مصلایم حضرت شیخ گنج شکر کرام که آن حضرت تارک الدنیا بودند و مرا با شاه رکن
عالم اتفاق معانقه افتاده است که و با اهل دنیا مجالست دارد از آن سبب جامه های
خود و مصلایم شویانید بعد از همین حکایت کسی بسمع شاه رکن عالم رسانید فرمودند که خوب
کرده اند و هم حضرت فیاض عالم رضی الله تعالی عنه میفرمودند که شیخ بهاء الدین زکریا را میبخش و با اینک
اسپان و وزیرین میبودند لعل ایضا من مد ظله که جناب حضرت فیاض عالم رضی الله تعالی عنه
میفرمودند که شاه رکن عالم را با سلطان المشایخ نظام الدین بدلاؤنی قدس سرها مجتبی عظیم
بود و از ملتان رونق افزائی دهلی میبرد و بارها فرمود که از ملتان تا دهلی مرا محبت نظام
الدین اولیاءم آورد آورده اند که وقتی هر دو بزرگوار جمع در دهلی شده بودند شخصی از حاضرین
بخدمت هر دو حضرت عرض کرد که آیا چه حکمت الهی بود که حضرت رسول مقبول صلی الله علیه و سلم
از مکه الله بدمینه منوره هجرت کرد شاه رکن عالم فرمود که در خاطر ما این میگذرد که بعضی کمالات
باطنی حضرت شاه رسالت علیه الصلوة و التحیة موقوف بر هجرت بودند و مقدر بود

که چون از مکه هجرت کنند و بمدینه تشریف آورند تکمیل آن کمالات بحصول آنجا مد سلطان المشایخ
چون این تقریر بشنید فرمود که در خاطر بنده خلاف این تقریر خطور میکند که بعضی ناقصان اهل مدینه
بسبب نقصان ظاهری و باطنی خود استطاعت آن ندارند که از مدینه در مکه رسیده حصول
سعادت نمایند خدای جل شانہ از راه کمال فضل و کرم توفیق دهد که مدام بحال بندگان خود مصروف در
آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم را از مکه در مدینه فرستاد تا آن ناقصان بکمال رسند و دولت لازم
بطلب و سوال بایشان رو نماید الغرض از اینجا اینست تقایر غرض هر دو صلب بلسان
مقال طلب فیض از صحبت یکدیگر بود نقل ایضاً منہ مد ظلہ کہ آنحضرت چراغ اللہ رفی اللہ
تعالی عنہ فرمود کہ بر مزار حضرت خواجہ حمید الدین الصوفی السوالی الناکوری قدس سرہ بنائی و
گنبدی نبوده است مریدے آن حضرت بحضرت نمودن گنبد بر مزار مبارک ایشان مستعد
شد از قبر خود بگوش و آواز این بیت رسانند بیت : قبۃ آسمان و فرش زمین
روضہ صوفی حمید الدین : پس آن مرید از عمارت باز ماند و همچنان گذاشت : نقل ایضاً منہ مد ظلہ کہ
آن حضرت فیاض عالم رضی اللہ تعالی عنہ فرمودند کہ چون حضرت مولانا فخر الدین دہلوی قدس سرہ بعد از
تشریف آوری در پکیلی در دہلی شدند روزی در محفل حضرت ایشان تذکرہ فقیران پنجاب افتاده
بود فرمودند کہ در پنجاب دو فقیر هستند یک بہلہ شاہ قصوری دوم محکم الدین سیرانی اما ہر دو را دیگر
در جوش است و کسی سر پوش دینہ نیست شخصی از حاضرین عرض کرد کہ حضور تشریف فرما آن
ملک شدہ بودند طاقت سر پوش نہادند حضرت مولانا بزبان ہندوستانی فرمودند :
کس کی بکری کون گھاس دے یعنی گو سپند کسی را بدون مالک کدام علف دیدہ و ہم آن فیاض عالم
رضی اللہ تعالی عنہ فرمودند کہ یکبار مولانا فخر الدین صلب در مہار شریف تشریف آورده بودند
باحضرت قبلیہ عالم مہاروی قدس سرہا مذاکرہ عملیات در میان افتاده بود مولانا صلب تعویذ
نوشته و از آن فتیلہ ساخت و چراغ افروزانید و زیر آن طشتی نهادید بعد از مردن چراغ لعل
در طشت افتاد : نقل ایضاً منہ مد ظلہ العالی کہ آن فیاض عالم رضی اللہ عنہ فرمودند کہ روزی خواجہ

نصف در دی
خواج میر خسرو دیلوی در بهان آباد بمسجد قاضی صاحب قاضی ضیاء الدین سنائی دیلوی بوقت نماز در
آنجا که قاضی صاحب مردی متشرع و متورع بود امیر خسرو را ادای صلوة آن نهائت پسند آمد
بعد از مراجعت قصه ادائی نماز قاضی بخدمت حضرت سلطان المشائخ بیان کرد و فرمودند قاضی صاحب
مردی خوب است اما افسوس که دست بیعت بکسی نداده امیر خسرو باز روزی با اتفاق ملاقات
قاضی صاحب نمود و از وی استفسار این معنی کرد قاضی گفت مرا عمری بوده است که باین آرزو
بجستجویم اما لایق بیعت کسی نیافتم ام روزی لایق را بهمین اراده بخدمت حضرت سلطان المشائخ
رفتم بودم اما آنجا فرارش و غلیج بانی دولتند از و فرود نیا بنظم در آمد بدل اندیشیدم که این شخص
دنیا دار است بدینا دار بیعت نمیکنم پس باز پس آمدم امیر خسرو بشنید و این سخن بسمع حضرت
سلطان المشائخ رسانید فرمودند ای امیر خسرو اینجا دنیا کجا است اما هر کس را ندائی متعالی محروم
داشته باشد او را اینچنین بنماید نقل جناب حضرت میان صاحب مائیکه والی مد ظله العالی بیان فرمود
که سالی آن حضرت چراغ الله رضی الله تعالی عنه معرکه درویشان خود را بمطالعہ محفوظ اسرار الاولیا
مصنف مولانا بدر الدین السحاق پاکپطنی قدس سره ارشاد فرمودند پس درویشان بمطالعہ آن مشغول
بودند بعد چهل آنحضرت بمعرس شریف پاکپطن بمعره درویشان خود تشریف آوردند بعد از فراغ عمر
درویشان از حصول فوائد رواند از اعراض ماضیه بخدمت حضرت مظهر شدند فرمودند که این همه از برکت
مطالعہ کتاب اسرار الاولیا است و ایضا مد ظله انقیاض عالم رضی الله تعالی عنه این نیازمند را
در ابتدای احوال فرمودند که از کتاب نفحات الانس احوال هر کدام شیخ که دل تقاضا کند مطالعہ باید
کرد چه احوال هر شیخ که مطالعہ کرده آید گویا صحبت آن شیخ بحصول می پیوندد و از شهباز طریقت
صناب مولوی صاحب مولوی کرم الدین ساکن مارای کجوه سمجھویم اینچنین منقول است
و گفته که بعد از این بیت بسیار بار تکرار فرمودند: بیت: یکزمانی صحبتی با اولیا
بهتر از صد سال بودن در لقا: نقل ایضا مد ظله العالی که یکبار بنا بر زیارت آن فیاض عالم
رضی الله تعالی عنه در راه بودم در موضع طوبیها شخصی بامن ملاقی شد و او بر پسر صاحب جمال

عاشق بود پس حیران و پیر لیشان پس همراه من روان شد و حکایات سوز عشق و نیاز خود و ناز و استغنا
استغنا محبوب چندان بیان نمود که دوسه گروه همراه من میبود از وی پرسیدم که ترا این معامل
از کجا افتاد گفت که یکی از صاحبزادگان کامل حکیم صلب رنگ نیز مرا وظیفه فرموده بود و بعد از
اشتغال بآن اینچنین ظلم روحی نمود الغرض چون بخدمت حضرت صلب مشرف شدم
عرض کردم که قبله امروزی عاشقی با در دو سوز دلروز که چنین چنین میگفت دیده ام و تمام قصد آن عاشق
بعضی رسانیدم فرمودند مولی صلب عشق از وظیفه نمی باشد بلکه از عنایت و فضل الهی است بعد
این مصرعه چند بار با ذوق بر زبان میبرد میزدند مصرعه: فضل الهی جان و یکمی از وی اوتی وستی: نقل ایضا
مد ظله که یکبار برای زیارت حضور گنج شکر رضی الله تعالی عنه در پاکپتن شریف رفته بودم حاجی صلب را که در
پاکپتن تقسیم لنگر میکرد بسیار غمگین یافته استفسار احوال وی نمودم از غم آنچه نمیتوانست و تمام
شب در آه و آه میبود چون باز باز از وی باعث آن پرسیدم آه سرد بر آورد و بیان کرد که دیروز صاحبان
از عرب شریف می آئیم و در میان سلطان روم و ملک روم مقابله بوده است و نصاری این ملک
بسلطان روم گفته که اگر مایان را بادشاه مرثبه وزارت چنانکه در بندهستان است عهد کرده دید روم را
مغلوب خواهیم نمود پس سلطان روم نصاری را عهد وزارت نوشته داده است و ایشان بمقابله روم
را مغلوب نموده اند و تصرف وزارت خود چنانکه قانون ایشان است در ملک انداخته که کسی بیج
کسی را ببرد امداد طلب که باشد هیچ نگویید و در جبهه شریف خنجر کشی شروع نموده و اهل جبهه بمقابله
برخاستند که مودمان چند مجروح و مقتولیم برده اند و بعد از آن استغاثه بجناب سلطان روم بردند
سلطان فرمود که ای مسلمانان صبر کنید که ما ایشان را عهد نوشته داده ایم چون حاجی صلب این
حکایت تمام نقل کرد گفت چه باید کرد که ملک عرب که قطع اسلام برد آنگاه کفار غلبه یافتند چون
این احوال شنیدم من هم بسیار متفکر شدم پس از پاکپتن بخدمت آنحضرت فیاض عالم حضور فرمودم و شریف
مشرف شدم حضرت صلب در ظلوت بودند اول بخدمت فیض درجت قبله اجابات کعبه مرادات
واقف اسرار ازلی محرم لایزلی قدوة عباد زبده زما و حاوی العلوم صوری و معنوی لطف آئین
۱۴۰۶

جناب حضرت مولوی صاحب مولوی نور الدین مدظلہ العالی کہ فرمایا زاده جناب حضرت فیاض عالم اند
ما جبراکہ از حاجی صاحب شنیدہ بودم عرض کردم ایشان ہم بیہوش شدند آن گاہ بعد فراغ بخدمت
حضرت آمدہ ہمیں قصہ عرض کردم بعد از قدری تامل فرمودند مولوی صاحب من از استاد خود مولوی صاحب
بہار و پوری شنیدہ ام کہ در حدیث آمدہ کہ صالح سلطان روم و نصاریٰ یکے از علامات قیامت است
پس دیرانہ فرمودند مولوی صاحب ہنوز ان معاملہ دور است بعدہ دوسہ روز نگذشتہ بود کہ یکے
حاجی بخدمت آنحضرت آمد از وی استفسار ایمنی نمودیم حاجی گفت کہ مراد دوسہ ماہ بودہ است
کہ از مکہ معظمہ ایام آنجا این چنین واقع شدہ است و این محض کذب است و ان مقابلہ کہ در
حدہ شریف بودہ است فیما بین سوداگران از مطلبہ دیگر بودہ است پس جمعیت حاصل شد
الحمد علی ذالک نقل ایضاً من مدظلہ کہ روزی آنحضرت فیاض عالم رضی اللہ تعالیٰ عنہ در دیرہ جناب
مولوی غلام فخر الدین صاحب نیرہ حضرت قبلہ عالم مہاروی ضافستہ بودند و مولوی صاحب مولوی
امام الدین ابہویری بخدمت حاضر بود و مسائل میکرد حضرت صاحب بزربان مبارک را اندند لہذا اگر
کسی مولانا جامی صاحب را ندیدہ باشد مولوی امام الدین صاحب را بیند حاضرین ہر ہم حیران بودند کہ
آیا مولوی امام الدین صاحب را بمولانا جامی صاحب چہ نسبت و مشابہت بودہ باشد کہ در
مشابہت از نابودن محاسن این یزدوینر گواران تعبیر میکرد و کہے خاموش بود اما نیازمند این نکتہ در اد
دل میداشت چون مولوی صاحب امام الدین بجوار رحمت حق پیوست احوال انتقال ایشان از پسر ایشان
مولوی احمد الدین پرسیدم و بے بیان نمود کہ در سجدہ نماز فوت شدہ اند و پیشتر کہ احوال وصال مولانا
جامی صاحب این نیازمند در حاشیہ نفحات الانس از ملا عبد الغفور رحمۃ اللہ نوشتہ دیدہ بود
کہ آن حضرت ہم در سجدہ نماز فوت شدہ بودند آن گاہ معلوم کردم کہ در لفظ مبارک حضرت فیاض
عالم رضی ہمیں معنی برد کہ بظہور پیوست و کاتب معروف نیز روزی بہراہ در میان آستانہ حضرت
قبلہ عالم رضی خانقاہ شیخ تاج الدین المعروف بتاج سرور از زبان درفشان حضرت فیاض عالم
ہمیں لفظ ہمیں طور شنیدہ بود چہ آنروز مولوی امام الدین صاحب ہم ہمراہ بودند (نہدہ شہید)

فعل ایضا من مد ظله که روزی حضرت غیاض عالم رضی الله تعالی عنه فرمودند که بزرگی از غایت زهد و
 ریاضت تا چهل سال خواب نکرد شبی نا امید شده بالین بزرگ سر کرده بخواب رخت خدای عزوجل را
 در خواب دید چون بیدار شد گفت آنچه من در بیداری میجویم در خواب یافته ام پس از آن روز هر شب
 بخواب رفته و هر کجا که برفته بهمان طور بخواب شده تا چند ماه خواب کرد چون باز آن دولت
 بخت بیدار خوابش نیامد دل تنگ شد تا که شبی از غیب ند شنید که ای فلان خوابی که دید بودی
 آن شمره بیداری چهل ساله تو بود که این خواب هر روزه موجب بخت بیداری تست تکرار می نمود
 مد ظله که ساله بر عرس پاکپن شریف حضرت غیاض عالم رضی الله تعالی عنه تشریف فرما شده
 بودند و نیازمند دیگر عزیزان هم بخدمت بودند و مولوی صلاب مولوی محمد غوث دهنوی والی بهمراه چند مرد مل
 بم تشریف آوردند و اتفاق ملاقات از زبانین افتاد از آنجا که فیما بین هر دو صلاب معرفت سابقه
 بود بگوشت رفتند و مولوی صلاب موصوف از خدمت حضرت استفسار از انکشاف لطائف قلبیه
 و حصول توجیه و مراقبه کرد حضرت صلاب اغماض نموده فرمودند که مولوی صلاب از احوال خود بیان فرمائید
 ایشان سخنان چند در دعوی حصول لطائف قلبیه و توجیه بر زبان آوردند از آنجا که حضرت صلاب
 از از خود هیچ بیرون نیاورد ایشان حضرت صلاب را بنوع خود معراده دانسته بر حضرت صلاب توجیه انداختند
 چنان پیچ موثر نشد پس میگردند که اثری رسیدن یا فرمودند نه گفتند رفته رفته فواید شد الحاصل
 بعد از فراغ عرس مولوی صلاب محمد غوث عزم روانگی نمودند حضرت صلاب چند قدم بیرون از شهر
 همراه ایشان رفتند چون از هم جدا گردیدند همراه ایشان جوانی با جمال بد و باز پس گردید
 گریه کنان بقدیم گاه حضرت صلاب افتاد و رخصت شد باز چون در پی میهمانهای خود رسید
 باز گردید و گریه کنان و نعره زنان بخدمت حضرت آمد و باز رفت و بار سیوم باز میچنان کرد چون
 مسافت زیاده شد مولوی صلاب به همراه ایشان خود ایستاده و پس نگران در انتظار وی بودند
 پس رخصت شد و بر رفت نیازمند از خدمت حضرت باعث و حکمت این امر عمر خدا شد کرد
 فرمودند این جوان مرا پسند آمده بود نیازمند دانست که مولوی محمد غوث صلاب را

نمائش کمالات و توبه خود معائنہ فرموده اند و ہم جناب حضرت صاحبِ رُوحِ پاک و حکایت میفرمودند کہ این
کہ این فقیر و مولوی محمد غوث صلب در دہلی از یک اسناد میخواندیم و در یک حجره میماندیم و مولوی
صلب موصوف چنان نیکوخت بودند کہ پشت خود بقبلہ شریف کردہ نمی نشستند و گاہ گاہ بہ روز
فراغت جمع و غیرہ ہر دو بخدمت جناب حضرت شیخ غلام علی شاہ صلب نقشندہی دہلوی بزیارت
میرفتیم و طلب دعای نمودیم مولوی صلب دعا سلامتی ایمان طلب می نمود و این فقیر دعا علم بعمل
در خواست میکرد روزی شاہ صلب موصود بحلال آمدند و مولوی صلب را فرمودند کہ ای درویش تو
دعاء ہر روز میخوانی یکے ایمان را گرفتی و بس بہ پیش کہ این درویش چه دعا جامع می طلبد و این اشارت
عن کردند بعدہ مولوی محمد غوث صلب بخدمت شاہ صلب بیعت کرد و بعد تحصیل علم ہر دو
بخانہ کتب خود آمدیم : نقل مولانا صلب مانیکہ والہ مدظلہ فرمود کہ در ایام عرس حضرت بابا گنجشکر صلب
رضی اللہ تعالیٰ عنہ کفش پائی میان قائم الدین مرحوم نیکو کار میرزا آخوند خاں غیاض عالم رضی اللہ تعالیٰ عنہ
گم شد بخدمت حضرت عرس عمر فرمودند کفش تو داخل لنگر شد قائم الدین خاموش ماند کہ شاہ
دریں رمنز برودہ باشد بعدہ بعد چند روز بہمان کفش خود در پائی خاں از خادمان قطب الاقطاب
حضرت خواجہ قطب الدین بختیار کاکی قدس سرہ دریافت و ویرا گفت کہ این کفش من است و گفت
من دزدی نکردہ ام بلکہ دیدہ دانستہ کفش تو ضبط کردم میان قائم الدین بجل کرد و دانست کہ در
لفظ مبارک آنحضرت رضی اللہ عنہ ہمیں رمنز بود کہ فرمودہ بودند کہ کفش تو داخل لنگر شد نقل است
کہ در آستانہ مبارک آنحضرت چراغ اللہ از شخص مسیحی محمد مراد درس **طفلاں** قرآن خوان میکرد و
طفلاں بسیار از مواضع حوالی تو گیرہ شریف میخواندند **طفلی** مسیحی **اللہ** دتا ولد میان موسیٰ قوم رنگین
از موضع ماڑی قبلہ عالم رہیدال در سن میبرد حضرت صلب بخوش طبعی آن طفل را اکثر
بنام پیاچا مرسنے کہ پدرش بود میخواندند و آن رمنز کیسے را معلوم نمیبود آخر الامر چون خود
از دار الفنا بدار البقا و حلت فرمودند برادر خود حضرت ایشان اعنی جناب خواجہ نور اللہ
صلب کہ سجادہ نشین و قائم مقام آنحضرت شدند بخانہ بہمان میان موسیٰ کتخدائی

خود نمودند میان موسی را با چاروسه میخواندند انگاه هر کس را آن رمز واضح شد که بهین
سبب بود که حضرت صاحب آنوقت بمکاشفه خود دانسته بود که بعد از من برادر حقیقی و سجاده
نشین من بخانه میان موسی کتخدائی خود خواهد نمود و میان موسی را چاروسه میخواندند ازین
سبب پس میان موسی را بخوش طبعی باین نام میخواندند ~~سبب~~ و حال آنکه بچین
صیات آنحضرت ضیال این مقال هرگز کسی را نبوده فهم من فهم نقل ایضا من مد ظله که زنی بیوه
قوم گجری در موضع تو گریاں بود روزی بخدمت آنحضرت یک غزلت دوغ و قدری مسکه
آورد و ادا فرمودند که اللہ تعالیٰ ترا شیر و پسران بسیار عطا فرماید زن گفت صاحب این چه
دعا کرده اید من زنی بیوه ام فرمودند مرا خبر نبود که تو بیوه هستی خیر شد آنچه بشد الحاصل آن بیوه
گجری را یک همیشه منگور مسمی پهلوان گجر ساکن موضع بهادرمانیک بود بعد از مدت منگور
پهلوان برود و بهمال زن بتعزیت همیشه خود را بخارفت چون چند ایام در آنجا بماند پهلوان مذکور و پسر
بنکاح خود را آورد و از وی چند پسران بر آورد و شیر و دوغ نیز بسیار یافت چنانچه کاتبی و
هم آن گجری را در موضع بهادر کا مع پسرانش دیده است و دوغ هم از خانه ایشان نوشیده
معملاً روم فرماید بیت : گفته او گفته الله بود بگرچه از سلقوم عبد الله بود نقل بناب مولانا
صاحب مانیکه والہ مد ظله العالی فرموده که قصه مجذوب شدن میان قطب الدین صاحب ساکن
غوث پوره مرید آنحضرت ^و و حیدر شاه صاحب ساکن جمن شاه مرید میان صاحب چیل و هنی
باینطور است که وقتیکه اینجانب در موضع چھینی بخدمت جناب مولوی صاحب مولوی غلام نبی
رحمۃ اللہ علیہ تعلیم علم میکردم این پسر دو صاحبان موصوف و غیره چند طالب العلم بخدمت
حضرت فیاض عالم رضی اللہ تعالیٰ عنہ در تو گیره مشرف علم میخواندند و سید حیدر شاه آواز خوش
داشت و حضرت صاحب از وی سماع غزلیات و غیره میکردند و خوشوقت میشدند طالب العلم
بیکدیگر مشورۃ کردند که بسبب سماع حیدر شاه سبق مایاں بخوبی میسر نمی شود چه وقت صاحب
اکثر مشغول بآن میباشد شاید که آنرا بحیثیت بیرون از درس گاه نایم تا سبق به فراغت

میر شد و اتفاق میان قطب الدین را بر این امر مهیا ساختند قطب الدین حیدر شاه را
غلامانید تعریف در سگاه مولوی غلام نبی صلب زانند از حد غوده از آنجا بوضع چینه بیاورد
ایشان را دیدم هر دو او را نکل عمر بجوانی بودند بلند بالا قوی اندام روشن رخساره خوش کلام لباس نازک
مزاج عاشقانه چنانچه لنگی ریشمین بزریر پاشنه باغی پائی خود داشته و چادر از برگزاینده بدوش
پس اینده از دامن قبایع فرو گذاشته و دستار پیچدار بموی مرغوله بر سر نهاده و داد زندگان جوانی
صیوانی چنانکه باشد داده بودند چون چند روز شدند روزی میان قطب الدین را بخواب گریه متول
لشت و با آواز بلند بهائهای میگریست از آن حالت متحج شدم استاذیم مولانا مول
غلام نبی صلب نزدیک وی شده از حالش پرسیدند وی قصه سماع حیدر شاه و استماع
حضرت صلب و حیلت در ویشان و فریب خود بتمام بیان نمود و گفت الحال چه میبینم که در
آستانه حضور رسیده ام و آن حضرت چراغ الله بر غضب شده عصای در دست مبارک
گرفته اند و بر پشت من چنان سخت کوفته اند که الحال بهم درد شدید است و میگویند که
حیدر شاه را از نزد من چرادر کرده پس از ضربت عصاء و جلل آن حضرت مرا بهیبت کمال
و گریه لایق حال شده است استاذیم صلب چون این واقع شنید فرمود بدگری که از حضرت
یچنین بزرگ منصرف شخصی را که وقت نشان بسماع خوش میکرد جدا نمودی و خود را
رو طه بپلاک انداختی برگرد و عفو تقصیر را باز بخدمت حاضر شو پس بهمان زمان هر دو
دانه واپس شدند اما آنچه از شومئ ادب پیر بر نا صید نصیب ایشان از دیر تقدیر تحریر
نموده بود بهمان ظهور ظهور آمد که هر دو مجذوب و بنگ خوش شدند اما بفرق آنکه قطب الدین
اللسان و حیدر شاه طال اللسان شد القصه چون بعد از مدت بسیار این نیازمند
زنجت بهدار بجلقه زمره غلامان آن شاه سوار میدان عشق چراغ الله فیاض عالم رضی الله
حاله عن در آمد و بار اول که در آستانه شریف حضور مشرف شدم شبی در حبه بخواب بودم
اندرون حجره دیگر که متصل آن بود شخصی از سر آمد و گفت که

اگر آن سنگ را معلوم گشته به زسوزش نرم همچون موم گشته میگرد و میگفت ای مسلمانان
کسی هست که بزمن که از سردی بیتاب شده افتاده ام جامه اندازد بر خاستم و جامه که بر فرد
داشتم بروی انداخته باز پس آمدم چون فجر شد درویشی دیدم زرد روئی تر لیده موئی نرم گوی
دیوانه خوی با جامه های پاریده و چرکین تمام اند و بگویی بشناختم که همان قطب الدین است
گفتم حال چیست گفت از آن روز که بروی شما آن واقعه دیده بودم باین حال مبتلا
گشتم بمشاهده حال او متعجب شدم و دانستم که این همه از شامت بے ادبی است پس
روز حضرت صاحب رضی الله عنه در موضع غوث پور تشریف آوردند و نیازمند هم حاضر بود
میان قطب الدین سخنان موصدانه عجز و نیاز آمیز بخد مت حضرت بیان کرد بختاب این
نیازمند در حق و این لفظ بر زبان مبارک رانند که مولود صاحب به بینید که لعل در بکھورا است
بعده میان حیدر شاه صاحب نیز روزی در آستانه حضرت کنج شکر رضی الله عنه بنظم درآمد
که سر برین مستانه دیوانه میگردید و ابیات شطریات از دیوانهای عاشقان دین دریده بر زبان
می آورد و کف بدین آورده و انموده بهائی هوئی میخراشید و منجید پرسیدم که این شخص کیست
و از کجا است گفتند همین است حیدر شاه ساکن جمن شاه که سبوعائی پرازانگ مینوشد و سیر
نمیشود و میخروش و در آن وقت شنیدم که این بیت با آواز بلند میسر آمد و میرفت به
من و مستی و ذوق پرستی چه کار آید میرا کشف و کرامات و در آن روز فقیر کاتب حرون
بهین روش حیدر شاه را هم دیده است نقل ایضا من فرموده که شیخ نتقو مجذوب که از مریدان
آفتاب عالم رضی الله عنه بود و عادت وے آن بود که چون بخد مت آنحضرت رفته سلام
نکرد و نه قدم بوس شدی و نه در مجلس آنحضرت نشست و اکثر بے ادبانه میماند و باین
نیازمند عناد میداشت و چنین و چنین بلکه گاه گاه دشنام هم میداد بکمتره در تو گره شریف
عریض حضرت فؤاد عظمی الله رضی الله عنه بود و مجلس سماع بر دروازه خانقاه گرم بود و نیازمند
و جمع عزیزیان داخل مجلس بدیم و از بیرون مجلس شیخ نتقو مذکور چنانکه در موضع مانیکارا
عمراد میار صاحب مانیکه و الله است

گفت که حضرت صاحب شمار انگاهی سلام نکرده ام و قدم بهوس هم نشسته ام و حضرت صاحب شما فرمود
که مرا سلام کند اما من اورا چه دادم جنگا اورا دیوانه دانسته هیچ نه گفت بعد از مدتی بروی میان
غلام محمد قوم بگویم که یکی از شاگردان این نیازمند بود در حق نیازمند شناسم دادن گرفت از آنجا که
میان غلام محمد شخصی کم قره به نسبت شیخ متعبد بود با وی بمقابله خود را برابر نمی دانست در گریه و
در آتش اماندوی غلام حیدر صاحب که مردی از خور رسته بحق پیوسته از مریدان جناب فیاض عالم را
و شاگرد نیازمند است در رسید چون اینچنین فواش بشنید لختی متوجه به حضور فرمایید و
محمد عظمت الله تعالی گوید انگاه بغضب درآمد و چو بی مضبوط بدست او افتاد چند چوب بنور
تمام بر پشت شیخ متعبد چنان فرو کوفت که مجروح شد و فرشتش بر میچکید و شور و غوغا بلند شد بهائیان
گریان و نعره زنان دوان در قدم گاه حضرت سرنگین افتاد و پناه می گرفت و میگریست و این شیخ متعبد
مردی جوان بلند بالا قوی اندام بود و میان غلام حیدر صاحب لاغر و چود و نحیف بنهائیت که بجز در
و استخوان هیچ نمیداشت اما بتصرف آنحضرت گویا گاه بر کوه غالب آمده زبون و سرنگین ساخته
بمحراب پانگاه آنقبه فیاض عالم را بسجده آورد و ذلیل ساخت چو ازین غوغا مجلس سماع بشکسته
و مردمان در هم و بر هم شده بودند انگاه باز از زبان توالان از سرنو این غزل بر می آمد بیت « زهی جمال
کمالیکه یار ما دارد به هزار غمخیز و ناز و کرشمه ما دارد به الخ گویا ازین معنی این غزل بلسان اشاره بیان
تصرف کمال آنحضرت می نمودند که متکبران درگاه خود را به گفته زبان موعی کشان بمیان قدمان خود بصد
عجز و نیاز می آرد چنانچه مولانا روم فرماید بیت « شیخ فعال است به آلت چو سق به با مریداں داد به
گفتن سق به ویم حاشا شراری فرموده « فرد به بزریر دلچ مر قوم کند ما دارند در از دستے این کوتاه آستین
بین به و بند کاتبخوف هم دران روز غرس داخل مجلس سماع و حاضرین معامله بود نقل میان صاحب
مد ظله فرموده که شخصی ملاان مسجد یک قریه بود چونکه آنحضرت فیاض عالم را رضی الله تعالی عنه اتفاق
مقام بموضع که بمسافت یک میل ازان قریه بود اختتام مستوره ملاان بخدمت آنحضرت رضی الله تعالی عنه
بیعت کرد و از شهر اجازات طلبید ملاان بخیرت جایلانه و فکرت حاسدانان انکار کرد و رخصت
ن ملکیه ۱۲۰۰ قصبه ملاان و زان و خور الشاه

نداد و بهانه آورد که مناسب و موافق شریعت نبود که زن مستوره مرید مرد بیگانه بشود
زنش هر چند چاره کرد پیشی زلفت آخر بیچاره در لیش خدمت حضرت گفت عز سناد حضرت صاحب
رحمال خود فرستادند که بایں جام دست زنند و بیعت کردی همچنان کرد عاقبت الامر ملائرا از
شومئ غیرت موسوی خود از ملالت حضرت چنان حادثه در پیش آمد که بعد از رسوائی و بیجائی
تمام بموزن خود خود بخود خدمت آنفیا من عالم در تو گیره شیرین حاضر شد و آن قصاید چنین بود
که شخصی بیگانه که شاگرد آن ملائرا بود اندرون خانه او آمد و رفت داشت که آن ملائرا وی را
منع نمیکرد بزنی وی فریفته وزن هم شیفته آن شد چون تهمت شد ملائرا چاره کرد که
شاگرد را براند زنش گفت اگر او را خواهی براند من اینجا نخواهم ماند و همراه وی
خواهم برفت و هر روز جزو تو بیخ آغاز نهاد چنانکه از آنجا که نخواستند و بجای رفتند چون باز
بیاوردند چاره ملائرا نبود که آنها را از یکدیگر جدا کرد اند از آنجا که امام مسجد بدر خلق او را بدیوتی
منسوب نموده پس او نماز نمیکرد و چنان شهره افتاد شد که محل ضرب المثل عالم گشت و آن
هر دو به یکدیگر گرفتار و بیقرار دعوی صدق عشق مینمودند و ملائرا هم از جهت پیچارگی و مغلوبی
بزن خود که داشت لایچار بر صدق دعوی ایشان گواهی میداد و در آن ایام درویشی از دور آمده
بود ملائرا سرزنش نمود که ای احمق فسق ظاهر را بصورت صدق پنداشته شرع شریف را
پس پشت انداخته تا اگر فی نفس الامر راسته باشد مردان غیر مرد بیگانه بلکه مگس خانه را
پروانه تصوریده بشع جمال زن خود نشستن نه پسندید یا دعوی خود را بخدمت کس عالم بزرگ
صاحب بصیرت که مرجع ضلالت خاص و عام باشد تصدیق نمادند زن خود را مطلق کن ملائرا
بشنیدن این سرزنش با وی احوال مغلوبی و لایچاری کمال خود اظهار نموده گفت که اگر مرا از تیغ
زبان مردمان خلاص کنی من هم پارتو شده هر کجا که فرایم همراه تو فرایم شد بنا برین آن درویش
و ملائرا لایچار نمواند کرد گرفتار و چند مردمان دیگر به خدمت آنفیا من عالم در تو گیره شیرین
حاضر شدند که در آنوقت کاتب حروف هم بخدمت حضرت میبود چند روز گفتگو فریقین در میان

چون حضرت صلب هیچ بهر است فرمودند آخر قرار داد آنها از جانبین خود بخود بران شد که اگر حضرت
صلب این مرد و فرزندی را از اینجا رخصت نموده بهم روانه نمایند گواهی صدق دعوی آنها
خواهد شد والا معلوم خواهد شد که فاسق و کاذب اند و آن حضرت از معامله ایشان
به تنگ آمده بودند چه آن زن و عاشقش میگفت که اگر آن قبله ما را از آستانه خود جدا
از یکدیگر نموده روانه نمایند هم درین جایا این درخت رسن در گردن انداخته خواهیم بگردانید
سبب جناب حضرت در حیرت بودند روزی این نیازمند را فرمودند که مولوی صلب
من ازین مردمان نهایت تنگ آمده ام زیرا که اگر ایشان را بهم روانه نمایم پاس شریعت فوت
شود و اگر نه ریخته خاطر خواهند شد و این امر هم مرا پسند نیست عرض داشت کردم اگر ذرات
شریعت آنها را باین نیازمند سپرده روانه نمایند هر چونکه باشد فیصله در ملک خود خواهیم نمود
ذات حضرت چرا بتفکر آمده است ازین سخن نهایت خوش شدند و آنها را فرمودند که
شمار احوال مولوی صلب مانیکه و اله نموده همراه ایشان روانه خواهیم ساخت که در آنجا فیصله
شما خواهند کرد ایشان ازین حرف بسیار خوش شدند چون روز دوم شد بخدمت حضرت آمد
خواستند که ما را همراه مولوی صلب روانه نمایند حضرت صلب اول عاشق آن زن را روانه نمود
و فرمود که برو به راه بنشین چون آن روانه شد از نگاه بطرف این نیازمند دیدند و فرمودند که مولوی
صلب دلم نمیخواهد که ترا با چنین معامله داخل نمایم چون آن زن که مبتلا از حد بود ازین لفظ
حضرت نومید شده اندرون خانقاه حضرت خواب حافظ محمد عظیمات اللہ رضى اللہ تعالی عنہ
رفته با و از بلند بها ئهای گلختن گریستن گرفت و مشغور عظیم بر پا کرد درین اثنایکه مولوی
صلب که مشهورترین علماء و اصفیا وقت خود بودند بخدمت حضرت آمده ملاقات نموده
بنشستند چون او از گریه شنیدند پرسیدند که در خانقاه مبارک کدام کس باین درد و سوز
دل و زگریه میکند حضرت صلب بغیر نام و نشان آنها بطریق اجمال قصه آن بیان فرمودند
و مدعا ایشان و حال خود را نمودند مولوی صلب معزای حضرت صلب را سرگرم شده گفتند

که این پنج وقت نیست این بیچاره که بادل صد پاره و صد چاک این چنین گریه غمناک
 میکند عشق این بیشک صادق خواهد بود و در عرفان شرح سلطانی آمده که اگر محبه بغلبه عشق و
 بخودی به پیشانی محبوب خود بوسه زند بزرگوار نمیشد چون آن مولوی صاحب این چنین سخنان
 سرچشم گفتن گرفت ایشان شنیده خوش شدند و بزعم آنکه اثبات راستی با سمع هر کس رسیده و در آن
 ملک نیز پنج کس ما را بدخواهد گفت و از یکدیگر بگریزند خواهد کرد در حضرت شدند بعد از روانگی آنها چون
 ساعت گذشت باز مولوی صاحب موصوف پرسید که قبل این عاشق و معشوق از کجا بودند حضرت صاحب
 نام و نشان آنها بیان فرمود مولوی صاحب گفت که مرا پیشتر حیران گفته بودید که از فلان قریه الله
 من این زن را از ابتدا میدانم که مشهور و فاسق و فحور است عاشق صادق که تواند بود و چنین
 و چنین گفتن گرفت حضرت صاحب متبسم شده فرمودند اگر شما نام و نشان آنها آن زمان پرسیده
 البته گفته شده مولوی صاحب متاسف شدند که چرا این دقائق نفیس بحق آن مردمان خجست
 بنادانی خود در میان آوردیم این نیازمند از تصرف و کرامت کمال آنحضرت همان بماند که مرا
 نیاز از کشاکش آنها خلاص نمودند و خود هم از زبان درفشان کلامی در حق ایشان فرمودند و
 بخوشدای ایشان رخصت فرموده روان نمودند چنانچه مولانا روم فرماید بیت: شیخ فحال است
 بے اکت چون حق با مریداں داد بے گفتن سبق به القصد بعد از چندین مدت ملا
 مذکور که شوهر آن زن بود بمرد و زن وی بشخصی که بخدمت آنحضرت رفته بنا بر طلب
 بیعت گفته فرستاده بود منکره مستوره شد نقل ایضا منته مد ظله که وقتیکه مولوی معنوی
 میان غلام حیدر را در بونگه حیایت جذبه وارد شد در عین حالت جذبه در حق میان
 گامان کوڑیا نواز که خلق جهلاء قدر او بسیار میداشتند بار بار لفظ شیطان بر زبان آورد
 بعده مردمان از نیازمند احوال میان گامان استفسار مینمودند بخدمت آنحضرت رخصت
 مشرف شده عرض کردم که غریب نواز میان غلام حیدر صاحب در وقت جذبه در باب
 میان گامان کوڑیا نواز چنین و چنین گفته و خلق از احوال میان گامان از نیازمندی پیرسند

در جواب آنها چه گفته شود از زبان گوهر افشان فرمودند که مولود صلب تو کیست را بپسندید و بگذاشت
که ترا خدای تعالی آفریده و پسندیده است مشغول باش نقل اینها من مد ظله که شخصی پیر مردان
اولاد حضرت گنجشکر رضی الله عنہ بخدمت حضرت فیاض عالم رضی الله عنہ آمد و بر او زوی پسرید و شیخ
صلب چند مدت بخدمت حضرت شاه سلیمان ترنوی صلب مانده اید گفت هفت سال
فرمودند گاهی حضرت ایشان را حالت و وجدیم دیده بودید گفت آری روزی من موجب عار
قدیم خود حضرت ایشان را بوقت شب غمز و قز یعنی مالش اعضا میکردم و غزل دیوان حافظ میگفتم و حضرت
ایشان تا دیر در وجد بودند و گاهی بر میخاستند و گاهی می نشستند و غزل این بود غزل :-

مستم از باده شبانه هنوز ساقی همان رفت خانه هنوز میگشتی و بعشوه می گردی و توبه کردی فرغ عشق مانده هنوز
چشم مست ز غمزه جادو میزند تیر بر نشان هنوز در دریا می عشق میطلبد جان نیاورده در میان هنوز
هست مجلس بر آن قرار که بود هست مطرب بر آن ترانه هنوز حافظ خسته در میان آمد میکند یار از و کرانه هنوز
در این اثناء درویشی که از مریدان آنحضرت فیاض عالم را بود عرض کرد که قبله این غزل خوب است بتفرج
فرمودند ترانه نوشته دهم گفت عنایت باشد چو ویرانو شسته دادند این نیازمند را فرمودند مولود صلبت در
هر غزل یک بیت بمنزل روح آن می باشد و در این غزل آن بیت کدام است نیازمند برین بیت انگشت
نهاد که سه در دریا می عشق میطلبد جان نیاورده در میان هنوز و عرض کردم که قبله مرا این بیت معلوم
میشود که روح است پس پسند نمودند و خوش شدند انگاه باز در ویش مذکور عرض نمود که اگر ذات
حضرت التفات بمان نیازمندان میباشد خدا و فرحال سر با آسمان میساییم والا افسرده و پزیرده بچشم
خاک مرده می شویم فرمودند آنوقت هم میباشد که معاذ الله مرا بدو ایشان التفات نباشد و گفت
در این ایام که ذات شریف بر عرش حضرت گنجشکر رضی الله تعالی عنہ بخدمت حضرت صلب سنگر و الهام فتد
و از آنجا تناول می نمودند طعام لنگر که غنی بخت ما گرسنه میماندیم حضرت صلب را که بتفرج نشسته
بودند تغیر بچهره مبارک آمد و فرمودند ای درویش من شمارا اجازت داده بودم که نقد از لنگری
گرفته آرد و غیره فریده طعام پزیده میخورده باشید و از من همیں قصور شده که ببازار رفته آرد و فریده

تکرم و طعام پزیده در پیش شمانه نهادم ام سبحان الله که بے نفسی آنحضرت چراغ الله رضی الله عنه
بجای بود که از قصور یک از درویشان و مریدان خود میدیدند نه ریخته بلکه خود را بآن قصور منسوب میکردند
نفل ایضا مندر ظاهر بیان سماع آنحضرت فیاض عالم رضی الله عنه که سالی بعمرس پاکین
شعب رونق افزا شده بودند و برای ملاقات جامع الکلمات فخر العاشقین جناب صاحبزاده
مولوی علام فخر الدین صلب نبیره حضرت قبله عالم مہاروی رضی الله عنه بمقام شان تشریف
فرما شدند و نیاز مندیم حاضر بود و جناب صاحب موصوف را در قانون سماع مہارتی
تمام بود و از معناد ایشان آن بود که ہر گاہ کہ آنحضرت فیاض عالم رضی الله عنه ملاقات با ایشان مینمودند
ایشان خود بخود بسامع شروع میشدند بعد از ملاقات جناب ایشان آنحضرت را بر
چہار پائی خود نشانیدند و باین کافی سید بکلمہ شاہ صلب سماع فرمودند کافی :

چھوٹے کیہاں جی چدا ہے ، سیج آکھیاں جہاں جھٹ چدا ہے ، دل دوہاں گلاں تھیں چدا ہے ، ججج کے جھبک کہندی ہے ،
مونہ آئی بات نہ رہندی ہے ، جد پیدا ہوئے منچر ہو رہیں ، سولی پکڑ دے منصور ہو رہیں ، اڈ گئے پہاڑ کوہ طور ہو رہیں
اوٹھ سینیجی پیش بخاندی ہے ، مہہ مونہ آئی بات نہ رہندی ہے ، ہنگ ایسی شرط عمر دی ہے ، سیج آکھن ترک ادبی ہے ،
ہر شئی وچہ قدرت رہدی ہے ، کتے ظاہر سو چھپ جاندی ہے ، مونہ آئی بات نہ رہندی ہے ، ہنگ تلکن بازی و ہڑا ہے ،
اوٹھ ٹھم ٹھم کر دیکھڑا ہے ، اندر وڈ ڈھٹا شہ میرا ہے ، بابہر کہیں کوڑ بکاندی ہے ، مونہ آئی بات نہ رہندی ہے ،
اساں پڑھیا علم تحقیقی ہے ، اوہ بکھوٹ تحقیقی ہے ، دو یا ایویں ودھڑ و دھکی ہے ، جو آئی سوسر سہندی ہے ،
مونہ آئی بات نہ رہندی ہے ، ککڑی نازک ہو دھکھلائی کدی عاشق بن بن آئی کدی سہر رسول ملائی کدی ،
کدی جان جلاہاں سہندی ہے ، مونہ آئی بات نہ رہندی ہے ، قبر و مہونڈھے گشت قلندر دا ،
رہ کھوڑے اپنے اندر دا ، سو بہسن ہو سکھ مندر دا ، اوٹھے سار نہ چڑھدی لہندی ہے ، مونہ آئی بات نہ رہندی ہے ،
حضرت فیاض عالم را بمجرب سماع این کافی حالت شوق و ذوق روئے داد و سمند اقوال کہ ہمراہ صاحبزاده
صلب بود بانصواب ہم آواز شدہ میرا عیدند و حضرت صلب در حالت جذب و بیخودی و
استغراق تمام تابہر میبودند بعد از فراغت چون بمقام خود آمدند سمند اقوال را طلبیدند و این

کافی از زبان وی از درویش نویسانند نقل ایضا من مد ظله که یکبار آنحضرت فیاض عالم رضی الله تعالی
عنه در پاکبیل شریعت بر عرس آمده بودند و از مقام خود برخاسته برای زیارت خانقاه حضرت گنجشکر
الله عنه برخاستند و نیازمند حاضر بود شخصی از بهرامیان میان فضل شاه باز النوال ساکن رانل پنڈی
مقابل روضه حضرت گنجشکر غزل کتاب غازی الیوم خان المتخلص بنظام می سرانید بشنیدند و بهانه
نشدند بحالت سکر و بخودی حظ کمال برداشتند چون بعد از فراغت برخاستند نیازمند را فرمودند که
این غزل را نوشته بسیار نیازمند در جبهه میان فضل شاه بر منت مجلس سماع شده بود و قوالان بهمان غزل
میسرا نیدند و میان فضل شاه و اصالت بخودی طاری شده بود من هم نشستم چون فارغ شدند قوالان
را گفتم که برای نوشتن این غزل آمده ام قوالان ایبا کردند که مفت بخوریم نویسانید میان فضل شاه که هنوز از اول
خود بالکلیه فارغ نشده بود بشنید و مردمان خود را بگفت که بیاض خدمت مولوی صلب حاضر کنید این غزل
بمردمان درج است و دیگر هم هر چه از آن خواهند بنویسند الیصال بیاض پیش من نهادند و این غزل از آن
نوشته خدمت حضرت آوردم غزل اینست غزل دل مونس محفل رنج و غنا داریم عسی ان یفجعنا
در منزل عشق زدیم قدم و الله مبلغنا معناه معنوی گشت چه نسبت حق و فیکون بنا ما کان لنا
از مرتب احمد عین احد ادنا است مثابه ثم ادنا اندیشم نباشد شرط عمل فمن اقرب الحضرات جنات
جان مائل گشت بشیفتگی و القلب کذک حد ثنا کشیم کم اندیشی و اور میروم مقام بقا و فنا
دل گنت شنید چه نکته من احسنت ضیا قولا سنا یک نکه بگو و بوسه بده شبریں دینا سیمین دقتنا
این بنده کجی و حقیقت تو یارب ظلمنا انفسنا ریزی گویم شرمی خوانم و در عشق و غنا با حمد ثنا
جان فخر جهان نظام تنش و تننا تننا تننا تننا نقل ایضا من مد ظله که روزی نیازمند در توگیر شریعت
بجضور خدمت فیاض عالم رضی الله تعالی عنه مشرف شده خود ملبوس شد و حالت قبض بر نیازمند وارد بود
آنزمان مولوی صلب فاضل بالتمکین عاشق و امین شهباز طریقت مولوی کرم الدین صلب حاضر بود که
سماع نهایت دردمندان و عزیزین میکرد فرمودند که چیزی بگروی این غزل احمد جام سرانید غزل
بردار پرده از رخ در استنار ناکی بنما جمال معنی نقش و نگار ناکی شاهیکه است پنهان در پرده

بهر سویی میخواستند در انتظار تازی، عکس جمال رویش در آئینه است پیدا، چون تو نظرداری در اضرار تازی،
 جز نایب افتابیت چون نیست هیچ تابی، ظاهر چشم هر کس زیر نور ناز تازی، معنی چون نیست ممکن دیدن بوی صورت،
 پس هر چشم احوال گردد غبار تازی، دریا و موج بر دو آمد یکی به معنی، زین معنی دقائق از ساکنان تازی،
 احمد سوز باطن یک شعله داد بیرون، زین آتش نهانی در دل شرار تازی، نیازمند را حالت قبض
 به بسط مبدل شد و آنحضرت بهم در استغراق شدند و خطابه نهایت برداشتند و بهم روزی جناب
 حضرت رضی الله تعالی عنه در موقع بهار شریف بجهن مسجد قاری صلاب زیر درخت شیشم
 از قولان پاکبختی غزل شمس تبریز شنیدند و در رفتار برده خطی بر می داشتند و غزل این بود غزل
 پیچان شده ام صوره تا جان خراباتم، چون جان خراباتم بجانان خراباتم،
 من خرقه هستی ما در میگرد و جدت، صد بار گرو کردم عریان خراباتم، ای صلب زیبار و دستی بزن و برگو
 دوزان مناجاتی من زان خراباتم، خواهی که مرا بینی ای بستی افسوس من، جانم را نتوان دیدن من جان خراباتم،
 با عشق درین پستی کردم طرف و مستی، گفتا چه کسی گفتم سلطان خراباتم، هر جا که بهیچا شستم بیکاسه آن شایم،
 برگشته که میگفتم گروان خراباتم، گفتند درین میدان آنگند ترا شیطان، خوبی ملکی دارم حستان خراباتم،
 ای خواجہ تبریزی از من چه کنی حاصل، من به سرو سامانم زندان خراباتم، نقل برگزیده صمد
 میان شیخ محمد صلاب زاده الله تعالی ابره و اصسانه ولد جناب حضرت میان صلاب مانیکه والد،
 موظف العالی پیش فقیر کا تجردت بیان کرد که چون آنحضرت فیاض عالم رضی الله عنه در سفر ثانی بملک
 مشرق در موضع مانیکه تشریف فرما شدند بوقت روانگی خود اندرون پیرده سرائی مابرائی و داع قدم
 مبارک انداختند و در میان حویلی استقبال قبله شریف مربع نشین بر زمین شدند مانیکه من
 و غیر ما بهم در حیرت آمدند و بتعجیل تمام چهارپائی آوردند فرمودند که اینوقت نشستن بر چهارپائی
 نیست وقت ادعیات ماست بشنوید که من بشمار ادعای میگویم اما باید که اول آرد سرشته شده
 بیاید که بشمار مقدار نان لنگر بنمایم همانزمان مانیکه صلاب من آرد سرشت و حاضر گرد پس غلله آرد که مقدار
 نان مبارک باشد به دست مبارک گرفتند و فرمودند مائی این قدر نان فرمای داد که خلافتعالی شما و اهله لنگر

رو بیان دعا فرمودن حضرت صلاب و دیگر دی در حق بیان صلاب
 مانیکه والد

و صلب منصب خود کرد و تر انداختن آن باشند و چاه شما جاری است اگر چه خاک آکنده باشند و شما
را پروا نمی بخشد کسی نماند و جهانی مطیع شما شود و پسر تو یک امیر و دیگر فقیر خواهد شد انگاه فرمودند جلای
مردمان شما را خدا تعالی خیر کند و مال شما را هم خیر شود و چنین و چنین بسیار دعاها فرمودند و هر یک
را از اندرون پرده سرای رخصت نمودند و بیرون آمدند انتهی کلام بعد از این میگوید کاتب حروف که
که آن حضرت رضی الله تعالی عنه فرموده بودند آن هم امور الحال بظهور آمده اند که چنانکه دستور لنگر
باستانه آن حضور بودیم چنان بکمان حضرت میان صاحب بتوکل آید به جریان چاه و غیره جاری است
و هزارها خلق خدا آمده مرید میشوند و هدایت اکثر میابند و آوازه شهرت ایشان بدور تر رفته است
و از خدای تعالی چنان عزت و منصب یافته اند که خلق جهان بسیار مطیع فرمان ایشان بودند و پسر سلطان
میان صاحب مد ظله میان شیخ که تحتینا بعمر بیست و پنج ساله باشد اهل علم و حلم و هوشتیار بکار بارین
و دنیا و مذهب و فقیر دوست است اما میلان دل بامارت دارد و دو هم مولوی علی محمد صاحب که بعمر بیست
دو ساله باشد مطول میخواهد نهایت فصیح و ذکی الطبع که به مدرس او کس نتواند که بروی مسابقت
بگفتگو کند اهل دل و دانش است و او صاف ملکی دارد و سه پسر میان صاحب مد ظله بعد از وصال آن
فیاض عالم را تولد شده اند میان ولی محمد و میان عبدالحی نیاز احمد و میان سلطان احمد طالعیم بالاصل الصالح
پس تقریباً ذکر حضرت میان صاحب مد ظله السالی بعضی کلمات که آن حضرت فیاض عالم رضی الله تعالی
عنه در حق ایشان فرموده اند نوشته می آیند چنانچه حاجی امیر خاتون زو به میان حیایت کهرل ساکن حکمران
مرید آن حضرت را پیش فقیر کاتب حروف گفته که ولید زمان حضرت ما ائمه صاحب اهل کلال آن حضرت را
فرموده است که وقتیکه حضرت صاحب از ملک مشرق مراجعت فرموده بدلت سرای فرزندش آوردند
هر روز تعزیت میان صاحب ما یکله و الهی فرمودند دوزی گفتیم که فیاض آن مولوی صاحب که تعزیت آن
اکثر می فرمائید قوم چه دارد فرمودند که قوم آن پس بلند است روز دوم مدح ایشان کردند باز گفتیم یا حضرت
قوم چه دارند همچنان فرمودند چون سیوم روز بعد از ذکر مولوی صاحب باز از قوم ایشان پرسیدم فرمودند
این میان کلمات تعزیت میان صاحب ما یکله و الهی فرمودند دوزی گفتیم که فیاض آن مولوی صاحب که تعزیت آن

قوم ایشان بر جهان را پیراست و میان محمد بخش که از اولیاد ایشانند فقر کاتب و تاجران است بیان
کرده که بخدمت آنحضرت مشرف بودم و جگانه در موضع مانی که حضرت میان صاحب ساکن آن موضع بودند
هم حاضر بود عرض بخدمت نمود که فیاضا قریه ماسوائی یک کتب خانه میان صاحب تمام با تشریف سوخته
و خاکستر شده است بزبان هندی فرمودند که سوطی سوخته یعنی آنکه سوختند همان سبز شدند و
غم مخور که خدا تعالی قریه شما را چنان سرسبز و مظهر گرداند که فواید دید پس اگر چه اشاره لفظ مبارک
آنحضرت بغیض رسائی حضرت میان صاحب بخلق خدا و هدایت بود اما ایضا آن سال چندان
بارش باران و سیلاب دریا شد که زراعت گندم و غیره از بیم سالها مافیه نهایت فراوان
پخته شد که مردمان آن موضع بغایت خورم و فروش گشتند باز جگانه مذکور عرض کرد که قبله مال
مولدنی قریه ما را مرض و با شده بود برای علاج آن بخدمت میان صاحب عرض کردیم هیچ بسج قبول
نشدند حضرت صاحب متبسم شده فرمودند که مولود صاحب همچو پروانه اند و بکس پروانه اند و کس را
دست جسم خود داشتن نمیدهند و این کلمه در سه بار تکرار فرمودند که مولود صاحب را خدا تعالی چه مرد
عالی است پیدا کرده است و شخصی دیگر گفته که فرمودند که از پرده جهان گذشته اند چه میان صاحب
آن زمان در مرتبه محویت و خفاء الفنا بودند بعد فرمودند ای جگانه دل من همیشه بقریه شما بطرف مولوی
صاحب میماند و میخواهم که بهجا بهجا باشم و مولوی غلام حیدر صاحب فرموده که روزی بخدمت آنحضرت
فیاض عالم فرستاده بودم و میان صاحب هم حاضر بودند و در وجود من آن زمان جو شرف و فروزش غالب
بود حضرت صاحب بمن مخاطب گشته فرمودند که به بین بطرف مولود صاحب که دریا نوشیده خشک
لب نهسته اند و برادر کلان فقیر کاتب و تاجران میان محمد سلیم گفته که وقتی بیرون از شهر پاکپتن شریف
حضرت فیاض عالم رضی الله تعالی عنه هنگام وداع میان صاحب را میفرمودند و من می شنیدم که بر این
غیر مهر بانی نموده همیشه بتوبه قلبی یاد فرموده باشند و ایضا روزی کاتب و تاجران بخدمت آنحضرت
از پاکپتن شریف رخصت شدم فرمودند که بخدمت مولود صاحب بروی و نیاز و بندگیات من
مزان رسائی در حیرت شدم که این سخن از عالم دیگر است و دیگر آنکه بوقت تشریف آوری

جناب حضرت صلب بملک مشرق چون میان صلب یکایک سه چار ماه بخدمت حضرت همراه بودند و از
موضع جموں و چچل که مسکن این فقیر است رخصت طلبیده بخانه خود روان شدند حضرت مولوی
مولوی محمد الین بونگوی و مولوی شمسوار دگل و دیگر اکثر عزیزان و بنده کاتب و تبحر و هم حاضر بودند
که جناب حضرت صلب را بوقت وداع میان صلب چنان گریه غلبه کرد که قطرات اشک همچو باران
از چشمان مبارک عقد گوهر میگشت و شب بزم و در بر گل رخسار میرخیزت و اشکها از غدا در خود بار بار
پهرو دست صاف مینمودند و هر چه از قسم شربنی و روغن و غیره آنجا فتوح شده بود به همراه بیان میان
صلب عطا نموده تاکید میفرمودند که مولوی صلب را در راه مالش روغن بکنید و شربت بنوشانید تا از
خشکی و گرمی باسانی در خانه رسند و میان صلب آنوقت در عالم تحیر بودند و عزیزان همه متعجب
چون حضرت صلب از انجا روانه شده بموضع سجوار سد طارک انزول اجلال فرمودند بر زبان مبارک
را نند که امروز مولوی صلب مرا در گریه آورده است و نیز فقیر کاتب و تبحر و از زبان حضرت
میان صلب مد ظله شنیده که جناب حضرت صلب رضا که مرا مدتی بسیار میگرداند و من شرمسار میبودم
یکبار بخدمت عرفه داشت کردم که قبله نیازمند از شنیدن مدح خود از زبان طوم مبارک ذات شریف
نهایت شرمزده است بجزر آمده فرمودند مولوی صلب اگر ترا مدتی نگویم که اگر گویم پس خاموش شدم
الغرض اینچنین کلمات از ذات بابرکات آنحضرت رضی الله تعالی عنه که اکثری از حواشی ایشان
آنقبلی می شنیدند ظاهر اذال بر محبت قلبی و توجردلی و رضائی کمال آنحضرت رضی الله تعالی عنه بر جناب
میان صلب و نشان کمالیت و قبولیت ایشان است مد ظله العالی چنانچه در مکتوبات خود
آنحضرت رضی الله عنه بطور میان صلب نوشته اند که الحمد لله على ذلك النعمة لا اله الا الله تبارک و تعالی
چنین مرد کامل الفقیر ملاقی کرد و بر حسن مدارج او چه بیکباره پیش آن جناب باری خواهم نمود ادا نمیشود
الحمد لله الحمد لله الحمد لله مائة الف الف مرة پس فقیر کاتب و تبحر و این چند کلمات
از زبان مبارک آنحضرت رضی الله عنه در تعریف میان صلب مانیکه والی برای آن نوشته که چون اکثر متقول
این ملفوظ شریف از زبان صحیح بیان ایشان اند تا خوانندگان دانند که چون از زمان اینچنین

شخص اندیشک از غائله کذب و شائبه نژاد و نقصان مصئون و مأمورین اند و ایضاً مذکور نمودن
ملفوظات آنحضرت رضی اللہ تعالیٰ عنہ مطلب و مقصود بالقصد بود بتوفیق و المنة عزوجل
فقل بدان ای عزیز اگر چه مکتوبات و شریفات آنحضرت فیما صنع عالم چراغ اللہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ
بطون یاران خود بسیار اند و بیشتر فقیر کاتب و وف از انچه میسر نشده بودند مجمعه علیحدہ
ساخته است اما از انجمله دوازده شریفات آنحضرت رضی اللہ تعالیٰ عنہ بحضاب میان صاحب مانیکه عالم
فرستاده اند و سہ از انکہ بطون مولوی صاحب مولوی قمر الدین صاحب بونگوی و سہ بمیان عبدالرحیم
ساکن نظام دین و دو بمولوی غلام صید صاحب پیر ترورد و فرموده بودند نوشتہ می آیند و این جملہ
پیست شریفہ اند شریفہ اول از فقیر غلام رسول غفر اللہ تعالیٰ ذنوب و ذنب المومنین بعد از
سلام علیکم آگہ بمولوی معنوی نور محمد و افصح باد انکہ ای عزیز یہ کرا اسپ نفس سر کشی و بد بگامی
کند باید کہ دانہ کلمہ طیب و قائمہ روزہ اورا دور نکند و بر سن اعتقاد و بیخ شغل در طول
مجد بہ بند و بحر فرہ ذکر و بتجار فکر پاک و صاف غمرہ در میدان وحدت بجا نراند لیکن بودی مادیان
در دفاع وی نرسد این چنین تو سن یہ جا کہ تبار و مظفر و منصور باز آید بکذا وصیت سینہ بید
از حضرت خواجه فرید الدین مسعود گنجشکر اجدیدی رضی اللہ تعالیٰ عنہ رسیدہ و آمدہ دیگر انکہ اگر در خانہ
خود خلوت خانہ کما ہو حقہ کا بدست آید زیہ سعادت و مطالب و اگر بکمال عسر و تنگی بدست و دل را
کما ینبغي فرقت دست ندید آنجا ماندن حرام دانند زیادہ والسلام و بعد از فراغت از شغل فقط
بمطالعہ فقرات پیر از ند پس بس و دعا نما در بخل باشد انکم از قناد و قاشوقاً کاملاً
ذکر گو ذکر تا ترا جان است از زندگی دل ذکر نیز دان است یہ ہر آنکو غافل از وی یکسر مان است
دلان دم کافر است اما نہاں است یہ کفر باشد از غافل شدن یہ لباس دینوی عاقل بدن
شریفہ دوم فضائل و کمالات مرتبت و فصاحت و بلاغت منزلت عارف کامل آگاہ دل دوست
خاص با اخلاص مولود صاحب مولوی نور محمد علی اللہ تعالیٰ عنہ سیاتہ و ضاعف اللہ تعالیٰ اشواقہ
باللہ جل جلالہ ای طالب دست از طلب مدار و ہمہ را خانی شمار و روحی خود بباقی آرو خود را

کامل

بدو بسیار تاروی روحی خود بنماید یار و یار را ازین فقیر سلام برسانند و بدست میان بزرگوار
باغبان اطریف اگر تیار باشد خواهند داد و عبد البجنان را سلام دیگر آنکه تابع مولوی صاحب بشوند فقط
شریفه سیوم بجناب فیضیاب بر خود از نور الابصار راحت دیده دل و جان نور چشم بصیرت قلب مولوی
روح و روان عادت کامل آگاه معارف واقف رموز قائق حضرت مولوی صاحب مولوی نور محمدی
سلمه الله تعالی الیوم الدین از خاک راه در دندان مشتاق نقائی باری عز اسماء آنکه یک جرعه چاش
شریبت شوق هستی مویوم رود از قاف باقی شود به بقا بالله دائم متفرق و متلاشی و مفصل
خجرباب از بحر سر زده غلغل هو الله الحق قلم لنگ و زبان بند سخن بگویم صادر دیگر میشود
نویسم دیگر نوشته شود درین اراده رمزی بود نوشته شد دیگر شد آنچه شد یا جامع الناس لیوم
لا ریب فیه اجمع علی ضالیتی بعد از نماز عشاء بکلام بخواند و بیست و یکبار دعا کند
که مسروق حاضر گردد و بخانه خود باز آید و حیائیت و محرم مراد را دانند شریفه چهارم از فقیر غلام
رسول بعد از السلام علیکم مکنتم به رسید حقیقت معلوم گشت دیگر آنکه حضرت شاه کلیم الله تعالی
الله تعالی عنده نوشته اند ما و شما را کار فرمایم آوردن تنگ و نقد و جنس نیست فرمایم آوردن دلیما
مطلوب نادلهائی عاشقان صادق از اطراف و اکناف عالم جمع آریم و آنچه در نظر ما جلوه دارد
بندی در کام جان ایشان بریزیم و هزار در هزار کس فرمایم می آریم که یک بر عنائی و زیبائی عالم گیر شود
به هر یک گل منت صد خار میباید کشید تقسیم اوقات که نوشته بودند هم بر پنج صواب
دارند آنقدر یقین دانید که نیست نیک در هر کار لازم است که عبادت متعدی است
درهم حرکات باید داشت و آنچه قیمت دارد از اعمال آن عمل است که دائم باشد هر چه باشد گاه
کردن و گاه نکردن از پنج صواب بعید است تلون از آثار بدایت است و پیرنگی از آثار
نهایت است و پیرنگی تمام مقصود این سفر تا ممکن باشد پیرنگ باید بود تنزین مجالس و
شریبت خلفاء از عالم ارشاد است و بخود بودن در همه اوقات از عالم دیگر رزقنا الله وایاکم
بذل المقام علی الدوام و استیپ ماده مراد و حیائیت نیست اسپاده فقیر است و کتاب

کجی الاسرار بخد مت شریف فرستاده مقابله کرده زود ارسال خواهند داشت شریف پنجم بخد مت
 حضرت فیاض آگاه دلا واضح باد از خاکراه درد مدان مشتاق لقای بازی عزت اسماء هرگز بک
 باشد از دل دور و بخدا بجز غرق بحر شهود و بقایذات منظر ربط مس الر سوم د انما نصیب بحال
 شال باد از مروت مدت مدیده پیغام و سلام رسید از آن دل فقیر در کرب و تعب مانده این
 موانعش بخر باد اگر سبب اشتغال باطنی بمع شغل تدبیری باشد عین صواب و مراد فقیر است
 دیگر آنکه غلام حسن و لعل در و دیگر و شیخ عبداللہ و میان صاحب ابراهیم پیریم را از توبه باطنی مشرف
 خواهند ساخت تمام موعر که آنجا را زیاده سلام برسانند شریف ششم الحمد للہ رب العلمین که بوی
 نوید از بوستان غیب بمشام این پیر عیب رسید و خبر صحت و تندرستی آن بر فرورد از نور الابصار
 راحت جان بجان این بے هیچ از سرفروشیات و تازگی بخشید شکرت شکر اعلى هذه النعمه العظمی
 و استفسار حال آن نور چشم از هر فرد پیش ازین مینمود و خلق فرد را باین پرسش موز مینمود
 ناگهان باد صبا وزید و خلق را عز و نشانید دیگر آنکه الغرض من الغشی غشیات از ترقی مراتب
 بودند آنکه از کوائف عارضه بودند اگر از مقدمه بخودی یا از خود بخودی بود الحمد للہ و اگر از عوارض
 بود نیز خوشی حاصل گشت که نتیجه تندرستی حاصل شد خلاصه آنکه استفسار فقیر از ترقی مراتب بود
 نه از مکاشفات چه مکاشفات سراسر نقصان و وبال زیرا آنکه از دو شق خالی نیستند یا اطلاع
 علی عیوب الخلائق بخشد یا تعلق خواطر مشقت سازند و از توبه از خود احد باز دارند
 لغو ذباله خلاصه فقیر آنست که غشیات سابقه از ذواتی و لا ائید بودند که مقدمه بقا باللہ و
 فناء فنا است که در کمال مطالعہ پیرنگی محض میباشد که دافع قلیقات سابقه باشد
 واضحلال و طمس بستی موهوم حتی آنکه تا محض پیرنگ ماند تا مرتبه سبحانی ما اعظم شادی حاصل
 شود حاصل شد یا نشد اعلی غرض از استفسار غشی و بیخوشی این بود خدای تعالی نصیب
 حال آن بر فرورد و این فقیر سازد بمن و کمال کرمه شریفه هفتم همه ادوات خود را مطلق بے
 کیف مهروء باید ساخت و تشکلات مرثیه از سیاه و سپیدی خواه لطیف

خواه کشف که حباب دار بر دریائے پیلان نمایان گردد آن همه را مطلق نه بندارند بلکه از مظاهر
همه را بمعوضه در دریای بکیت سازند بر تصور که پیش چشم مقرر گردد و تقرر نیاید ساخت
انرا گذر فرض است و ما نغذ الشراب و عار ویت شیرین هاشم در جواب این دو بیت
که حضرت میان صاحب مد ظله بطریق عریفه بجناب حضرت فیاض عالم رضی اللہ تعالیٰ عنہ
فرستاده بودند بیت کشتی نشستگانیم ای باد شرط بر خیز، باشد که باز بینم آن یار آشنا
ده روز مهر گردون افسانه ایست افسون، نیکی بجائی یاران فرصت شمار یارابن پس
شرفی اینست: آن گه نماند آن سوا که نه سنگی لعل گویا کجوه دور، واک مہاری ماتم سجدے چھکما
میری دور، نور دیده چشم دل در دیده روح روح قلب رمیده عارف ربانی مالک ملک روحانی
اعنی مولوی نور محمد جانی سلمہ اللہ تعالیٰ و باد صبا ز کوی یار مشک نشان رسیده، جان بدن
دمیده راحت جان رسیده، نور نظر لقائی تو زندگی از سہائی تو، جان و تم خدای تو جلوه کنان
رسیده، کار تو بجائی مرصعا آمده است بعد عا، کز سوئی یار دلبری مرزده رسا رسیده،
از غم دل کشیده بر خنجر فلکندہ خی، سوئی نظام خود خوشی فخر جهان رسیده، یکدم سوز
ماہید کون نہیں میری دل و زندگی لگی ماندی، با با بچه جمال پیار، بخشا هرگز نیندند آندی
سیح سولاندی، و کشتی نشستگانیم ای باد شرط بر خیز، باشد که باز بینم دیدار آشنا
و جای از فضل خداوند تو نمید مشور که شفیع تو بگوین شده پاک بنی، و ده روز مهر گردون
افسانه ایست افسون، نیکی بجائی یاران فرصت شمار یارابن، و کھر بلبل حکایت با صبا
کرد، که عشق گل بمادیدی چہا کرد، غلام محبت آن نازنینم، که کار خیر بے روی ریا کرد،
خوشش باد انیم صحب کا ہے، که درو شب نشینا نراد واکرد، من از یگانگان ہرگز ننام،
کہ با من ہرچہ کرد آن آشنا کرد، و کو لا آدم فی الکونین ولا ابلیس ولا ملک سلیمان ولا بلقیس
فا کل عبارة وانت المعنی، یا من ہو للقلب مقناطیس، و بشارت بر بکری
مے فروشان، کہ حافظ نوبہ از زہد و ریا کرد، و مسم از بادہ شبانہ ہنوز، ساقی مانہفت

خانه هنوز و میکشی و بعشوه میگویی، تربیه کردی از عشق مانده هنوز، چشم مست ز غمزه جادو،
میزند تیر بر نشانه هنوز، بهست مجلس بر آن قرار که بود، بهست مطرب بکن تیران هنوز،
حافظ خسته در میان آمده میکند یار از و کرانه هنوز، آگه نال با سو آگه ننگیات کل گیا کجده بهور،
واگ مهای ناچه سجده چکله امیری دور شریفیم بهم سه مرد باید که بر آسان نه شود،
مشکل نیست که آسان نشود، سه بجیکه بجهر سه رام سه کلهت پیر بی سه سو، ان سهو بیو ز بهو ز بهو
بهو بی سهو سهو سهو ضروری گریه میخوانی از و غائب مشرق و غایب شریفیم دهم نور محمد دل آگاه،
رمز خفی سسر الاله، مظهر کامل نسخ جامع، سر عثمائی سهو یا لامع، از فقیر مشتاق لغای ماری
عز اسم علام رسول عفی الله تعالی عنده ذلیم از اقسام لوازم بندگیات برسانند و جمیع فقراء
معه که را و اندرون و بیرون دایما فقیرا مشتاق شناسند کمال ملتحمس آنکه الله تعالی و تحلی
ایل گذار او انصالب را دایما تجلیات ذاتی خصوصاً به تجلی برقی لمحی سر فراز و ممتاز سازاد و داراد
تالب گور افزون در افزون باد، شریفیم یازدهم خائمه جلیله و صیت نامم از پیران چشت ایل
بهشت رضوان الله علیهم اجمعین سه مرد آن باشد که باشد شش شناس، عقده را بشناسد
اندر هر لباس، در هر آن و هر لمح درین مطالع کو شود و بهوش را درو پوشد این را جهاد اکبر خوانند
فرموده صلی الله تعالی علیه وسلم رَجَعْنَا مِنْ جِهَادِ الْأَنْفِخِ إِلَى جِهَادِ الْكِبْرِیَّ اشعارت بدین شغل
است و فقر نام استقامت نام علی یازار خوانند حتی آنکه غالب چنان گردد که در کوچه ها و بازارها
آنها آرام نباشد و دائماً در آنها بگردد و مطالع صورها محسوس و معقول را نماید چنانچه شاعر برین
اشعار کرده سه پیر گزشتوی بیابان حقیقت ناسگ شده در کوچه و بازار نگریدی سه
نظر کن باز در فو بان نظر کن، وزیرستان چین عیان حسن رخ دوست، چو فو بان مظهر روحی نگارند
در ایشان مغربی حیران از ان روست، هر آن جوئی که از دریا روان شد، چو از دریاست آن دریاست
نه جوست، اگر کیر مسالک را تا بعرضش و وزش میسر است و از مطالع سابق غافل عابد
بت بر نیست است نه عارف و اگر به دو درد پس اگر نظر و مطالع او محض به واحد است

و از کثوف غافل است چنانچه در روز روشن زید می رود و در کار صعب مشغول است نظر زید بر
 کار خود باشد و غافل باشد ازین که ضیاء شمس را می بینم و در آن می روم اگر چه آن ضیاء زید متصل است
 جدا از وی نیست آن عارف است و اگر مائل بکثوف است کاشف است نه عارف اگر سالک
 محض مطالعه واحد دارد بر وجهی که مذکور شد اگر چه کثوف کثوف نباشد بلکه اگر کثوف شود کثوف حقیقی
 شود و کثوف حقیقی فقر آن باشد که در مطالعه و بذات مطلق ملحوظ باشد و در هر چه نظر کند مطلق غنی
 نه غیر اگر این معنی ملحوظ نباشد آنرا کثوف نخواهیم گفت عندنا اگر ازین ترقی خواهد و غنا و بقا خواهد
 که حاصل شود در مطالعه اول کوشش و نظر بر عنایت و فیضان الهی دارد بعنائیت و بیمن حسن
 عقیدت به پیران چشت ایل بهشت از راه اول دست دهد شریفه دوازدهم لامع
 لا منی منه الا الیه فیافن عالم و عالمیان دام فیضهم و بر کاتیم الی یدم الیرین بعد از اشتیاق کمال
 السلام علیکم و علی من لدیکم واضح باد: صحیح است که مظهر بادی و مظهر مفضل باید دانست و باید
 گفت بادی حقیقی و مفضل حقیقی مظهر را نباید گفت ظل را بادی ظل و عکس را بادی عکس چه
 یار اهر چه کند و نماید بران راضی باید بود در طبیعت فقر قدری نزول بود چون خدای تعالی شانه
 عاجله نصیب حال سازد جواب با صواب بنفصیل مقام گفته آید سیم یاران را سلام مالا
 کلام مطالعه باد این بود دوازده شریفه که از جناب حضرت فیاض عالم پیراع اللہ و فطرت میان
 صلب مد ظله شرف صدور یافتند و اکنون سه از آن شریفه که بر فرازی مولی صلب مولی
 فخر الیرین بونگدی عنایت فرمودند شریفه سیزدهم از فقیر غلام رسول بعد سلام آنکه سه
 کل ما فی الکون و هم ارضیال و عکس فی مریا او ظلال کیست آدم عکس نور لم یزل
 چیست عالم موج بحر لایزال و عکس را کی باشد از نور انقطاع موج را چون باشد از بحر انقطاع
 عین نور بحر دان این عکس و موج پس دوئی اینجا محال آمد محال گفتگو تا چند جامی لب
 حال میباید چه سود از قیل و قال دیگر همه معرکه فقر او را سلام حصو صداد او را و هر یک را
 سلام برسانند و هدایت کلال ساکن موضع منشی عرض خواهد داشت قبول خواهند نمود

شریف چهاردهم در ویشی تصحیح خیال است چون حجاب جز خیال غیر نیست رفع خیال غیر خیال
ذکر و فکرات باید کرد شب و روز در خیال ذات وحدت کلمه باید شد تا عند الله و عند الرسول مقبول
خواهی شد فقر همین است دیگر نام و ناموس شریف پانزدهم وصیت نامه پیران چیست
ایل بهشت و عندان الله تعالی علیهم اجمعین دایم استقامت شریعت بظاہر و باطن
عقیده کامل چنانچه وارد اعتقاد کمینفعکم والتوبه والا استغفار والصلوة اولامن قبل کل فعل
الخير والبقاء ان تبت والا یتشکل بشل اهل البقاء ثم المراقبة بما هو المأمور من الامر شد بحسب المقام
چنانچه فرموده حضرت قبله عالم است رضی الله تعالی عنه الرجوع الى الله هو الصراط المستقیم
التخیر فیہ هو الاکیر اگر خواهد بود عالم مسخر شود طلب مولی کند من لیا **المولی** فله الكل
و اگر خواهد که از من بدم چیز غنوت شود بخود بالله منها كما ورد من غات المولى فاته الكل
اختیار کند اگر در خانه کس است یک حرف پس است اکنون آن سه شریف که بعیان
عبد الرحیم رسیدند شریف شانزدهم میان عبد الرحیم از فقیر غلام رسول بعد از السلام علیکم
آنکه بر کرا اسپ نفس سر کشی و بدنگامی کند باید که دانه کلمه طیب و خائده روزه او را دور
نکند و بر سن اعتقاد و بمیخ سخیل در طویل مسجد به بند و بخزره ذکر و به تیمار فکر صاف
و پاک نموده در میدان وحدت بجهانند لکن بوسه مادیان در دماغ وی نرسد اینچنین
نوسن هر جا که تبارز مظفر و منصور باز آید شریف هفدهم فقیر عبد الرحیم مشتاق لغائی باری
از فقیر غلام رسول بعد از السلام علیکم آنکه آمدن شما تادرو وضع پاکپن شریف رخصت است
بشرط آنکه وقت برباد نرود و دعا نماید ذکر و فکر بگذرد بلکه در از دیاد ذکر از سابق تا هر روز
سالك در ترقی و تزايد بسیار شد زیاده بجز تاکید در دوام ذکر معکوشد شریف پانزدهم بر نقش که
بر صفحه هستی پیدا است ؟ آن صورت آنکس است کان نقش آراست **سلا آدم فی الکون**
ولا ابلیس ولا ملک لیمان ولا بلقیس فاکمل عبارة وانت المصنی یا من هو للقلوب مقناطیس
کنز باشد از خدا غافل شدن ، بر لها سوزینوی مائل بدن ، نه نپاود دین کی لذت به دنیا کی لذت ،

فصل ہے لذت دنیا حقیقت کے فروغ کا، اکنون آن دوشیزه که بمولوی غلام حیدر صاحب نزل فیض شمول فر
شیرین لوردهم فضائل و کمالات پناه مضاحت و بلاغت دستگاه زبده سالکان برگزیده عاشقان
صادقان دوست و همیم مخلص عمیم میانصاحب میان غلام حیدر صیو سلمه اللہ تعالیٰ از خاک راه
درمندان مشتاق لغائی باری عز اسمہ غلام رسول محفی اللہ تعالیٰ عند ذلک بعد از السلام علیکم و علی
لذیکم واضحی بادی خدائی تعالیٰ آن مخلص را دامن در ذوق و شوق دارا و بمنه و کمال کریم جمال الدین را
سلام علیکم مطالعہ باد شما را بایده کرد و جہ حافر آنچه نشوند خاطر جمع باش که از پیرہ غیب چه ظهور کند
شیرین بیستم صادق العقیدت مشتاق لغائی باری عز اسمہ غلام حیدر سلمه اللہ تعالیٰ عن الکافات
از خاک کپائی درویشان مشتاق لغائی باری عز اسمہ جل جلالہ فقیر غلام رسول بعد از سلام علیکم و علی
لذیکم خلاصہ آنکہ گرچہ مشغولی بکار دنیا ظاہراً اما باطناً جان بجانان دہ و اگر نہ از تو بستاند
ہر ہمہ را سلام ملاکلام بعد شوق برسانند و السلام تغل الفاظ نصیحت کہ از زبان درخشان
حضرت فیاض عالم رضی اللہ تعالیٰ عنہ موافق احوال مولوی غلام حیدر صاحب شریف صدور یافته و
جناب میانصاحب مانیکہ والہ مد ظلہ بعینہ آن الفاظ را بقید قلم آورده بدو مکتوب یکے نظم و یکے
نثر ساختہ بطور آن صاحب فرستاده بود مکتوب اول الہی خلصنا من کل کرب عظیم بمنہ ابیات
عاشقا پیغام جانان گوش دار ہر رضائے جان جانان ہوش دار در شریعت ما رضا محبوب عزیز
رہ رضائے ما بہ پیش خویش آر، شہرہ آفاق مکن از سوز خود، کین بود در حضرت ماعار عار
در غذا شود مہدم قاطع کفر، از شہادت بہتلاست این کارزار، ہر کہ تنہا جان دہد مقبول نیست
بلکہ ما را جان و تن آید بہ کار، باطناً خواہیم جان عاشقان، ظاہراً خواہیم اندر کار و بار
ہر کہ جان و تن بخدمت آورد، موت چہ کند او بماند پائدار، با ادب در ساز تعجیل مکن
بے ادب از حضرت ماہر کنار، لغو گر شیرین شتابی در فوری، بے تلذذ باشد و پیرنج و عار
گرچہ بلبل سوزد و شورش کند، لیک ہر گل سے ہند پا ہوشیار، طالبہا اصلاً بلبل کم مشو
تا نہ شاید گل کند در داغبار، بے ادب ہر کہ مشہور را دہد و سست، و بالہذا ہر ہزار و ہزار

بار خدا در ساز میرگزدم مزن، تانگه کرد در جمله عالم پر شرار، رنگ بگذارد بر پیرنگی در آغوش زانکه رنگ آمد حجاب
این وصیت شریفی کرده است، از پی عید علی شد یادگار، از محمد نزد بایاران تمام، همد سلام و همد دعا بهفتاد بار،
نصائح که حضور انور مد ظله العالی موافق ترقیم رقوم غلام حیدر محتار ساخته بودند بعد از اثنای راه
نظم کرده شد و السلام، مکتوب دوم عزیزان مشتاق لقای باری عز اسماء مولوی صاحب جیو
بالذات عرفان الی محفوظ و از بیم ذلات محفوظ یاد از شائق و وسیع فقر نور محمد بعد از ابراز سنت نبی
علیه السلام و اشتیاق مواصلا که لا تعد ولا تحصى است مشهود بصحیر منیر یاد حقیقت
آنکه چون این شائق از ان صاحب بفرورت ابرای امر شریعت از مقام بنگه مرفض شده بهمانروز
در پاکپن رسید ملازمت بعدن فیض و کرم اخ صغیر حضور محلی دام بر کاتهم یافته و همراه شده شب
شب در موضع جهان گذار ششم دوم شب در موضع مخدومان بعد از گذشتن یکپاس روز شریف
قد مبرس ذات شریف مد ظله العالی یافته شد و آنحضرت را که امانت و ضمانت ایشان بر ذمه
اینجانب بود بذات شریف مد ظله العالی ادا کرده شد الحمد لله علی ذلک بوده ما پیرای حالات
و اوقات ایشان در پیش ذات شریف مد ظله العالی ظایر ساخت بشنیدن بسیار خوش و
فرصتاک شدند و فرمودند اینچنین مجلس را که توالان و جلیسان همه محفوظ نشوند مجلس بط
خوانند اینچنین مجلس در مشایخ بوده و باز فرمودند که غلام حیدر در قرب درویش است و الفاظ که صدور
یافته بغلبه حال باشد آن در شرع شریف عفو است و از پیوست نیز اینچنین و ارادات عارض
نشود ضرر و ضرر در تقویت دماغ و رفع پیوست فواید کوشید و تا وقتیکه رفع و صحت و تندرستی
کمال حاصل نشود عازم ملاقات اینجانب نشود امید که مقصد او بخوبی خواهد شد تا کید که بتقویت
دماغ کوشد تا از سر اسیمکی امان یابد باز فرمودند که شایان نبود که غلام حیدر از قرب جو را شما جدا
نشود و میان تنه را هم شایان نبود که از غلام حیدر جدا گردد لیکن خیریت و از راقم المحرور چند کلمات
که نافع آن بود و عزیزان است به ترقیم میگردد و آن اینست سالک آنچه در کشف و رؤیاد
نماید آنچه الحس و تلذذ بخش باشد تعبیر آن از پیر کند و این از صورت قبایح ظهور کند باوصاف ذمیه
عنه توفیق راقم المحرور

خود تعجب و استغاثه کند تا ازان خلاص شود همچو نین آنچه در وقت نشاء و جذبه بجلی از افحال و خفا
ظهور کند باوصاف که ممکن در وجود بود تعجب باید داده هیچ که را در طریقت طعن و تشنیع را
حق که شیطان را و شومست ظلم که از ایشان در باب بافندگان یتیمان و موضع چند بکا بوقوع آمد
بود تعجب کو چیدن از موضع مذکور و عزت شدن فرزند دلبند عبدالحق ازان باید انگاشت و
سپرد بتقریر باید کرد این مشتاق در باب شما بسیار فی طلب است در اوقات عزیز بهر عیال
خواهند داشت که دعاء شکسته دلان قریب الاجابت باشد و دیگر آنکه نمایان نبود سرزنش میان
ابراهیم را در مجلس عام لیکن شمار اختیار نمود پس باید که پیش ایشان معذرت بجد بخواهند آورد
زیاده والسلام نقل بدانکه اکنون چند منقول و ملفوظ آنحضرت غیاض عالم چراغ اللہ رضی اللہ تعالی
که جناب مولوی قمر الدین صاحب بزرگوار بچند اوراق قلم بند کرده بطرف فقیر کاتب حروف فرستاده
بودند نقل کرده شود و در ابتداء هر نقل یا اسم ایشان یا لفظ ایضاً منتهی نشود چنانچه
فرمودند که مولوی غلام حیدر صاحب ساکن جند و وال برای قصد بیعت آنفیساه عالم رضی اللہ تعالی
آمده بود و آنحضرت تشریف فرما در پاکپتن بر عرس بهشتی شریف شده بودند و در تحت سایه
دروازه بهشتی دراز شده بودند مولوی صاحب موصوف را بدیدن آن حضرت گریه سخت لایق حال
شد پس حضرت متبسم شده باین جانفشان نقل فرمودند که علیحده صاحب سده اهل علیه الرحمة
والعفوان را وقتیکه مشغول عشق حق نازل شده این بیت ہندی تصنیف فرمودند بیت
ہے ہرے ہرے کراہو ناہیں اور اور نار انجھن تون بھاوندی اے دور دور سیان میتھون دور ہر ہر
یار لغن غیرت آنوندی اے چھنے چہر ریاح کٹ کھلا ہو تیسیر گھمن گھیری کہاوندی اے نالے کیان
وچہ ناہو تیسیر کہہ اندیوچہ ناوندی اے ہیر اپد نام دنیا کے حیدر انجھن نام سداوندی اے پکس شب
شد باز میان غلام حیدر را بہر بیت مذکور گریہ نازل شد چنانچہ صبح دید پس سیوم شب ہر خانقاہ حیدر
شاہ میا نصیب موصوف را بیعت فرمودند الحمد علی ذلک و پیش فقیر کاتب حروف مولوی غلام حیدر صاحب
قصہ بیعت خود اینچنین بیان کرده کہ من در اوائل حال تارک و منکر سماع بودم و میل دل من بسلسلہ

قادر به ميبود و خود بخود از کتب ديده ذکر ميکرد روزي اين حديث بنظم آمد من لي سورة الشرح ما فشيخه
الشيخان % از آنجا که مرا با صلاب ما ليکي والہ اتحاد دوستي و شاکردی از قدیم بدو گاه گاه به خدمت
ایشان می آمدم و ایشان بدست حق پرست حضرت چراغ اللہ فیما فاعام رخصت کرده بودند عرض کردم
که وظیفه تلقین فرمائید میان صلاب مشغل نفی اثبات مرا تعلیم فرمودند و میگردم پس روزی به خدمت ایشان
آمده بودم که در ایشان بهمین بیت علیحده صلاب به پیوسته گریه و ناله های آفره سماع بحضور ایشان
میکردند مرا جذب به شروع شد از اخبار خاسته اندرون مسجد شدم که کسی حال من معلوم نکند چون در ایشان
خاموش شدند در مقام شب همان حالت بماند حال آنکه گویا همان بیت از زبان کسی مسجود میشود
بوقت فجر رخصت شده بخانه آمدم و ضرب اسم اللہ به اختیار از اندرون من بجهت بر می آمدم چون دوم
ماه بگذشت بر عرس بهشتی حضرت گنجشکر چشتی قدس سره به همراه حضرت صلاب مد ظله در
پاکستان شدم اما در دل من این ضیال متماکن بود که اگر بمحضر زیارت حضرت عبا فاعام رضی اللہ تعالی عنہ
مراجزه و حالت بخودی شود بیعت خواهم کرد والا نخواهم کرد چون در آستان شریف حضرت بابا
صلب وارد شدم یکپاس روز گذشته بود حضرت صلاب در مجلس سماع بودند و شوق زیارت آنحضرت
مرا بیقرار ساخت از آنجا که از مجلس سماع متنفر بودم گاهی در مسجد و گاهی نزد مجلس می آمدم چون
مجلس سماع تمام شد حضرت صلاب بدروازه بهشتی تحت سایه نیمه نشسته بودند و مولو صلاب بونگی
و میان صلاب ما لیکی والہ و دیگر عزیزان بخدمت نشسته بودند آنزمان رفتم و دولت زیارت و ملاقات
حاصل کرده بنشستم بمولو صلاب بونگی مخاطب شده پرسیدند که این کدام کس است از آنجا که این
بر دو صاحبان نام این بنده پیشتر بخدمت حضرت برده بودند عرض کردند قبله علیحده بهمین است
فرمودند مان بهمین غلام حیدر است پس بر من جذب و حالت وارد شد و بهوش شدم تا آنکه حضرت
صلب از آنجا برخاسته بمقام خود تشریف فرما شده بودند و من همان جای بنشینم نشسته چون بهوش
آمدم وقت پیشین بود و خود را تنها در گرمی آفتاب نشسته یافتم برخاستم و بخدمت حضرت
رفته شب آنجا ماندم و دوم شب بعد از نماز شام نزدیک خانقاه سید چراغشاه صلاب

برای بیعت حاضر شدم فرمودند دست پیش کن عرض کردم قبله برای پرسیدن اسم الله آمده ام و دیگر هیچ
حاجت نیست اگر نصیب من نزدیک ذات شریف است دست من بگیرند و الا بر سر فرمایند
دست پیش کن باز همین عرض کردم باز همچنان فرمودند پس دست دادم و بیعت کردم نقل ایضا
جناب مولود صلب به نگوی بیان فرموده که از خدمت آنحضرت فیاض عالم رضی الله تعالی عنه مثل تجارب
بیعت پرسیدم فرمودند سنت پیرماست چه اینجانب را حضرت جد بزرگوار صلب رضی الله عنه
یکبار در تو گیره بیعت فرمودند و ثانی بار در آستانه شریف حضرت قبله عالم فواجره نور محمد مہاروی رضی
الله تعالی عنه متصل منار شریف حضرت کعبه قبله جناب شیخ محمد فاضل ابوالاحمد یار نیکو کاره رضی الله عنه
بیعت نموده اند پس این خادم الفقراء سه بار آنحضرت بیعت نموده و مولوی غلام حیدر صلب و
صلب مولوی جمال الدین صلب ساکن ماڑی حضرت قبله عالم مہاروی رضی الله تعالی عنه پیش فقیر
کاتب حروف گفته که حضرت فیاض عالم رضی الله تعالی عنه ما را مکان بیعت شدن خود ثانی بار بیرون
روضه منوره حضرت قبله عالم مہاروی رضی الله تعالی عنه بطرف مغرب متصل خم محراب که از بیرون روضه
نمایان است بطرف شمال وی بنموده است و فرموده که حضرت جد بزرگوار مرا اینجا بیعت کرده
بود نقل ایضا منہ کہ وقتیکہ آنحضرت رضی الله تعالی عنه بنا بر ادویہ کنائیدن مرض شدید از حکیم میان
غلام فرید مرحوم در موضع کلیہ شریف فرما شده بودند از وی هیچ نفع نشد ہر چند کہ وی علاج ادویہ نمود
مخالفت افتادی پس فرمودند کہ معرکہ بسوی حکیم مطلق رجوع نمائیم و درود شریف یک لکھ و بیست
ہجزار باز بخوانیم پس خواندیم حق تعالی آنحضرت فیاض عالم را رضی الله تعالی عنه صحت تمام
شفای کاملہ عطا فرمود نقل ایضا منہ کہ شبہ در بنگلہ آنحضرت فیاض عالم رضی الله تعالی عنه مجلس
بود این خادم الفقراء و مولانا صلب مانیکہ والہ و میان عبدالرحیم نظام دینی و غیرہ معرکہ نشسته بود
آنحضرت را خلی اطلاق بود این خاکبوس را فرمودند کہ نقلی از بزرگان بیان نمائیس در مناقب بزرگان
از حضرت بابا صلب رضی الله تعالی عنه و غیرہ شروع شدم پس بعد از ختم کلام بے تعلق بکے
تکلم فرمودند کہ از خاموشان پیر حذر کا باید بود متفکر ماندیم و بر کس نام لفظ مبارک بر خود گردان

ساخته شمسار میبود چون روز شد یک شخص مظهر شد که میان پیر اینجای شسته اید رضعت گرفته
بروید که فردا روز از حضرت صاحب از روانگی شما پرسیده بودم در جواب من فرمودند من چه کنم که ایشان
آمده بنشینند چگونه گویم که بروید حیوان ماندم و در خود تفکر کردم که اینچنین لفظ حضرت صاحب رضی
الله تعالی عنه گاهی نگفته بود عاقبت الامر از حضرت عرض کرده پرسیدم که حضرت تا فلان درویش چنین چنین
لفظ میگوید فرمودند لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم که من نگفته ام پس فرمودند که من در شب شما را آگاه
نکرده بودم که از خاموشان پیر و زاری باید بود خاطر جمع دارید که شما چشم جان منید نقل ایضا من که روزی
در ایام عرس بهشتی در پاکبلی شریف در محمد کلان آنحضرت خیاض عالم رضی الله تعالی عنه نشسته بودند
این خادم الفقراء و مولانا صاحب مانیکه و اله کافر بودند و درویشی از سمرایان مولانا صاحب آمد فرمودند
این درویش شما نام چه دارد عرض کردند که نامش تارا است فرمودند که این نام بمعنی است نامش
بدل باید کرد مولانا صاحب عرض نمود که قبله خود مبدل فرمائید این خادم الفقراء در دل گذرانید که اگر عرض فرمائید
مبدل کنم بمجرب این خیال فرمودند که شما نامش بدل نمائید پس نامش محمد یارداشتم فرمودند که این به نامها
است نقل ایضا من که روزی این بنده بخدمت آنحضرت رضی الله تعالی عنه مشرف شده بود در
وقت عصر قریب غروب آفتاب بخلیفه محمد اسماعیل فرمودند که دال بهائی ناخویش تیار است
یاره عرض نمود که در لنگردال هیچ نیست فرمودند که از کس بقال دال خریده بیاید باز عرض کرد که نزد بقال هم
نیست پس در دل گذرانیدم اگر آنقبله فرمائید سبزه استحصال کرده آورم بمجرب این خیال فرمودند که برو سبزه
بیارد و آن رفتیم و از هر نوع که سبزه بدست رسید دامن پر کرده آوردم و بخت ساخته و بهم کس ناخویش
ساخت و خودم چشیدند چه پس لذیذ بود پس هر چه انعامیه که باین نیاز مندر رسیدن بود در همان شب
رسیده الحمد لله علی ذالک و پیش فقیر کاتب محروم حضرت حیاض صاحب مانیکه و اله فرمود که آنروز بهائی موجود
نمودن سبزه این نیاز مندم هم سمره مولوی صاحب به مگوی بود نقل ایضا من که چون آنحضرت خیاض عالم رضی
الله تعالی عنه اول بار در مقام این نیاز مندم شریف و زنا گشتند فرزندم صغیر سن حاضر بود پرسیدند که نام چه
دارد عرض کردم عیاشی نام دارد فرمودند چرا چگونه نباشد که صورتش دال بر عیاشیت است

پس و پیرا فرمودند که برواد خانه خود و غنیمت را از این نفع نیازی بر تو بریزم و وی برفت و در غایت
ثانی بیار و پس حضرت فرمود که بر تو بریزم کودک بگیرد در آمد پس فرمودند بهین و تیرد خوب است چرا که
ناگردد کودک حلوا و نوش و بحر بخشایش کجا آید بخوشش پس بدین مضمون نصائح فرمودند که در جناب
حق سبحانه و تعالی تفرغ و زاری پسند است و عبادت حق بخشوع و خشوع باید کرد و خود را هر وقت
و که تر باید شمرد و از هر کس خود را بدتر باید دانست و در جناب باری تعالی خود را هیچ نباید شمرد و اگر
شخص بنظر آید در حل باید دانست که از من افضل است چه ویرا عبادت بسیار باشد و اگر کودک بنظر
آید و ویرا هم از خود بهتر باید دانست چه ویرا گنا مان کم اند و در هر وقت و هر لحظه در جستجو و طلب حق عمر را
گذرانند و در اتقا کوشش باید کرد و معنی اتقاء اینکه پیریز باید کرد از نامشروع و گوشش را هر وقت در
سماع قرآن مجید و کلمات طیب و صلوات باید گماشت و چشم را در زیارت کعبه و مسجد و مقبره و زیارت
علماء و صلحاء و اولادین و در دیدن قرآن مجید و کتب فقه و غیره از نیگونه صرف باید کرد و لسان را بخواندن قرآن
مجید و مسائل فقه و حدیث و تفسیر و کتب مشائخ و تسبیح و تهلیل و راست گویی مبذول باید داشت
و از غیبت پیریز باید کرد و دین را از خوردن حرام و شبه دور باید داشت و دست را در قضای حرام
ضعفاء و غیره باید داشت و پائی را در رفتار بمجدوح و خواندن عالم و خدمت والدین و استادان
و امور نیک و وظیفه باید کرد و قوه ماکول در عبادت صرف باید کرد و هر وقت توبه جدد و استغفار باید کرد
و ادعای خدا و رسول نباید کرد در دل گذرانیم که خدا و رسول شدن فی نفع متصور نمیشود این نصیحت چگونگی
بر جا باشد الغر فرمودند که علو ظهور طلبیدن سالک ادعای خدا شدن است چه ظهور و علو صفت
حق است و رجوع مردم طلبیدن سالک ادعای رسالت است چه رجوع خلق طلبیدن صفت رسول
است و اولاً سالک که پادرسلوک نهی کمال عاجز و مفتقر در جناب پیر مرشد خود میباید و بعد قطع
وصول حق اگر بهمان طور مفتقر و عاجز دران جناب برده باشد درجه اش ترقی پذیرد و اگر اینچنین
نبود مرتبه اش ترقی نگیرد چنانچه بعضی متعلقان این جانب دران عجز نمانده اند ثقل ایضا گفته
که روزی این خاکبوس باز مرده درویشان در خدمت الفیاض عالم رضی الله تعالی عنه درآمد بعد

قد مہر سی دشواری راہ وغیرہ عرض نمود فرمودند دو ہفتہ ہر سہ بجے مر سگئے پیا کے دربار کدی تان
پیا پو چھپیں کون مویا دریا رعبہ فرمودند درین راہ بسختی و مصیبت کشیدن بدرجہ فضیلت
رسیدہ شود نقل ایضا منہ کہ روزی اس خاکبوس و حامد اللہ در تو گریہ شریف بخدمت آن فیاض عالم
رضی اللہ تعالیٰ عنہ مشرف شدیم و حامد اللہ این جانب را گفت کہ بنا بر رخصت ہزار نواختن بر ربط
بآن قبلہ عرض نمایند باور زیدیم بعدہ خود بخود عرض کرد فرمودند کہ لباس محمدی از بر خود برکش و در شیطنت
در آن پس بر ربط توازد و سرود کن نقل ایضا منہ کہ سالہ بر عرض شریف بہشتی آن حضرت فیاض عالم رضی
اللہ تعالیٰ عنہ در پاکبطن شریف فرما شدہ بودند و ایل خاکبوس و مجمع غفر کرد اگر دآن حضرت رضی اللہ
تعالیٰ عنہ جمع نمودہ بود در ویشے عرض کرد کہ در ایام عمرش از جہتہ فراموشی مردم و ظیفہ نمیتواند شد حکایت
فرمودند کہ در زمان مولانا جامی علیہ الرحمۃ جناب مولوی عبدالغفور رحمۃ اللہ علیہ کہ شاگرد و مرید ایشان
است در آمد و شکایت از صحبت خلق بخدمت پیر خود عرض نمود و در آنوقت مولانا جامی صاحب
بہ تالیف کتاب لغحات الانس مشغول بودند فرمودند کہ خلق خدا تعالیٰ را از عالم بیرون نمیتوان
کرد تحصیل نسبت بمعیت ہر وجہی پیدا باید کرد کہ صحبت خلق در اینکس تصرف نکند بلکہ بچ مشغل
مزام دی نگردد بعد ازان فرمودند کہ صفحہ یا ورقے کہ نوشتہ میشود در نسبت بچ منتوری نمیشود
و قلم بطریق عادت جاری میشود نقل ایضا منہ کہ روزی اس خاکبوس و آن حضرت فیاض عالم رضی اللہ تعالیٰ
عنہ طواف روغنہ منورہ حضرت بابا صاحب رضی اللہ تعالیٰ عنہ بینویدیم و بطرف مغرب بیایین
دیوار روغنہ منورہ مولوی محمد غوث صاحب ڈھونے والہ عمار قبہ شستہ بودند سیوم بار یا چہارم بار گردش
طواف کردہ باشند کہ جناب حضرت صاحب پس پشت ایشان قدری ایستادند تاکہ ایشان قدری
تحرک نمود پس روان شدند و باین خاکبوس فرمودند کہ تحرک با ابتدا میبایست در انتہا تحرک نیست
نقل ایضا منہ کہ روزی آنحضرت فیاض عالم رضی اللہ تعالیٰ عنہ در خانہ حامد اللہ درینکہ دلاور خان
شستہ بودند کہ این نیازمند امن پیر از ثمرہ کنار خشک بخدمت آورد و بدست خود تقسیم فرمودند
و ہر یک را یک یک مشت دادند و حامد اللہ را یک مشت دادند و فرمودند کہ این حصہ تست و ثانی

مشت هم بدو دادند و فرمودند که این صفت منکوره تست و ثالث مشت هم بدو دادند و فرمودند این صفت
وزند تست و حال آنکه هنوز پیدا نشده بود بلکه منکوره اش حامله هم نبود بل مریض قریب الموت بود
پس حق تعالی او را فرزند زینب عطا فرمود بعد در مسواک کردن شروع شدند و شخصی آمده سوال از سماع
نمود فرمودند که برای اهل آن نعمت عظمی است چنانچه در دوره صحابه و تبع تابعین جاری شده آمده
پس صوفی و غیر صوفی شروع در سماع شدند پس علماء متأخرین بنظر انصاف بند نمودند که درین نفع فریقین را
بوده باشد چه اگر سماع هر باشد صوفی یا رسوا شدی و یا زیان شدی بحسب اختلاف و عوام را که ناچار
سماعند از شر عذاب استخلاص رو نماید ثقل ایضا جناب مولوی صلب بونگوی بیان فرموده که وقتی که اول
بار آنحضرت فیاض عالم رضی الله تعالی عنه بنا بر ادویه کنانیدن در موضوع کلیه رفته بودند در بونگه دلاور
خان المعروف بونگه حیایت شریف فرما شدند پس بعد نماز فجر بیرون مسجد شریف مجلس آراستند
این خاکبوس و مولانا صلب مانیکه والو دیگر عزیزان حاضر بودند که در پیش مولانا صلب مسحی میمان
سلطان در آمده ایستاد فرمودند چه است شده ایستادی این خاکبوس گفت برای دفتر گاه
یم قمران منسوبه خود که در بندش صالحان نامند گشته است چه آنها شغالانرا هم عزیزان
سلطان مذکور عرض نمود آری اینچنین است اما بنده را عزیز نیستند فرمودند آری چنین باید که بنده را بندگان
عزیز باشد و بنده آن باشد که در هر وقت و بر آن مال و جان خود در راه حق صرف کند و در فرمانبرداری
او سبحانه و رسول او صلی الله علیه و آله و سلم عمر گذارد و کسی وقت محط از بندگی نماند و در بندگی
کردن اینکس حق تعالی را هیچ حاجتی نه بل نفس او را فائده نباشد و فائده اش درینجهان آنکه سرکشی
و جهالت بر طرف گردد و در آن جهان لقائی حق و غیره انعام در یابد و هم چنین حق تعالی از کار بنده محط
نیست هر وقت در تردد مال و صحت ابدان و نفع و غیره متردد است پس عرض کردم که یا حضرت
مولوی عبد الله صلب در انواع فرموده سو نار دهندها پکنان نار و هم خیال جواب
فرمودند که معنی بیت این نیست که حق تعالی محط و بیکار است چنانچه از ظاهرش
مفهوم میشود بلکه معنی اش اینست که حق تعالی را کار بار چون مخلوق با تکلیف و احتیاج نیست

پس حق تعالی در کار بار مخلوق همیشه شاغل و تعطیل اسماء و صفاتش جایز نیست چنانچه
خالق در کار تخلیق و رازق در رزق رسانیدن و بصیر در بصارت و سمیع در سماعت و علی هذا القیاس
پس تعطیل اسماء و صفات الهی دانستن کفر است درین اثنا مولوی ابراہیم صاحب ساکن کدووالہ
حاضر بود عرض کرد کہ اگر کسی شخص در خواب بر کشتی سوار شدہ خود را بیند چہ تعبیر است فرمودند
کہ کسی شخص خود را کشتی سوار شدہ بیند یا بر اسب یا بر شتر سوار شدہ بیند یا بر عمارات بلند
یا بر مرتبہ بلند در بیداری شکر حق تعالی بجا آرد چہ از وی اعمال کند بدرجہ ظهور و رسد و اگر کسی
در خواب بیند کہ ویرا مار گزیدہ است یا کتر دم یا سنگ یا ویرا آتش سوخته یا در دکان اسمابش
در دیدہ یا آفت دیگر بوی رسیدہ در بیداری توبہ و استغفار کند کہ بروی افعال ذمیمہ غالب آمدہ اند
قائدہ ہر شے سینہ از ہر نوع کہ در خواب بیند شکل اعمال حمیدہ است و ہر شے قبیح کہ در خواب بیند
شکل افعال ذمیمہ است درین اثنا قاضی الہی بخش ساکن بونگہ گور سوال کرد کہ من در خواب خود را
بسا بزرگ یعنی فریبہ شدہ دیدہ ام چنانکہ یک انگشت خود ہمچون کاجن چاہ شدہ دیدہ ام در
جواب فرمودند این خواب چون بے تمیزہ است و تمیزہ آنکہ در وصفش شاعر س گفتہ بیت
باہا مفتوحہ للداخلین ، یا ہما مفتوحہ للفاعلین ، تم المجلس المذكور فقل ایضا جناب مولوی
صاحب بونگہ فرمود کہ وقتیکہ آنحضرت فیاض عالم رفی اللہ تعالی عنہ در بونگہ دلاور خان
نزول اجلال فرمودہ شخصہ آمدہ گفت کہ یا حضرت دیروز در موضع بجائی بھومیان تشریف فرمودہ
بودید فرمودند آری بعد از آن شخص گفت کہ تصویرات ستودان ہم دیدہ بودید فرمودند فی دیگری
در مجلس گفت کہ آن ستودان ہنودان و بت پرستان است و در وی تصاویر کفار و جنیات
و عاشقان مجازی و غیرہ از طیور و وحوش نقاریدہ اند فرمودند کہ آن شخصان بت پرست
ظاہری اند و غیرہ عوام الناس بت پرست باطنی از بت پرستی کے فارغ نیست
زیر آنکہ ما مشغول عن ذکر اللہ فرہو ضحک کے را فرزند بت است و کسی را زن و کسی را
امری دیگر الا خواص کہ حق تعالی آنہارا ازین وسوسہ امان دادہ است پس فرمودند مومن

که عبادت از جهت علو درجی یا طبع بهشت یافتن عذاب آخرت کند خالصا لله نیست و کسیکه
عبادت محض از برای طلب رضای حق تعالی و فرمان او کند خالص و مقبول و سبب حصول
رضای و قرب او باشد جل جلاله انتهی ثقل و قتی که نیازمند کاتب و تبحر و خدمت حضرت میان
صلب مانیک و الم مد ظله همراه شده بنیارات مزارات حضرات چشت اهل بهشت رضوان
الله تعالی علیهم اجمعین بدین مشرف شدیم چون از آنجا واپس آمدم میان گامان کوڑیا نواله بمع
قوالان و همراهیان خود که بعضی قلاش و او باش و بعضی دیوانه و مثل نا تراش بودند در قریه جموں
و چهل که مسکن این فقیر است آمدند و در کوچه ها سرودکنان در خانه شخصی که همسایه فقیر بود فرود
آمدند و مجلس سماع نمودند چنانچه حالیان سکره نشان مردمان جهلاء و اقران پرفتنه ها و نسلوان
بے حیا افغان پیهموده برداشتند و حق کشان در آن بر چار پائی نداشتند علم بیزه درائی افراتشتند
چون دوسه شب از روز حال برین سوال بود و معتبران ایشانرا خوانده ازین حرکات بے مناسبات منع
کردم ایشان بیهانه از دروغ برآستی خود در میان آوردند که مولوی صلب بونگیواله بنا بر جواز مجلس
مایان مارا نوشته داده است گفتیم بیارید تا دیده شود گفتند الحال موجود نیست پس
ایشانرا سرزنش کردم و چند کلمات نصیحت در احکام شرع شریف از شرائط مجلس
و غیره در میان آوردم بعد بنا برین خدمت حضرت مولوی صلب بونگوی مکتوب متحمل بر
مدعا ایشان فرستادم مولوی صلب خطا باین فقیر باین عبارت ارسال فرمودند عِبَارَتُهُ الْحَمْدُ لِلَّهِ
عَلَى نِعْمَائِهِ وَ نَصَلِي عَلَى مُحَمَّدٍ وَ عَرْتَهُ زَبْدَةُ الْعَاشِقِينَ إِمَامُ الْوَحَالِينَ غَرِيقُ بَحْرِ مَوَدَّتِ حَرَّاقِ نِيرِ مَحَبَّتِ
جَنَابِ عَبْدِ الْحَلِيمِ جَبَرُ دَامِ فَيَا ضَهْمُ بَعْدَ كَلِمَةِ تَسْلِمَاتِ وَ تَحْفَةِ تَحْيَاتِ چندانکه لانه و تحفه است
چون خبر قدوم فیضی لزوم آن حضور فیض گنجور کما الحیات بابرکات بر تشنگان بے ثبات چون سحاب
کرم بر مهجورم مالا مال بیروال بر ملال غم با کمال آمد افسرده پشمرده محروم و بهر را چون گل نو باد که تازه
تر گردانید الحمد لله العن العن مرة بعد کمال ذرة که از بارگاه پر عز و جاه حضرت قطب الاقطاب
جناب شهید المحبت خواجہ قطب الحق والدین بختیار کاکی صلب و جناب فیض صاب

حضرت مولانا محبوب الهی صاحب و دیگر پیران چشت اهل بهشت رضوان الله تعالی علیهم اجمعین
 منضیاب شده و از گنج گنج اسرار معانی و انوار فیض یگانه تابوت دل را پر ساخته و از بحر
 وحدت تمام سیراب گشته آمده اند مبارک صد مبارک باد الحال از کرم بے نهایت و الطاف
 بے غایت آنچه از خوان یغما خوان پیران صاحبان نصیب ایشان شده و از
 فضل بر فضل باریزه اندازی برگرسنگان فراق و مشر صدان اشتیاق دریغ نفر مایند بر آنکه
 اسساک کار عارفان و لایق نالایق دیدن کار کاملان نیست آینده بر چه آن صاحب
 و الامتاقب را از بارگاه اعلی قسمت شود ریزه اندازی فرموده شود تا که پیر برادر مردم از
 فیض خالی نباشند و دیگر آنکه در اخیر مجلس حضرت پیر تنگبر مردم صاحب فیاض عالم حضرت توکیر وی
 صاحب رضی الله تعالی عنه این شرقی شیطان فرقه دین نابکار و دیگر ایشان معنوی حاضر بودند و پیش
 سوال کرد که یا حضرت حال این طایفه چیست از لسان الهام نفوذ صدور یافت که عالمی را شوق
 حق غالب شد هیچ پیری متشرع نیافت باشتیاق مالا کلام لاچار شده با فقیر بهنگی که کرامات وی
 مشهور بود بیعت نمود بشرطیکه بھنگ نمخورم فقیر مذکور گفت بھنگ ترا نمینورانم خوش باش و طلب
 خدا کن آن عالم با و را مشغول شد چندین مدت برآمد که شبی در خواب دید که مردمان بزیارت
 پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم میروند عالم مذکور نیز بر رفت چون بدر و از بارگاه رسید بھنگی مذکور
 داشتش گرفت و پیاله بھنگ حاضر ساخت که بخور و رزق ترا زیارت کردن ندیم عالم فریاد کرد و ناله اش
 بسع پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در رسید سپاهی را فرمودند که نالنده را راندی ده باز دوم شب
 همین واقع دید باز کیوم شب در بهیمین واقع رسید صلی الله علیه و آله و سلم از سپاهی پرسید که فریاد کننده
 کدام کسی است و زننده کدام سپاهی عرض نمود بھنگی عالم را آمدن نمیداد حکم از حضور والا که بھنگی
 سنگ را بران و عالم را بیمار سپاهی چالاک بھنگی را بتمام پیفکند و عالم را بحضور برد و بزیارت
 مشورت کرد الحمد لله علی ذلک صبحگاه عالم چون بھکان بھنگی برآمد بھنگی چون سنگ فریاد میکرد
 و میرفت و باز نیامد لهذا عرض نموده شد که این شیطان فرقه را در شهر خویش دخل ندهند تا مردم

عنه مراد از این بانی کار مولوی فرید الدین صاحب بدو ننگی است ۱۷

گمراه نشوند نقل جناب مولوی صلاب مولوی غلام حیدر بیان فرمایند کہ روزی ما چند درویشان ہمراہ
حضرت فیاض عالم رضی اللہ تعالیٰ عنہ در موضع ماڑی حضرت قبلہ عالم فر در کوہ میرفتیم و در یک گمراہ
کوہ کہ در انجا عذرا وغیرہ افتادہ بود حضرت صلاب بسبب مرض تیزی پیشاب کہ لاحق حال آنحضرت
رض بود برای بول کردن بنشستند این جانفشان در دل خیال کرد کہ در اینچنین جای پیرنجاست
نشستن لایق نبود چون بعد مزاحمت برخاستند باین بندہ ملتفت شدہ فرمودند کہ سائلک بر عذر
بنظر کراست دید عذرا بتکلم درآمد کہ ای شخص تو کہ مرا بنظر کراست دیدی بدان کہ من طیب
پاک بودم و این ناپاک کہ در من محسوس میشود از صحبت تو یافتہ ام اگر بنظر انصاف ملاحظہ نمائی
عیب کہ بر من مے نہی بحقیقت عیب نیست نقل ایضاً منہ کہ یکمرتہ این خاکبوس بخدمت حضرت
فیاض عالم رضی اللہ تعالیٰ عنہ مشرف شدم از خاکبوس پریش احوال فرمودند کہ مسموع شدہ کہ موضوع
جذریکا سکونت اختیار کردی عرض نمودم قبلہ آری کردہ ام لیکن مردمان آنو ضح چنین بدستند کہ دشمن
خدا و رسول اند از فرمان درفتشان فرمودند سو بیٹھا رہن تے با سا کھا ون ایہو حجرہ تے مسیت
ایہا میرے پیری ریت، ایس تے عمل رکھ تیرا کوئی کی لیندا نقل ایضاً منہ کہ یکمرتہ آنحضرت فیاض
عالم رضی اللہ تعالیٰ عنہ ہمیش نیازمند حکایت از خود کردند کہ چون در ملک مشرق رفتہ ہر دم ہر وقت
مراجعت بطور صادقہ خود میان دو جمال مرا اسپ مادہ برای سواری داد و گفت کہ وقتیکہ ذات شریف
بر عرس حضرت گنجشکر رضی اللہ تعالیٰ عنہ تشریف خوانند آورد آنزمان احوالہ این بندہ خوانند نمود پس
چون در مکان خود رسیدم اسپ مادہ او واپس فرستادم با آنکہ ہنوز وعدہ واپس فرستادن نہ رسیدہ
بود پس بعد ازان ارادہ من بر عرس حضرت قبلہ عالم رضی اللہ تعالیٰ عنہ شد ہمراہ بیان خود را پیش
از روان شدن خود روانہ ساختم و چون وقت روانگی من رسید سواری بدست نخے آمد آخر ناچار
ہمراہ جناب حضرت جد بزرگوار صلاب رفتہ عرض بالحاج تمام نمودم چون از انجا بیرون آمدم
شخصی آمد و پرسش نمود کہ تا ہنوز روانہ شدہ اید گفتم سواری بہم نخے رسد آن شخص گفت
کہ اسپ مادہ ہست گفتم زود بیاروی باستعمال تمام اسپ مادہ آورد بغیر زین

پس به زمین بران سوار شده ملحق بهاران شدم بعد از آن در دل کردم که ازین پس رد فتوح نخواهم
کرد که شامت رد فتوح اینچنین قیامت بدیش آرد نقل ایضا من که روزی بخد مت حضرت
نبیاض عالم رضی الله تعالی عنده حاضر شدم و خود بدولت مراقبه در استغراق بودند و این غلام نزدیک
نخسته بود بعد از ساعتی ناگاه سر بر آورده و فرمودند میان غلام حیدر دانی که در قهقهه دیوار چیست
گفتم ذات شریف را معلوم باشد من نمیدانم فرمودند بغیر از حسن چیه دیگر نیست نقل مولوی
صاب مولوی عبد الجان ساکن موضع دارا بیان فرمود که چون آنحضرت عیاض عالم رضی الله تعالی عنده
در موضع مانیک تشریف آوردند بر بدن مبارک ایشان سلاری سفید فقیرانه بود که بقیعت دوسه
روپیءه امید از آنجا که خلق هزارها آمده بنیارت مشرف میشدند و مرید میکردند حافظ فتح الدین
اعلی حافظ نظام الدین را که هر دو ساکنان موضع دارا بودند گفت که بیا بخد مت حضرت مشرف
شویم حافظ نظام الدین بگفته کسانیکان ناکسان گفت که بخد مت آنچنان شخص که یک از لباس
او سلاری قیمت ده روپیءه والا بروی باشد رفتن چه سود که وی دنیا دار است الغرض حافظ
فتح الدین و غیره اکثر مردمان را باینچنین واهیات مانع و راهزن گشت و آمدن نمیداد پس چون
بناب حضرت مراجعت نموده بمقام خود تشریف فرما شدند و نیازمندیم مرخص شده بموضع دارا
رفت بیان ممانعت نظام الدین مردمان را از خدمت حضرت از زبان مردمان آنجا شنیدیم حیران
شدم که این بیوقوف چه افترا ساخته است القصه روزی دو شخص مسافر بمحیی دارا آمدند و همان
سلاری که بر حضرت صلب بود بر یک از ایشان دیدم پرسیدم که شما کیانند و از کدام جانب می آید گفتند
ما سیدانیم و از ملک مغرب می آیم چون کیفیت سلاری پرسیدم گفتند بخد مت حضرت
سوال کردیم و ما را این جامه خود عطا فرمودند گفتم اگر فروخت نمائید مهر بانی باشد قبول نمودند و
از ایشان بصد محبت خرید کردم و گفتم ای مردمان این جهان سلاری است که حافظ نظام دین
میگفت که بقیعت ده روپیءه باشد عاقبت الامر حافظ نظام دین را صد تا و بال در پیش آمد و مال
و متاع وی تخمیناً بقدر دوسه صد روپیءه باشد در آنکان برفت و بیعزت و خوار شده

بمرد و آن سلاسی بموجب تبرک محفوظ داشته شد که الحال بهم موجود است نقل ایضا مولوی عبد الباقی صاحب بیان فرمود که بعد از انتقال آنحضرت فیاض عالم رضی الله تعالی عنه از دار الملکال روزی این خاکسار از کادری صعب نهایت سرگردان و غمناک بسینه صد چاک بود و اندران حال صرت اشتغال عرضی که بجناب آنحضرت رضا که عادت بنده بوقت حیات او نشان بود بجائز و غرائب مضامین و عبارات رنگین از بهر تسکین دل صرین خود بلوح تحریر کردم و میخواندم بعداً بهمان غمناکی بوقت زوال محجریه فرود آمد شدم و بنجواب رفتم چه بینم که آن فیاض عالم رضی الله تعالی عنه بهمان جمال و کمال بر در حجره استاده دادند که عبد الباقی هستی بر خاسته عرض نمودم که مان غریب نواز فرمودند که مرا مرده نه پنداری که من زنده هستم و عرفی بطرف من همچنانکه در صیات من مینوشتی تحریر کرده باشی این فرمودند و غائب شدند پس بیدار شدم و تسکین ب نهایت حاصل شد و آن مشکل بهم آسان شد نقل مولوی صاحب عبد الباقی بیان کرد که چون آن فیاض عالم رضی الله تعالی عنه رونق افزا بموضع مانیکه شدند این خاکسار و حضرت میافض صاحب مد ظله و مردمان بسیار بخیر مت نشسته بودند و چند ابیات در نعت حضرت سرور کائنات صلی الله علیه و آله وسلم از تصنیفات این خاکسار بر کتاب نوشته بودند و بنظر مبارک آن حضرت درآمدند که از انجمله این دو بیت یاد اند ابیات مجرب موجب ایجاد کونین، گریختار غمش آزاد کونین، جمالش جان مسکین را دوای نیست، فیالش دل حزین را خوش نوا نیست، حضرت صاحب پدیدن آن ابیات بخوانند و خوش شدند میافض صاحب عرض کرد که قبله این از تصنیفات مولوی عبد الباقی است طرف این خاکسار دیدند فرمودند که در تعریف رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم چند آنکه مبالغه کرده شود درست است و آنرا مبالغه نباید گفت پس لخته سخن در ریج کردن دل مردم که بسا بدتر است افتاده بود بر لفظ مبارک دانند که در بخاری بروایت ابو هریره رضی الله تعالی عنه آورده که روزی رسول علیه السلام و یاران او در مسجد مبارک نشسته بودند شخصی اعرابی آمد و در مسجد پیشاب کرد یاران در جوش آمدند و برای قتل او برخاستند رسول علیه السلام فرمود که ای یاران چرا در جوش آمده اند که این شخص را با او است و او را از غمناکی که

دیر جائی ناپاک برینید و پاک کنید که هیچ تکلیف نیست پس همچنان کردند ثقل مبارک
سیدان محمد مراد برادر حقیقی حضرت میان صاحب مانیک والا مد ظله بیان نمود که آن حضرت فیاض
عالم رضی الله تعالی عنه مرار خصوص خواندن سلسله بندی سوا اینداوند اذات کبریا کیوا سطر
رم کریم محمد مصطفی کیوا سطر الی آفره فرمودند که هر که یکبار این سلسله شریعت بعد از عشاء یا فجر بخواند
خدا تعالی ایمان او را زوال نرساند و هر که چهل و یکبار هر روز بخواند چنان باشد بقتل دشمنان گویا تیغ
کشیده در میدان است انگاه فرمودند که شمارا اینکار نباید نمود که خدا تعالی بر شما که را غالب نخواهد
کرد و بام فرمودند که مصنف این سلسله بقید دشمنان مجبوس شده بود این سلسله را تالیف نموده هر
شب میخواند و قفل پائی بندوی پر شب کشاده شدی آخر الامر بعد از اندک مدت انقید خلاص
شد پس بحسب اجازت آن حضرت رضی الله تعالی عنه این سلسله شریعت را بوقت فجر و عشاء هر روز
بی نام میخواندم که یکبار گرفتار در سرکار انگریز در موضع مشکری اکرم و سبب آن بود که جگامانیکا که
برین من مشهور بود یک بوجهر اسباب از قسم جامه و غیره در خانه ما نهاده بود و در بوجهر مذکور یکدو
جامه که بدزدی آورده بود درج بودند چون مالکان آن بمحاکم سرکار آمده تلافیش برخانه نمودند آن
نیز پیدا شدند و همراه جگام مذکور و برادرش مسی ممندا مرا هم گرفتار کرده بودند چون ما بر سر را پیش
تهانه دار حاضر آوردند تا بر دستهای عا دست بندی که بندش به تحکری نامند بنزد بایدم آمد که
حضرت صاحب فغاند این سلسله چنین و چنین بیان فرموده بود همان زمان بی معلوم حاضرین یکبار
خوانده بر سینه خودم کردم و مستغاثی بجناب حضرت عیا ضلعالم رفتم پس اول یک دست بندی
از بر و جانب بهر دو دست جگام بنزد انگاه دیگر از یک جانب بر یکدست ممندا نهاده
فقلش زدند و جانب دیگر آن بدست من زدند چون جنبانیدند بهماندم از بند خود جدا شد
باز محکم کنانیده بدست من مضبوط گرفتند باز بهماندم بیفتاد باز سخت کرده بنزد سیوم بار
نزد همچنان شد چون خواستند که دست بندی جگام را از یکدست وی کشاده بدست من زنند آن از
دستش کشاده نمیشد و صاحب اساکه دند تهانه دار متعجب و دست شده لایچار مرا همچنان

گذاشت آن بعد از چند روز مرا خلاص کرده رخصت نمود و بمن داد و بگازاد و سال قیام زندانی مقرر گشت
دانستم که این همه نمودار کرامت از برکت و ظیف اسماء پیران چیست ایل بیست علی الخصوص بتوبه
آنحضرت فیاض عالم رضی الله تعالی عنده رضوان الله تعالی علیهم اجمعین است نقل از فقیر کاتب و مستور
چون برادر ام میال محمد بخش موضع فردا که بنام پدر وی جون و چهل مشهور و مسکن این فقیر است نوآباد کرد
اندر آن زمان که هنوز دو دین چاه دو چرخ جاری شده بودند و چاه سیوم را صیقاویدند شیرخان افغان موضع
معروف و الی بعد ذوالفقار خان فرید پوری آمد و آن مرد و چایان مذکور را بنام خود پیمائش کنانید و از کاویدن
چاه سیوم نیز منع نمود و همه زمین حوالی آنرا هم پیمائش شروع کنانید و بحقارت گفت که قیمت این مرد و چایان
خود بگریه و از خانه نای خود سقفهای نیستانی یعنی چهل طایان فرود آورده هر جا که خوابید و برید و برید چه ملکیت
این زمین بکار هم بنام من از سرکار مسلم بوده است و سیاست نمود و کلام متکبران بے محابا گفت همه حیران
و پریشان خاطر شدند محمد بخش باین فقیر گفت که اکنون چه باید کرد کجا رویم و چه خواهیم کرد گفتم چه نشسته ام
و بخدمت جناب حضرت فیاض عالم بشتاب گفت که من بغیر از روز بیعت آشنایان حضرت نبوده ام مبادا که
از من عذر گرفته نشود اگر دو سه صوفی عریضه با جناب تحریر کرده بدی فوب شود همان زمان عریضه مختصر
بدین مضمون نوشته حواله اش نمودم عریضه خداوند نعمت فیاض زمان تکیه گاه عالم و عالمیان ادام الله تعالی
ظل ظلاله بفر عرض خیف معارف بعد عجز و نیاز میرساند فدوی کترین غلامان حضور مستغاثی بارگاه عالم پناه
که شیرخان نامی پهلوان موضع معروف و الاقریه ما و همه زمین حوالی آنرا هم مرد و چایان ما بنام خود پیمائش کنانید
ضبط کرده ما را بالکلیه جواب داده است اکنون تکیه و تولا بجز ذات شریف نمائند برای خدا و رسول
اگر عنایت فرمایند بعد از الطاف خداوندی بخوابد بود الهی نورشید کرامت در اونج و بحر رحمت موج در موج
باد عریضه نیاز فدوی محمد بخش عفی الله عنه انتهم محمد بخش عریضه گرفت و روانه راه بود که صیایت
شد از آنجا مولوی صلاب مولوی قمر الدین برنگوی نیز عریضه خود نوشته بدست محمد بخش بحضور فرستاد
چون در پاکبخت شریف رسید از آنجا مولوی صلاب مولوی غلام صید که در بارگاه حضرت کج شکم رفته
بودند نیز عریضه خود نوشته بدست محمد بخش ارسال حضور کرد سپس روز دوم بعد از نماز شام که

آنقبایض عالم رضی اللہ تعالیٰ عنہ در وظیفہ خود در برج مراقبہ مستغرق بودند در استانہ حضور مشرف شد
دورتر از حضور بنشست چون قدری از حال خود بیرون آمدند فرمودند کدام کس ہستی بیابان
زمان قدمبوس شد و بنشست پرسیدند چه نام داری و از کجاست ائی محمد بخش نام فرزند جانی خود
عرض نمود فرمودند کہ من ترا و جانی ترا نمی شناسم پس نام و سلام این نیازمند کا تجویف ہم یکدوبار
بہ زبان آورد کہ یکے از خویشاوندان فلانم فرمودند من کسے را نمی شناسم پس نام و سلام مولوی قمر الدین
صاحب و مولوی غلام حیدر صاحب ہم عرض نمود فرمودند من کسے را شناسم بیچارہ حیران ماند و ترسید
و خاموش شد بعد از ان چون از ان مراقبہ و سال با کمال خود بخوبی فارغ شدند خود بخود پرسشی احوال او
و این نیازمند و نام و نشان قریہ محمد بخش و احوال پرسی ہمہ یاران کردند چہ بوقت تشریف آوری اول
بار بملک مشرق آن ہمہ مکانات و موضعات دیدہ بودند چون روز شد بعد از فراغ وظیفہ حضور
عرصہ پیش کرد بخوانند و پس پشت آن عرصہ درود شریف صلوات تجتنبابہا الی اخرہ بنام این
نیازمند کا تجویف اینچنین تحریر فرمودہ دادند کہ یکہزار این درود معظم بخواند پیش از و تر برای
ہر حاجت سخت ہر کدام حاجت کہ باشد مجرب مجرب مجرب میان ولیم را رخصت است کہ برای
این مطلب بخواند و ویرا فرمودند روانہ باش کہ مطلب تو شدہ است و مردمان شما در انتظار تو
ہستند و این نیز فرمودند کہ برو در عدالت سرکار رختہ نالیش کنی محمد بخش از حضرت رخصت شدہ
بخانہ آمد و پدر خود را ہمراہ کردہ پیش صاحب ضلع منٹگری رختہ نالیش نمودند و این نیازمند بو ظیفہ
درود شریف مذکور مشغول شد و هنوز بے شب یک یک ہزار وظیفہ کردہ کہ از انجا صاحب ضلع کہ
بلایہی نام داشت بغضب در آمدہ فرمود کہ ہر تحصیل و تحفانہ حکم روان کنی کہ در ضلع منٹگری
شیرخان را یک قطعہ ملک یک ذرہ زمین از بیچ جاہرگز نخواہد رسید پس محمد بخش و پدر او خوش
شدہ بخانہ خود آمدند و بعد از ان جمعیت کاٹل حاصل شد کہ کسے مزام این امر نخواہد گشت
و معلوم غریبان باد کہ صفر صاحب وظیفہ درود فرمودن ہم امر بنالیش در سرکار نمودن محض بر
کرامت خود پیردہ نہادن بود ورنہ ہماں روز محمد بخش را فرمودہ بودند کہ برو کہ مطلب تو شدہ

و مردمان شما در انتظارند پس بار دوم چون آن فیا ضعالم رضی اللہ تعالیٰ عنہ در ملک مشرق تشریف
فرما شدند اتفاقاً بروز تشریف آوری بموضع محمد بخش که در پیش سواری آنحضرت حضور میبود باز
عرف نمود که حضرت امین زمین بود که برای آن بخدمت حضور مستغاثی شده بودم فرمودند اکنون تورا چه
خوف است که اسب خود را در میان زمین تو گذرانیده میرم نقل بر خود را در میان عبدالحکیم درویش از
مامون خود میان عبد الرحیم ساکن نظام الدین نقل میکرد که چند روز چهارگانی حسنت قبل از فرض عشاء
از من ترک شده بود شب آن فیا ضعالم رضی اللہ تعالیٰ عنہ مرا در خواب فرمودند شنیده ام که و بانی شهری
چون از خواب بیدار شدم معلوم کردم که بسبب ترک حسنت عشاء مرا اینچنین فرموده اند بعهده گاه حسنت
مذکور ترک نکردم نقل در ملفوظ مصنف حضرت مولانا الہی بخش صاحب بنقل مولوی عبدالحق آورده که شب
در موضع مخدومان با بجات آنحضرت چراغ اللہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ قبل از طعام خوردن تیاری نماز عشاء
کردیم و بجز از ادائیست چهارگانی اولیئہ برای جماعت فرض چادر خود گسترده پیش برای امامت
شدم بطعن فرمودند که ای برادران شما بخشیده شده اید و اولیاء اللہ هستید که حاجت خواندن سنت
نبوی ندارید و من گنہگار بدکار هستم قدری بایستید تا سنتها بخوانم که گاه نگذاشته ام نقل ایضا در ملفوظ
مذکور از مولوی عبدالحق صاحب آورده که روزی بخدمت خواب چراغ اللہ فیا ضعالم رضی اللہ تعالیٰ عنہ این قدر فرمود
و مولوی اللہ جو یا صاحب ملفوظ سپر الاولیا میخوانیم درین اثنا لاله صاحب لاله مقدم رانی مینمود بعد از فراغت
سبق مایرد و لاله موصوف اند و بنظر بفرستیم انگاه لاله مذکور بیرون رفته بغیر خندان و فرمان باز پس
آمده گفت زہے جناب حضرت صاحب ننوشتہ خوان که جواب عرفی ضمیری مادی چه در دل من گذشتہ بود کہ
حضرت فیا ضعالم رضی اللہ تعالیٰ عنہ در ابتدا وجد و رقص میفرمودند و اکنون در مجلس سماع بارام و قرار
مے نشیند چه حکمت است و جواب با صواب آنحضرت آنکہ فرمودند ای لاله صاحب پیر محمد پناه صاحب
کبر و الہ پرسیده شدہ اند از آنکہ ذات شریف در ابتدا وجد و رقص در مجلس سماع مینمودند و الحال بارام
و قرار نشسته مانند چه باعث است فرمودند ہر کس کہ رقصان و جنبان باشد در ہجر یا فرود میباشد

خبر معلوم میشود کہ اندرون بنگلہ برای تکرار سبق بر سر بار رفتہ بودند و جناب حضرت امیر اللہ سرور و انکلا نشسته بودند ۱۲

وقتیکہ یارش در پیش باشد چگونه رقص کند نقل ایضاً حینہ وہم مولوی عبد الحق صاحب فرمودہ کہ آن
میا ضعالم رضی اللہ تعالیٰ عنہ این دو بیت بار بار یاد میفرمودند بیت پہ عاشقی چیست بندہ جانان بدون
دل بدست دگری دادن جبران بدون بیت ۲ احمد ہشت و دوزخ بہر عاشقان حرام است
ہر دم رضائی جانان رضوان شد است مارا وہم بعد از انصالح این خاکبوس را این بیت فرمودند
بیت دگر پیش رو تست عادت فریش مرد و منافق نہ درویش وہم فرمودند زنی کہ ہرائی پیر کردن
سبوی بطون چاہ میبرد اگر ہمگی قوت و لحاظ بسوئے سہو نکند بشکند ہمچنین طالب را باید کہ ہمگی
توجہات صرف در مطلب خود کند تا بہ مطلب رسد سختی سخن در سرود اعتقاد بہ لفظ مبارک رانند کہ
سرود حرام است و در بسیار کتب مرقوم آنکہ بحالت مخمخہ اگر مردے حرام خورد جایز است و قس علیہ
سماع العاشق الصادق لانه متجوع و متعطش بالنسۃ الی اللہ عز و جل عرض کردم کہ غیاضاً کثیریں را
چہ حال است کہ بدون تعطش و تجوع میشنوم فرمودند کہ طلب گر سنگی مذکورہ ہم واجب است و وی
حاصل نہ شود الا بالوظائف و السماع و رفع تشنگی و گر سنگی ہم بدون وی نہ شود سختی گذشت فرمودند
کہ نزد جناب حضرت بابا صاحب گنجشکر رضی اللہ تعالیٰ عنہ گفتگو منکران سماع اعتقاد فرمودند کہ یکے بسوخت
و دیگر بر اختلاف ہا چیست نقل ایضاً حینہ از مولوی صاحب موصوف کہ وقتیکہ سید صاحب نقد و دیگر اسباب
از جامہا و غیرہ ملکیہ آنحضرت رضی اللہ تعالیٰ عنہ در دزدان در دہدہ بردند بنا بر یافت مال مسروقہ این قد میبوس
یکبار شہا و دیگر بار ہمراہ خلیفہ محمد السطحیل و سیوم ہار مولوی کرم الدین ساکن کجھو پیش رملی بردیا
چناب رفتہ بود بغیر مرہنی جناب حضرت رضی اللہ تعالیٰ عنہ و غیرہ عملیات ہم بعمل آورده شد ہیچ غائدہ
نشند عاقبتہ الامر عمر خداشت کردم کہ قبلہ و ظیفہ فرمایند کہ در اوان خراب شوند و اسباب گم شدہ بدست آید
فرمودند سو بھنوں اکھن جیفہ جیفہ اوسے کالں کرن و ظیفہ یعنی آنکہ مردار خوانند ہرائی حصول او
و ظیفہ کردن چہ سور نقل ایضاً حینہ از مولوی صاحب موصوف کہ مراد فرادی دوسہ بار آمدہ بود بخد مت آنحضرت
رضی اللہ تعالیٰ عنہ عرض کردم کہ یا حضرت پیشین کے خواب اظہار باید کرد یا نہ فرمودند نباید کرد باز عرض
کردم کہ پیش پیر خود اظہار باید کرد فرمودند باید کرد اما چہ غائدہ کہ خود بخود واقع است زیرا کہ دمی

بروید نگذر که پیر از آن واقع نباشد بعد بطریق تعجیل و اختصار خواب من بیان فرمودند و ایضا یکبار از آن
مبارک آنفیاض عالم رضی اللہ تعالیٰ عنہ دخیلی بر آمده بود و فتنه تنهات مسته بودند عرض کردم که یا حضرت
در میشود یا نه فرمودند اگر مردمان یکبار شدند و تنهات میباشم در نمی شود و الا در میشود نقل ایضا از آن
صلب موصوف که شب در موسم زمستان در بنکله شریف آن حضرت فیاض عالم رضی اللہ تعالیٰ عنہ
آتش می افروخت چون وقت نماز عشا شد چهارگانی سنت اولین ادا نمودند و برای ادای فرض
بجماعت تیار می شدند و این کمترین را فرمودند که آتش بندکن عرض کردم که از آتش چه خطر است
که بادیم نیست و هیزم که در آتش کده افتاده اند خورده اند و از احاطه آتشان خارج نیستند
باز فرمودند که بندکن باز عرض نمودم که با وجود سبب مذکور ناچار فقیر نزد آتش هم خفته است و هم
بجلی بعد ادای فرض خواهم آمد فرمودند خیر پس برای ادای فرض در مسجد رفتیم و عادت
حضرت بود که حتی الامکان خود امام می نشستند و در انوقت خود امام میشدند و دو رکعت اولین بتعمیل
و ترسیل گذاردند و دو پسینه به تعجیل متعجب بودیم که ایادین چه حکمت خواهد شد هنوز سلام
نگفته بودند که آتش بنکله شریف را در گرفت و بسوخت و هم هر چه درو بود پاک و صاف نمود و
مصلی و تسبیح و رمال آن حضرت رضی اللہ تعالیٰ عنہ که هم درون بودند سلامت ماندند و گردش
آتش نگردید نقل ایضا عینه از مولوی صلب موصوف که یکبار آنفیاض عالم رضی اللہ تعالیٰ عنہ
در خانه این خاکبرس نرول منیف شمول فرمودند گفتگو نماز و روزه افتاد درین اثنا کسی گفت
که مردمان موضع سنت کا بسیار نماز و روزه میگذارند و میدارند گفتم بلکه اکثر مردم تهجدیم
ادا نمایند حضرت صلب رضی اللہ تعالیٰ عنہ حکایت فرمودند که در زمان مولانا جای علی
الرحمة والغفران شخصی پدیدار آمد که تمام شب نخفته و نشسته گذاردی
مولانا صلب بنیارتش رفتند و بنور باطن دریافته همراه خود آوردند چون شب شد
نان خورد و بخسپید و بیدار نشد تا که وقت نماز فجر ویراهم خبر شد چون آنرا برای نماز
فجر بیدار کردند آن شخص گریه و زاری آغاز نهاد که فقیری من گم شد مولانا صلب فرمود

شخصاً فقیری تو گم نه شده بلکه لغیر حلال خوردی و بارام خیسیدی **ثقل البقاء** عین مولوی
 صاحب موصوف بیان فرمود که یکبار آنحضرت عیاض عالم رضی اللہ تعالیٰ عنہ بر عرض شربت
 روا نه شدند و در راه موضع جھنڈیکا اتفاق شب افتاد اتفاقاً کاردار تعلقه آنحضرت
 رضی اللہ تعالیٰ عنہ مسلی قدار بخش بلوچ ہم در آنجا بود و بعد از نماز عشا خدمت حضرت آمده
 ملاقات نمود و سخن از ہر باب در میان آورد تا کہ بگفت کہ ملک لڑاب بہاول خان صاحب
 در دست تصرف باطن برادرم عینی است و وی بجنوب است چہ کردہ آید کہ او از خود خبر ندارد
 از بند و بست ملک چہ خبر دارد ازین واسطہ ملک خان صاحب موصوف فراب و پیخور است
 چون قدار بخش خان از حضرت رخصت شدہ ہر فرماست فرمودند کہ برادرش فقیر نیست
 دیوانہ است کہ مرا یک فقیر صاحب فرمودہ کہ یکے مجذوب در احمد پور یا بہاولپور است
 ملک بہاول خان در تحت تصرف اوست و او چنان مجذوب است کہ از خود خبر ندارد
 ازین مملکت نامحور است و جناب بابا صاحب فرید الدین گنج شکر جوہنی رضی اللہ تعالیٰ عنہ
 میخواہند کہ ملک مذکور یکسے دیگر سپرد و جناب حضرت قبلہ عالم بہاروی رضی اللہ تعالیٰ عنہ
 بہر دروازہ حضرت گنج شکر افتادہ عرض میدارند کہ بہاولیان دامنگیر اینجانب اند بغیری نخواہند
 داد دیدہ باید کہ چگونہ خواہد شد حضرت عیاض عالم رضی اللہ تعالیٰ عنہ بعد از اتمام این ماجرا
 فرمودند کہ سماع بکنید پس این فقیر و مولود صاحب مولوی کرم الدین و خلیفہ محمد اسحاق ہم متفق
 شدہ این سماع کردیم و بھلامائے جن میں پیڑا کی جانان، جو کجھہ کیتا کیتا اینہان اکھیان،
 دسون کوئی ماندی کلدا، سوہنے باہجھون میرا مندر نہ چلدا، دنگیان میں ناگ ابانے،
 بھلامائے فی الخ، ذات شربت را شوق و ذوق تا آخر شب ماند و از آنجا بعد اداعی نماز
 فجر نہ پیشتر شدند باز در عرض راہ با اشارہ آن قبلہ تا شہر نورارتھ ہمیں سماع مذکور
 میکردیم و در موضع نورارتھ قہری توقف فرمودند بعد از مسکن بغور اشارہ سماع نمودند
 باز شروع شدیم سو یا را کوئی ماندی ہر وے، اینہان نیناندی و سں جھاڑے،

حاکم مروان بن الحکم و یحیی بن لیسین میں اجاری و یار باکوئی ایخ و مندر نامین چلداچی و سن نہیں چھوڑ
دنگیان میں بشیر کالی و یار باکوئی ایخ و اینہاں نینان کولون جی پیچھی تان ڈرو و دیمان و بھلا آدم کرن و چارس
یار باکوئی ایخ و بعد از ان روانہ شدند بہمان طور در عرض راہ بسماع مشغول داشتیم و آنحضرت در شوق
و ذوق تام وضع ہوتے مستغرق بودند پس در آنجا شب گذارہ فرمودند بعد آرام و فراغت نماز پیشین
و ختم بادای باین کترین بہ تبسم اشارہ بسماع فرمودند باز بہر سہ یار ہم شدہ غزل دیوان حافظ شروع
غزل سہ سہ بلا بلند خوش رفتار و لہر نازنین خوش گفتار دل ما بردہ بعیاری از برای خدا لکھا پیش
حاکم زلفت چون ہر افشانی بہر دشتک را دگر مقدار حافظ در مندا میران است بندہ تست بہ زور
تا بوقت عصر این بگفتیم و در وقت شب بہمان طور سہ با ستارہ حضور شروع باین غزل شدیم غزل
ستم از بادہ شبانہ ہنوز ساقی مانرفت خانہ ہنوز میکشی و بختوہ میگویی تو بہ کردی ز عشق ما
الی اخرہ و لختہ مولود شریف کہ یک بیت او اینست بگفتیم مولود است دھو دھیدیان میریاں اکھیں تیرا
راہ محمد اکھیاں میریاں اندر کر جائے محمد پس ہمیں طور کہ مذکور شد از منہ مضمونہ بقوالی طایان در
پاکپٹن شریف شریف فرماشتند و در آنجا ایضا ہر وقت و ہر آن بوصف جذبہ و شوق مستغرق
میسودند و اسماع بسماع ارشاد میرفت اتفاقاً بر آن عرس قوالان از ملک چولستان آمدہ بودند
و سماع آنها این بود سہ لوڑیا لوڑیا لوڑیا یک را بجا سافول لوڑیا اول عشق احمد دزن سوپا
احمد کر لوڑیا یک را بجا سافول لوڑیا کن فیکون تون اگے لکیان نینہ نہ سادہ پوریدا
یک را بجا سافول لوڑیا احمد و بہ فرق نہ کوئی ذرہ یک سح مروڑیدا یک را بجا سافول لوڑیا
پس جناب حضرت اکثر اوقات بسماع آنها در آنجا دہتم در عرض راہ بوقت معاودت
و در خانہ فیض کا شانہ خود مسرور الوقت میبودند الخوض در بیخوص عرس شریف از ابتدا
و انتہا ہر لحظہ و ہر لمحہ در وجد و استغراق و حالت محویت و اسماع بسماع مشغول بودند
چنانچہ پروائی بامری دیگر نمیداشتند و چون وقت نماز و وظیفہ در رسید بآنها مشغول
گشتندی و بعد الفراغت مشغول بسماع و وجد و استغراق میبودند نقل ایضاً من ملفوظ

الذکر کہ مرید علی آن حضرت فیاض عالم رضی اللہ تعالیٰ عنہ بیان کرد کہ حضرت صلاب بر عرس
حضرت شیخ بدر الدین اسحاق صینی رضی اللہ تعالیٰ عنہ در پالپٹن تشریف فرما شده
بودند و بنده بارادہ بیعت با آنحضرت رضی اللہ عنہم بر عرس مذکور رفته بود و حضرت صلاب
وقت عصر در مجلس سماع پیشگاه خانقاہ شریف حضرت بدر الدین صلاب رضی اللہ
تعالیٰ عنہ دو بندی جامہ سبز بستہ استاده بودند چون نظر من برویہ نورانیہ آنقبلہ افتاد
گرفتار بصد دل شدم و خواستم کہ فی الحال بیعت کنم در پیش رفتہ و عرض کردم فرمودند کہ در
وقت شام حاضر خواهی شد بعدہ بتکلیف تمام مقام آنحضرت در یافتہ و قدمبوس شدم
و در آنوقت صرف عبدالحلیم شرقی موجود بود فرمودند کہ چیزی بگو این غزل بگفتم غزل
باد صبا ز کوئی یار مشک فشان رسیده ، جان بدن دمیدہ راحت جان رسیده ،
نور نظر لعل تو زندگی از سہوائے تر ، جان و تنم فدائی تو جلوه کنان رسیده ،
کار تو جامع مرصبا آمدہ است بمدعائے کز سوئے یار دلبری مشردہ رسان رسیده ،
از غم دل کشیدہ بر خد رخ فکنده خی ، سوئے نظام خود خوشی فخر جهان رسیده ،
پس بیعت کردند و فرمودند کہ دروغ نگوئی و بر شرع مستقیم باشی و نماز و روزه دائمی گذاری
پس بعد الفراغ عرس بجانہ آمدم بعدہ ثانیاً قدمبوسی آنحضرت رضی اللہ عنہ در موضع محذوم حاصل
نمودم چون از آنجا بعد ادائی نماز فجر عزیم تشریف فرمائی مکہ تو کیرہ شریف کردند این
کترین و مولوی عبدالحق ساکن سنٹیکا پیش سواری آنحضرت شدہ این بیت
تاورد و مقام فیض انجام آنحضرت رضی اللہ عنہم میگفتم بیت کیوں حال القلب فی نار الفراق
گفتش واللہ اعلم لایطاق ، باز حضرت شدم و در خانہ خود آمدم باز ثالثاً بخدمت آن
قبلہ بر عرس نوشاہی صلاب بر خانقاہ میان صلاب غلام فرید باغبان مرید حضرت
سید ابوعلی شاہ المعروف بہلہ شاہ صلاب قصوری رحمۃ اللہ تعالیٰ عنہم قدمبوسی شدم
و آنحضرت رضی اللہ عنہم بیکردند بعد فراغت فرمودند کہ من طواف خانقاہ شریف مینمایم

و نواز کلام بود علی شایب بگو بگفتم دو هفته چیت چمن مون کردین سبزه کردی که نرنگ
میں سن سن کن مرمٹان میرا کب گھر آوے یار فرمودند ہمیں بگویی و دیگر ملکوی طواف میگردانند
بشوق مستغرق بودند بعد الغریغ بر خانقاه حضرت نواز شایب صلب رحمتہ اللہ علیہ آمدند و
بناشتند و فرمودند کہ چیزی بگو بگفتم ہم عشق متی یک بات سنائی سن و یکھان این کی کرداد
بہ احمد ملکوت کہا کہ احمد ہو کے آوڑا عشق متی انجے کدی و یہ مسیت نماز پڑھے کدی بتی
و یہ جاوڑا عشق متی انجے عشق متی دا جھا پنجھڑ مترا تڑ تڑ کر کے جا سڑا عشق متی یک
بات سنائی سن و یکھان این کی کرداد بعد مردمان دہل زنان آمدند فرمودند بس کن پس خاموش
شدم بعد از آنجا در خانہ فیض کاشانہ شدند در روز خدمت ماندم پس عرس قطب الاقطاب
راہنمائی عاشقان مقتدای عارفان حضرت جد بزرگوار خواجہ حافظ محمد عظمت اللہ رضی اللہ
تعالیٰ عنہ شروع شد پس قوالان وقت شام این ریختہ نواخت نمود ریختہ آوے را جھا
جھو کین و سیے رانول وے بھٹھ پیا پر دیس کو لے ویسے اینہاں سیالین دا جھ پیر میوہا
کین بندے گل سیے رانول وے آوے را جھا انجے تنہ جیہا مینون ہو نہ کوئی مین جیہا
لکھ جھٹے رانول وے آوے را جھا انجے اینہاں سیالین دا عشق مہنگیرا تول و کاں داملے رتیے
رانول وے آوے را جھا انجے چیرے والیدا شورڈ کھوسے ہونڈیا نوالی میں پھٹے رانول وے
بھٹھ پیا پر دیس آوے را جھا جھو کین و سیے رانول وے بھٹھ پیا پر دیس کو لے ویسے
عبدالحلیم صلب را وقت جد بہ بود امام الدین برادر خرد مولوی نصیر بخش دواں آمدہ
کہ فلان کہ عبارت از نیاز مند باشد و مولوی کرم الدین سمجھوئی را حضرت صلب میفرمایند
کہ این ریختہ را با قوالان ہمراہ شدہ بگوئید و یاد نمایند پس ہمچنان کردیم و بعد مضمی
عرس شریف چند یوم ہمیں ریختہ می شنودند عاقبتہ الامر رخصت شدہ ہر فتم پس
بعد المدت بار چہارم در موضع خیر شاہ دولت پایبوسی بدست آوردم فرمودند کہ
کوزہ پر آب کردہ پیار کوزہ آوردم و از آنجا برخاستہ بجائی کہ زراعت گندم سبز و میدانی

خوش بود بر فتم فرمودند چیزی بگو گفتم سوخت هزاریدار انجها جوگیرا بن آریا سر جوگیر
تاج نورانی دوران قدق ملک قربانی سحان الذی حے پردے صلب سیر کرایا
تخت هزاریدار انجها انا احمد بلا میسے عرب آریا اهل تلیسے مقدس ذات قدیمے
با خودی خود آریا تخت هزاریدار انجها کن جوگیرے ولے سو بندے نین جادوگر دلفن مو بندے
صلب ناز خدا آریا ہے سر صریا تخت هزاریدار انجها اس جوگیرے کیا نشانی کنین مندر ان گلوچه کافی
در در بین و جا کے جنگو و لیس و طایا تخت هزاریدار انجها جوگیرا بن آریا پس سر مبارک بر
عصا نهاده تابدیر مشغول استغراق استاده بودند بعد از فراغ از آنجا آمده نماز عصر ادا
کریم و شب گذارده بعد ادا نماز فجر از آنجا رخصت شده روانه خانه شدیم نقل
ایضا فیہ بیان عبدالرحیم سناکن موضع نظام دین شرقی بیان کرد کہ یکبار در موسم گرمایین
مشتاق باشخصه دیگر برای زیارت جناب حضرت فیاض عالم رضی اللہ تعالی عنہ
روانہ شدیم در عرض راه در میان بونکہ دلاور خان و پاکپتن شریف ہمراہی مرا تشنگی
غوی غلبہ کرد کہ دست از جان بشت آخر بدست تشنگی زیر درختہ بیفتاد و من پریشان
ولا حیران شدہ آب جو یان پیش و پس گردیدن گرفتم بحمد اللہ والہی استمداد از جناب
حضرت خواستم کہ دستگیرا برای زیارت نوروانہ شدہ بودیم بے بہرہ از دولت زیارت
بعرض راہ مریم ناگاہ چہ بینم کہ غدیرک قدر مہد چہار انگشت از روی محق پیر از آب
صاف استادہ است بحالتیکہ یح احتمال عقلی موجود بودن در انجا نبود و ان آدم
و ہمراہی خود را کشتان کشتان بر آن آب آوردیم و نوشانیدیم و خود ہم نوشیدیم بعدہ ثانیاً
استمداد جناب آن چہ فیض فیاض عالم رضی اللہ تعالی عنہ آوردیم کہ اگر آوندی بدست
نرسد رسیدن بہ عمر انا محال است پس گردان گردان بجائی کہ گاہ خورد و خار بن بے حجم
استادہ بود رسیدیم بعننتہ از آنجا یک غزلی یافتیم بار دیگر استمداد با جناب مردم
کہ باین یک آوند بجای نتوانیم رسید دیگر ہم باشد باز گردیدن آغاز نمودم و

و بهمان موضع که غزلی یافته بودم رسیدم غزلی دیگر هم از آنجا یافته تا لکن نیز متوجه جناب
حضرت شدم که بجز سه غزلی رسیدن بخوبی متصور نمیشود باز گردان شدم باز از بهمان
موضع غزلی ثالث یافته شد پس آن هر سه آوند را آزان آب پسر کرده روانه شدم چون بجز
فیض در جنت جناب حضرت مشرت شدم بعد استفسار خبر خیریت فرمودند که آمد
بدون اسباب کاره نباید کرد و جناب حضرت میانضاب عانیکه و الم مد ظله پیش فقیر
حروت عبدالحمیم عفی عنه فرمود که آنوقت که میان عبدالرحیم خدمت حضرت عیاض عالم رضی الله تعالی
مشرت شده بود نیازمند حاضر بودم که وی هیچ از واقعه مذکور خود عرض نکرده بود و جناب
خود بخود فرموده بودند که آنقدر بدون تهیأ اسباب دریغ کاری شروع نباید شد و هم واضح باد
که ناقل مردی معتبر بود میگفت که اولی از جاییکه یافته شد بیعتین دانستم که غزلی دیگر این
نیست چون ثانی حاصل شد احتمال ثالث در آنجا نبود و چون ثالث بدست آمد استغنا
استغنا حاصل شد پس بخوندی تمام روانه شدم لهذا کرامت کامله متحققه لا تحتل الشک
و العجیب فیہ کفیل ایضا غنیه بنقل جناب میانضاب عانیکه و الم فرشته که شخص پیر بخش نام
اسکن موضع کعبه بیان مرید آنحضرت عیاض عالم رضی الله تعالی عنه بیان کرد که من مسئله از
دانشمندی شنیدم که چون بروز میثاق بوقت خطاب الست بر یکم ارواح بسجود شدند
یک سجد اول کرد و ثانی نه کرد مسلمان میزد و خاتمه اش بلا ایمان شود و کسیکه اول
سجد نکرد و ثانی کرد درین جهان بر کفر ماند و با ایمان ازین جهان رود و کسیکه هر دو سجود بجا آورد
هم مسلمان زیست و هم برایمان رفت پس مرا بشنیدن این مسئله خطره در دل پیدا
شد که آیا کمترین چگونه بوده باشد خواستم که بخدمت بزرگ رفته بیعت کنم و حل این
غمایم پس بخدمت آنفیاض عالم رضی الله تعالی عنه آمدم و یک لنگی عجیب نذر گذرانیدم
و در دل کردم که اگر جناب حضرت مرا کلمه طیب و وظیفه فرمایند بهتر باشد پس آنحضرت
رضی الله تعالی عنه مرا بیعت نمود و وظیفه کلمه طیب تلقین فرموده رضعت که دند

در خانه رسیدم متاسف شدم که حضرت صاحب مرا بجواب مسئله مذکور که عین مرادم بود
تشیق فرمودند چون مدتی گذشت شبی بجواب دیدم که کسی در بر قیام نشسته است
و طلائق آنرا سجده میکنند من هم خواستم که سجده کنم اما مرا ترفیق حاصل نمی آید و سجده
کرده نمیشود هر چند که چاره کرده ام پشت خم نمیکردم پس در آن حال جناب حضرت صاحب
فیاض عالم رضی الله تعالی عنه حاضر شدند جمعیت خاطر مد پس بعد چند مدت قدم بهوس
در یکپن شدم بمحضر دیدم فرمودند که تسلی ات شده یا نه عرض داشتم که قبله شده است
نقل ایضا عین میاں شیر شاه ساکن مریض عاکر کا بیان کرد که روزی بخدمت آنجناب
فیاض عالم رضی الله تعالی عنه بمحضر برادر خود مسیحی اکبر شاه مشرف شدم بعد کلمه کلام
خیر فریت و غیره عرض داشت کردم که فیاض این کترین را همیشه خوف ایمان میباید شد
که عاقبت الامر سر انجام ایمان چگونه خواهد شد فرمودند که بر خیز و برو چون به رفتم بعد
لحظ فرمودند که شیر شاه را بخوانید چون باز آمدم فرمودند یاد دار که برین دروازه بکس
که درآمد از زوال ایمان سلامت ماند و از سلبش ایمان گشت نقل ایضا عین مولوی عبدالحق
صاحب بیان فرموده که روزی آفتاب یکپاس یا زیاده برآمده بود که فقیری کلیم پوش بخدمت
آن حضرت چرخ الله فیاض عالم رضی الله تعالی عنه که بخانیدن سبق مشغول بودند درآمد
بتواضع او برخاستند و خاموش شده بنشیند فقیر مذکور گفت که شما مولوی هستید
فرمودند که مولوی آنست که بهنگی برای مولی باشد فقیر گفت که مولوی آنست که خود معنی شود
پس شما مولی هستید بجه آنجناب و فقیر بر دو برخاسته در مسجد رفتند و دروازه
بند کردند آنگاه فغانها با و از بلند بے تحاشا بر می آمدند بعد از ساعتی بیرون آمده
بے السلام علیکم روانه بطرف مشرق شده این دو بزرگ میخواند و بهر منت دو بزرگ
لاکھ پیالی پی رہے تھے نہ چڑھیا نین ایک بوند پئی گردیال دی مست ہوئی دن دین
پس معرکہ درویشان از خدمت حضرت عرض داشت احوال آن فقیر نمودند فرمودند که وے را

منزل گم شده بود و در اجیر شریف بر مزار مبارک حضرت خواجہ بزرگ معین الدین حسن
 سنجری اجیری رضی اللہ تعالیٰ عنہ چک کرده بود و از آنجا استارتہ باین جانب یافت آمد
 و این فقیر او را بر مزار حضرت خواجہ مزید الدین گنج شکر رضی اللہ تعالیٰ عنہ روانہ نموده است
 چون چند روز برآمدند فقیر مذکور شد اکام آمد و بمکان خود رفت قتل ایضا فیہ میان
 ضیاء الدین ہوتوی بیان کرد کہ روزی پیار کابلے آن فیاض عالم رضی اللہ تعالیٰ عنہ تاموضیہ
 مخدوم بالا میر فتم در اثناء راہ باین کثرین نصیحت فرمودند کہ بہ بین بطرت چوب لاناں
 کہ اگر این بریدہ شود از سوزن او نفع است و عذاب آخرتہ برو نماند نیست پس
 خود را باید دانست کہ من از وی بسا عاجز و کمترینم کہ بر من محسن و بلا دنیا یم نازل است
 و عذاب و وبال آخرتہ یم شامل پس فرمودند کہ سگ را یم از خود بہتر باید دانست چہ
 سگ را و وبال و عذاب آخرتہ نیست و بر من وبال و حوادث دنیا یم لاصق اند و فطرات
 خطیرہ عقی یم بر سر و یم فرمودند کہ ہر چیز را اینچنین از خود بہتر و بزرگ باید دانست و السلام
 روزی آنحضرت فرمودند کہ شخصی مرید حضرت قبلہ عالم رضی اللہ تعالیٰ عنہ بود و ویرادر وظیفہ یم
 حظی تام نصیب بود و حضرت قبلہ عالم ویرا فرمودہ بودند کہ بطرف ~~مشرق~~ قطب در فلان
 جا نخواہی رفت اتفاقاً بخلاف فرمان شیخ شخص مذکور ہما نجا ہرفت و آن حظش
 منقطع گشت بلکہ از معمول خود مجہول شد گریان بخدمت شریف رفت فرمودند ترا
 کہ منع کردہ بودم در آنجانب چرا رفتی پس از کرم خود بار دیگر توبہ فرمودند و ویرا حظ در وظیفہ
 زاہد تر از ما سبق حاصل شد باز فرمودند اکنون در آنجانب برو پس ہرفت چہ بیند کہ
 یہاں کہ حظش منقطع منقطع کردہ بود بیمار افتادہ است و بہر نیازی بیان کرد
 کہ آفرین صد آفرین است شیخ ترا کہ مرا از سلب ایمان نگاہداشت و فلان کلمہ
 من مکتوفی اللہ کورۃ نقل جناب حضرت میان صلب مانیک و الہ مدظلہ العالی
 بیان فرمودہ کہ روزی جناب حضرت فیاض عالم رضی اللہ تعالیٰ عنہ در پاکستان شریف

تست بودند و عزیزان دیگر و این نیازمندیم حاضر بود که شخصی سپاهی سرید سلسله
اولییه آمد و بخدمت حضرت رضا قصبه عشق عجیب و عزیز بیان کرد و حضرت
صلب بشوق تمام و ذوق مالا کلام مسموع فرمودند و گاه گاه بعد از آن هم یاد
میفرمودند که در ملک غرب مکانی بود و آنجا عرس بزرگ میشد و مردمان بسیار از هر کنار
آنجا فرایم آمدند یکسال ما چند یاران جوان از سپاهیان هم در آن میلرفته بودیم
و شخصی دهقان که منگوه خود را همراه خود داشت آمده بود زنی صلب حسن و جمال
لطیف الاعتدال شرمگین گل رخسار مست چشم نازنین شیرین گفتار چنانچه فخر
گوید نزد دلبری دلجو دلاراه دلارای بیتی، مایه روی مستکر شکر لبی شیرین ضم،
بر که او را دید دل از دست میزد خلقی کثیر بر شمع جمال وی همچو پروانه نامیسوزیدند بعضی
چران و بعضی نیم جان و هر جا که میرفت و می ایستاد فتنه عظیم برپائی بود که مردمان را
بغروی تماسای نبود و آن شتوخ را بکسی پروائی نه مردمان از باد و کلاهنگاه وی
دل و دین از دست داده مست و بت پرست شدند چنانچه جای گوید نزد
بدان کشور مسلمانان مجوئید، که شتوخ نامسلمان من آنجا است، اتفاقاً از یاران ما جوانی
ماه تابانی اسب سواری سلاحداری اهل جاہی کج کلاهی بلکه فرد جوانی اخوت جانی
سواری چیده دامانی، جهانی کرده حیران و بیجان برفتاری، آنجا که هنگامه بود آمده
پرسید که یاران اینجا چه تماشا است مردمان بیرونی که آنها را از انبوه باندرون آن
غوغا راه نبود و آگاهی از تماشاگاه آن ماه نبود و بیرون گفتند و الله اعلم جوان را
رگ جان جنبید و اشتیاق دیدن آن تماشا بیشتر گردید که ناگاه شخصی از اندرون
آن هنگامه بیرون افتاد از وی کیفیت پرسید وی جواب داد که یک مرغیست و
بزار ما صیاد اما بدارم که در نیاید یعنی کوریست یا پر نازد که هر کس از دیدنش
در فریاد اما بکے ملتفت نمیشود چنانچه فخر گوید بیت، خلق به تست

چون
چون تو بکس نظر نه داری، آتش زدی به عالم زان هم خبرنداری، جوان را جویش آتش
عشق از اندرون شعله زد و عنان انداخته بزور تمام نزدیک آن بلای جان برسید چنانچه
فیر گوید مرده و دله از شورش عشق آن بتم در جان افتاد، وقت آن آمد که از جان و دل
خود بگذریم، جوان چون طلعت زیبای آن جانستان دید از اسپ فر و افتاد و
بیهوش گردید در حال از خاک برخاسته در پای مبارکش افتاد و بوسید جای گویدر
هر که خواهد سوئی آن ترک ستمگر گذرد، واجب آنست که اول قدم از سر گذرد، آن مایه و وقت
پنجابی که داشت گفت هت و بجای سپاهی شورش را ازین واقع پیریشانی روی داد
و آتش غیرت چنانکه باشد در نهاد وی افتاد دست آن مایه و گرفته کرانه و زید و آن
دیوانه هم بدنبال ایشان چون سایه روانه گردید سعدی گوید بیت: زمیدانش خالی نبود
همه وقت پهلوئی اسپش چو پیل و رقیب بتقریب آن آشوب بهر صیقل که داشت
زد و کوب هر چند آن پروانه دیوانه را از شمع جمال محبوب براند پروانه داشت و بزبان حال
میگفت ابیات نه خود را بر آتش بخود میزنم، که زنجیر شوق است در گردنم، مرا بر تلخ حرص
دانی چراست، جوان مست اگر من بختی نداشت، و آنچنان از شرابیکه ساقی
چشمان معشوق در کام جاننش بر خفت مست و بچو کردید که پیوند از هستی جان خود برید
لفظیکه از زبان جانان خود اول بار شنید به اختیار از زبان وی همچون سبق طفلان یا
همچون ذکر گویان بتکرار جهر صادر میگردد و از ذوق کلام آن لب و کام تمام بخود بلکه
خود او شده میرقصید چنانچه مغرب گوید قطعه، چون عکس رخ دوست در آئینه عیان شد،
بر عکس رخ خویش نگارم نگران شد، شیرین لب او تا که بگفتار در آمد، عالم هم پر و لول و شور
فغان شد، سحان الله چه رعنائی و دلربائی است که معشوق از لپرتو انوار ذات
خود در صورت آن آفت جان تجلی نموده که عاشق درستی مشاهده آن از سر هستی جان
و جهان بگذشت و بلسان غیب از دمان آن دلستان تعلیم فنائی و بود بقیه

فرموده که عاشق از سر صدق قبول نموده هر بار میگفت که معنی اش اینست ای هستی
که بسی بسپاهی هستی و در شتو احمد جام فرماید فرزده جمالی معنی ذاتش تجلی کرد به صورت
که نتوان دید به صورت جمال حسن معنی را نعم ما قال من قال فرزند ناوک اندر کمان خود دارد
شاید آن را بهانه در ابرو، القصه تماشا شای حسن و جمال آن لطف الاعتدال که بود مدد
شور و عشق آن جوان جانفشان هزار چندان گردید و هیچ آدمی زاد از انبیا ن نبود که در
بی آنها تماشا کنند و حیران نبود و چون آن دیهقان از آن رسوائی که از اعیان در جهان
نصیب جان وی آمد بزن خود روانه بخانه شد آن جانفشان نیز از میان آن میدان
همچنان جان برکت نهان در پی آن جانستان روان و دوان چنانچه فقیر گوید ابیات
جان بر کف دست خود نهاده و بے حجت و حیل و بهانه آشفت و بیدل و پریشان
می آمده ایم در میان خواهی بکشند خواه نوازند از سر دو شدیم بکرانه چون رقیب بے دید
نزدیک دریا رسید راه کشتی گذاشته بکناره که خالی از مردمان و پیر از نیستان و غیره
بود روان گردید و جائیکه حسب دلخواه به دید ایستاد و تیغی که بحائل خود داشت
بیرون از میان کشید و بکشتن آن شهید شمشیر عشق دست بکشد و ترده
او بگفت تیغ که جامی ز سر خود بگذر من درین غم که مباد از سرم گذرد هر چند که ز نش
منع نمود که این بے تفصیل نیز بجز تقدیر و امکش که بجز صرمان نخواهی دید شاعری گوید
فرزند چه بنارفته باشد ز جهان نیازمندی که بوقت جان سپردن بسرش رسیده باشی
اما شنیده و آن مرد میدان رضائی را به تیغ قضائی بعمل گردانید دیگری گوید بیت
ما عاشق کشته شدن اعتبار ماست شمشیر عشق تیز ز سنگ مزار ماست
و از کینه که در سینه کمین و خود داشت بند بند اعضای وی از هم جدا سافت و در جامه
افکند و محکم بسته بدریا انداخت و روان شدند چنانچه فقیر گوید فرزند فورم آن عاشق
که از شمشیر عشق کشته شد و در میرفت از میان جامی گوید فرزند

به خوشوقت شهیدان حراق بود که باری و رفتند ازین داغ جگر سوز برستند، سعدی گوید اینها
مده تا توانی درین جنگ پشت، که زنده است سعدی چه عشقش بکشت، اگر عاشق
اموض، بکشتن فرج یابی از سوختن، ^{بیشک} چه نبسته است بر سر یلاک، بدست دلا
خوشر یلاک، ممکن گریه بر گور مقتول دوست، بر و خوری کن که مقبول اوست، و آن
محبوب بیچاره بادل صد یاره مهر صبر و سکوت بردمان نهاده دل و جان از دست
داده در کوره امتحان عشق اعتاده از معشوقی رمیده بعاشقی رسیده لاچار در پی رقیب
به نصیب روان گردیده چنانکه فخر گوید بیت جانفدائی عشق را معشوق عاشق همیشه
عاشق از معشوق باشد جانفدائی عاشقی، مولانا گوید مثنوی، هر که عاشق دیدیش
معشوق دان، که به نسبت هست هم این و هم آن، تشنگان گراب جویند از جهان
آب هم جوید بعالم تشنگان، پیلان را دبران جسته بجان، جمله معشوقان شکار عاشقان
، هیچ عاشق فرد نباشد و همل جو، که نه معشوقش بود جویائی او، الغرض از اینجا آمده به کشتی بحر
مردمان بسیار سوار شدند چون کشتی در میان دریا آمد بتقدیر الهی غرق شدن گرفت
ملاحان بیچاره نیز از یار چاره نمودند سودی نداشت فریاد از نهاد خلق بر می آمد ملاحان
گفتند ای مردمان بیشک کسی در میان سما گناهی عظیم کرده است که از مثنوی آن این واقع
پیش آمده زود بگوئید و بدرگاه خدا تعالی استغفار و معذرت بنمایید شاید که بکرم و عفو او سبحان
تعالی استخلاص ازین استهلاک رو نماید اما که نگفت که من چنین یا چندان کرده ام نزدیک بود
که کشتی غرق شود که آن مجروح تیغ قضا که معشوقه آن مرد میدان رضا بود مرثیه خود را گفت که
خاموش نشستم، چرا گوی که بیگناهی را قتل نموده بدریا انداخته ام تا چندین مخلوق دیگر
بشوی عمل تو زیان نشود بمجرّد شنیدن او از دلاری یار خود آن مقتول خنجر عشق و بلا
و آن خواص عمیق غنا و بقا سر از آب دریا بر آورد و بکشتی برآمد و نزد کشکان خنجر
تسلیم را، هر زمان از غیب جان دیگر است، و هر دو عاشق و معشوق دست

بدست یکدیگر گرفته خود را بریانداختند و بفرغ رفتند و باز نشان ایشان کسی نیافت
 و کشتی سلامت بسا حل رسید و قصه ایشان منتشر بجا آمد و دید این فقیر گوید غزل
 یاران که بوده اند ندانم کجا شدند از زبان خود رسیده بخود آشنا شدند اول به تیغ عشق
 ز جانها فنا شدند بعد از فتنای فولش بملک بقا شدند سر بازی است در پی جانان
 طریق عشق سر داده اند و از همه اهل و فاش شدند در راه عشق خجسته نو تر نیز خورده اند
 از غیب جان یافته غائب ز ما شدند عبدالحلیم چاره جان بازی است و بس
 دیدی که جان باز بعشقش پیرا شدند نقل و آن حضرت فیاض عالم رضی الله تعالی عنه
 قصه دیگر عاشق مجاز میفرمودند که برای تحصیل علم در دلی رفته بودم درویشی هم در آنجا
 سبق میخواند و از خانه شخصی هر دو وقت نان آورده می خورد روزی قضا را نظر
 درویش برد و دختر آن شخص اعتاد بعد دل ایر محبت وی شد و روز بروز از در دو
 سوز آن بے آرام و بخورد و آشام میبود چونکه هر صبح و شام بر در آن گل اندام
 رفته هر گاه که اتفاق ملاقات آن می اعتاد با وی بمحکام میسر اما وی پروائی آن
 نداشت و با همصیبتان خود که در آن محله بودند بخانه دیگر که متصل آبادانی او شان بود
 هر روز بچرخ میسر پید از آنجا که درویش از آتش عشق و تیر فراق سوخته و دوخته بود
 فراغت را غنیمت دانست بر در آن دلبستان بهما شتاب رفته و بے تحاشا رو بروی
 آن گلچهره کان فاش بگفت که ای جانستان اگر تو پروائی این جانفشان نداری من
 هم پروائی جان خود ندارم یا بمن همکنار شتو ورنه زیر میخورم و جان می سپارم وی از انکار
 گفتی که من اینکار نمیکنم فواه بپیر فواه سر خود بگیر آن بیقرار لاچار از اندوه بیکنار همان زمان
 یک کف دست سم الفار بخلق فرو برد و نه مردی و نه روزی همچنان میکرد و دختر آن
 همقرانش نیز آنشوخ را اکثر ترغیب اینکار میدادند که بیچاره زیر خوار سخت لاچار
 است ترا پی شود که با وی یکبار همکنار شتوی اما بخیال هم نیاورد چون چند روز برین

ایضا
 قصه
 عشق مجاز

مستال گذشت روزی دخترگان محبوسه او را در غلانیده بهم بخل شدن با وی آماده
ساختند چون برخاست درویش گفت جامه از میان دورکن وی همچنان کرد و برود
بهم بخل شدند بعد از آن درویش ز صحت خود را از انبیا بیرون برد و بجای خود آمده همان
زمان بمرد چون حضرت صاحب این حکایت تمام کرد شخصی عرصه عرض داشت کرد که قبل از این
چیز است آنکه هر روز یک کف دست سم الفار می خورد و نمی مرد پس سبب مردن او آنست
چه باشد فرمودند شعله آتش عشق که سخت غالب از لایم آتشها است در اندرون
وی زبانه می زد و خوردن زیر او را مؤثر نمیگشت چون بعد از وصل که بمنزل آلبست آتش
او فرو نشست زیر خوردن چند روزه ویرا یکدم هلاک گردانید مولانا روم فرماید
مثنوی عشق از اول حیران بود تا گریز دیگر بیرون بود تو بیک خواری گریزانی عشق
تو بجز نامی چه میدانی ز عشق عشقها کز پئے رنگ بود عشق نبود عاقبت تنگ بود
و زانکه آن مس زران دود آمده است ظاهرش نور اندرون دود آمده است چون بخورد
نور و شود پیدادخان بفسد عشق مجازی آن زمان عشق بر مرده نباشد پائیدار
عشق را بر حق برقیوم دار عاشق ضح خدا با فر بود عاشق مصنوع او کافر بود
نقل برادر م کلان حقیقی میان محمد سلیم بیان نماید که یکبار این کتبه بین و میان دلاوردین
قوم سده طارکا بخد مت انقیاض عالم رضی الله تعالی عنه در تو گیره شریف مشرف
شدیم و در حجره میان نامدار فقیر پیش معرکه درویشان از فاقه شب که در راه گذارده
بودیم شکوه می نمودیم که در آن شب ملان مسجد بر دور است نانک نور که بشب از
قریه گدا کرده حاصل کنند داده بود و آنحضرت از بیرون در آن می نشیندند ناگاه
اندر آمدند و بنشستند و فرمودند چه میگوئید باز از سر نو بهمان غنویم متبسم شده
بخوش طبعی فرمودند که ملان خطا کرده چه حق شما که دو تن بودید بردی دو نانک بود
وی شما را یک زیاده داده است از و چرا بر نمیستوید بعد نصیحت فرمودند که

از کسی شکوه نباید نمود و معطلی حقیقی ذات حق را باید دانست و در فاقه صبر باید کرد که از
صبر هیچ عملی بهتر نیست و آنچه از صبر حاصل شود از هیچ عملی حاصل نشود و بعد از نور
صداقت نکردند که بوقت طالب علمی در بدلی شریف علم میخواندم و یکبار از آنجا بخانه
آمده بودم و حضرت جد بزرگوار رضی الله تعالی عنه مرا از پاده از دو سته روز بخانه ماندن
نمادندی بدستور مذکور باز بدلی روانه شدم و قحط سالی عظیم بود در راه دوسه روز
سراپایه از خوردنی میسر نشد و سوال کردن عادت من نبود از گرسنگی طاقت در بدنم نماند
بجز شدت اعتنان و خیزان در مسجد موضع فریه کوچه چوستانی رسیدم آنجا بگوشه
غلطیدم و چنان بی هووش شده بودم که رمقی از جان مانده بود و نزدیک آن مسجد غدیری
بود پیر از آب خواستم که اگر غدیری آب نوشیده شود طاقت ادای نماز حاصل آید اما کسی
را نگفتم که مرا آب آورده بنوشانند و نه کسی مرا پیر سید لاچار برخواست و توانا شده بعد
خیله خود را بغدیر مذکور برساندم و آب نوشیدم بعد از آنکه نماز بگذارد و سرور و
پوشیده دراز شدم که ناگهان فقیری حالبوش آمده مرا بگفت که ای درویش ترانان میر
نده است گفتم خبری مرا یکینم نان کلان که در بندش من گویند سخت درشت
از اردنا پذیرد از جنس باجری و جو و نخود و غیره که از گدای حاصل کرده برد بداد مرا طاقت
بر خاستن نبود پیر همان بیست بحرص تمام همچو آب بخوردم که آب بهم یاد نه کردم بعد از آن
مرا حق سبحانه و تعالی از نتایج آن صبر که کرده بودم پیشتر بهر جا که میرفتم نانهای مکلف و
خدمت پیر انواع میسر گردانید و تا الحال در تنزاید است الحمد لله علی ذلک نقل و هم آن
حضرت فیاض عالم رضی الله تعالی عنه میفرمودند و قتی که قبل از رفتن بدلی در شهر بهاولپور
برای القاب علم رفته بودم میان فتح الدین باغبان بهمره من برد و در آنجا بحسب رفتم
و آنجا رسمی بود هر چند آدمی مسافر که در مسجد بیایند یک از میستان همچو بانگ نماز منادی
میکرد تا آنجا که نماند برائی ایشان آوردندی بنا بر قاعده مذکور بهمره من برد و

وقت منادی میکرد تا از اینجای حاصل میشد بر دو میخوردیم روزی مرا گفت که من هر روز از میکنم و وقت
بهم میخورم امروز تو هم منادی کن گفتم من اینچنین بگرز خواهم کرد اگر خدا بفرماید خواهم فرود
ورنه بفر خواهم کردی از غصه منادی نکرد بر دو گرسنه خفتیم چون بغاقت نتوانست نمود دوم شب
خود بخود منادی شروع کرد و ما همچنان آواز کردن گرفت پس بعد از چند روز ما را جمعیت و ظیفه
نان حاصل شد و تکلیف بر خاست ثقل یکبار آنحضرت عنیا فعالم رضی الله تعالی عنه بعرض
صفه خواجه عزیز الدین گنجشکر رضی الله تعالی عنه تشریف آورده بودند چون مردمان دامن ولایت
دیدند فرمودند که مردمان دامن با سخت دل و قوی میباشند بعد از مسم شده فرمودند که مرا از
جنس این مردمان دیشب می آید چه بوقتیکه در بها و لپور علم میخواندم جوانی از قوم افغان
دامان آمده بود و از من سبق میکرد روزی مرا بخارتپ شده بود و دراز شده بودم
جوان گفت که مرا سبق بده من عذر کردم بغضب در آمد و مرا طمانی سخت چنان زد
که بهوش شدم چون بهوش آمدم لایار برخاستم و سبق دادم و هیچ نگفتم و صبر کردم
روز دیگر استاذ صلب ما از سبب بر آن جوان رنجیده شد و از مکتب برانند بعد از آن
این حکایت فرمودند که چون مردمان دامن مرا بنظری آیند نهان طمانی یاد می آید سجان الله
که حق تعالی در ذات شریف آنفیا فعالم رضی الله تعالی عنه از وقت ابتدا اینچنین
اوصاف یعنی خلق و صبر و حلم و توکل و تسلیم پیدا کرده بود و در وقت انتها و کمال
ایشان چه تعریف گفته و نوشته آید الحق حق گفته است آنکه گفته و رفت او را
میان همی خدا ماند خدا را فقر ادا اتم هو الله اینست ثقل فقیر کاتب حروف از ابتدا
در فرد سالی بجهت حصول محبت الهی عزاسمه که مقصود از خلقت انسان است
در طلب مرشد میبودم و اشتیاق بیعت به دست حضرت مولوی صلب مولانا غلام
محی الدین قصوری نقشبندی صلب تخف رسولیه علیه الرحمة بی میباشتم اما اتفاق نمی

حضرت

افتاد حتی که عمر بپانزده سالگی رسید اتفاقاً روزی از میان نور جمال صلب که مرید آن
رضی الله عنه بود ششم تعریف ایشان شنیدم که محدث خلق عظیم و کان کرم عمیم اند و باغنی
و فقیر نیکسان بلکه بغیران نهایت مهربان و همواره در بحر شهود محو و مستغرق میمانند بمجود
استماع این الفاظ بوی محبت بمشام جان این ناتوان رسید و بر عرس شریف بهشتی حضرت
نواج کجشکر چشتی رضی الله تعالی عنه رفتم چون چشم بنده از دور بر طلعت مبارک نورانی
آنحضرت که از نور سبحانی همهچیز نورشید آسمانی تابان و درخشان بود افتاد بصد دل الهی
شدم و اندرون مسجد بارگاه حضرت کعبه شکر بعد از نماز شام بشب پنجم ماه محرم الحرام
فی ۱۲۴۱ یکبار از دو صد و هفتاد و شش یجری دست بیعت بدست حق پرست
آنفیاض عالم چراغ الله رضی الله تعالی عنه دادم و یکی از حلقه بگوشان سگان آستان
عرش آشیان وی گشتم عرق گوید غزل، یستم بنگاهی برد جانانه چنین باید،
یکبار خرابم کردو پیمان چنین باید، بیرون و درون من شد صورت او پید، در صفة کفرستان
بنحانه چنین باید، ازو کم دوئی رستم باو دست پیوستم، من بنده او یستم دیوانه چنین باید،
مست از می تو صدم با یار بچسیدم، خود را همه او دیدم مستانه چنین باید، من میخندم،
در قفن جگر عرق میگیرم و میخندم، در خواب فدا رفتم احسانه چنین باید، لعل این
فقیر چون اول بار بعد از بیعت پس از مدت سته سال و نه ماه بحضور آنفیاض عالم
رضی الله تعالی عنه سمت نگیرد شریف بنا بر زیارت روانه شدم ماه مبارک رمضان بود
چون از موضع چاویکا پیشتر شدم از رفتن مانده شدم از خامگی خویشتن بدل گفتم
اگر حضرت پیر من از حال من آگاه اند چه باشد که سواری آمده مرا بقدری مسافت
سوار کند بمجود این خطره ناگاه بند و سواری از پس من پدیدار شد چون نزدیک رسید گفتم
ای درویش از کجایم آئی و کجا میروی جوابش گفتم باز گفتم تو مانده باشی بیا سوار
نشو خاموش شدم از اسب مادی خرد آمد و گفتم سوار شو سوار شدم چون

بقدر یک گروه مساعدت بوده باشد توانا شدم و در دل کردم که پیاده رفتن بسوی پیر مرشد
خود عبادت است چرا از چنین سعادت محروم باشم از اسب مادی فرود آمده حواله افش
نمودم و روانه شدم القصد بعد از نماز شام بحضور رسیدم و آنقضا ضیاء عالم رضی الله تعالی عنه بعد
خروج نماز از مسجد مبارک بیرون آمدم بشریف پای بوسی مشرف شدم فرمودند بنشین و خورد
بدولتخانه تشریف بردند ملول دار در حجره میان نظام الدین بنشستم و بدل گذرانیدم که بشاید
حضرت صلب مرا نمی شناسد بعد از یک لحظه بر در حجره آمدند و باوازی بلند بخواندند که عیان
فقیر بیا بیرون بنشین پس بیرون آمدم بخدمت نشستم فرمودند چنان ندانی که ترا نشناخته ام
بضرورت بخانه رفته بودم و ترا شناخته ام که نام تو عبدالحلیم و مقام تو فلان است و در فلان
مقام بامام ملاقات کرده بودی چه بوقت بیعت از نام و مقام سکونت و خواندن کدام کتاب
از بنده پرسیده بودند و در آن ایام کتاب زینبی میخواندم و در میان مدت سه سال و نه ماه که
مذکور شد بعزت حوادث روزگار بغیر از قد صیوسی یکبار به کلمه کلام بهجوم مردمان عریض
بهشتی زیاده نشده بود چون اینچنین تسلی فرمودند بجمعیت خاطر خوش گشتم و تا سال هنوز
از آن خام ضیا لهای خود شرمندم ام چه مولنا روم فرمایید بیت که به پیش زادن تو سالها
دیدم بودند ترا در سالها رفتل روزی آنحضرت ضیاء عالم رضی الله تعالی عنه از شخصی که بخانه
مجدوبی که مرشد او بود میماند پرسیدند که خانه ات کجاست آن شخص عرض کرد که صاحبان بجز
صباخی خانه ام نیست و اشاره بطرف مرشد خود کرد حضرت صلب متبسم شده ب خطاب
آن شخص این بیت فرمودند بیت بی بندی آیین تیری بند باندی تیری و الیاندی خلق بگوش آیین
تیری ابتر لون لون و یکله سجن گهر پیکر که خانه بدوش آیین
کجه ستاب نه ریایه لیدی تیر سیری لون و یکله خاموش آیین
نال مہر دی فیض لون یاد کرو تیری شفقت کلین کیون خاموش آیین
العرض بعد از اندک مدت شخص مذکور بزرنی شیفته و زلفه شده و خلق بگوش یعنی

علام آن شد و آن نیز مبتلا می وی گشت پس بر دو ادا بخاکریخت جابجای رفتند و خانه
بدو مثل شیرین و کسی آنها را بجای ماندن نغیداد اکثر آلام بعد از مدتی در میان آنها جدائی
افتاد انگاه شخص مذکور خاموش گشت چنانچه چار پنج سال کسی نشنید که بلفظی تکلم
نموده باشد و همیشه ساکت می ماند تا که بمرد الحاصل آنحضرت رارضی الله تعالی کند چنان
گشت حقیقی در مرتبه صحو میبود که چندین معامل که بآن شخص شدنی بود در پرده عبارت یک
رباعی هندی تمام بوضاحت بیان فرمودند فهم من فهم نقل در خلق و تحمل کمال آنحضرت عنایض
عالم رضی الله تعالی عنه که روزی فقیر کاتب حروف و چند عزیزان دیگر بعد از نماز شام الدرون
بنگاه شریف آنحضرت آنحضرت افروخته بخدمت نشسته بودیم و میان قطب الدین قبولوی
با آنحضرت از هر باب سوال میسوزید و جواب با صواب میشنود از شام تا عشاء بنوعی سوال
میسود ما هم از بسیاری حکایات او تنگدل و ترسناک میبودیم که بحضور اینچنین شیخ
گفتگو از هر باب نمودن بعید از ادب مینماید و یکی از سوالات او اینست که گفت صاحبها
عاشقان مجازی چنانچه را بنحوا و بیرو غیره مانند ایشانرا چه حال بود در جواب فرمودند که از
کیفیت احوال آنچها و بیرون خودی واقف نیستم مگر از حال مجنون که شبی او را لیلی عمیراد خود
بدست آمده بود و پاک بماندند انگاه فرمودند که شیخ سعدی علیه الرحمة در گلستان
میفرماید که یکی را از علماء پرسیدند که کسی باما بیروعی در خلوة نشسته و در بابت و رقیبان
ظفنة نفس طالب و شهوة غلب پیچ باشد که بقوت پیرنگاری بسلاصت ماند گفت از
میر و یان بسلاصت ماندند از بدگویان انتهی چون روز شد بخدمت حضرت راضی فرغت
حاصل شد از گفتگویی دوشنبه عرضداشت کردیم که فیاضا عجب تحمل ذات شریف است
که ذره در رخش و تنگدل نشده اند و ماهی پیرایشان خاطر و حیران میشدیم فرمودند معراج
عارف که بر بخندنگ آبست هنوز روز دوم معراج حضرت فرمودند بوقت روانگی دست
بسته عرض کردیم که صاحب این کتیرین را از توبه قلبی خود فراموش نگویند ساخت هر دو دست

بسته من بنابر دست حق پرست خود گرفته تبسم شده فرمودند علی اگر من ترا یاد ننمایم
ترا چه مقدر است که یاد کنی انگاه فرمودند من امان الله واندرون بنگلم شریف داخل شدند
و این آبیات خوانان روانه شدم آبیات گرفته ساعری از دست مستی، تعالی الله و
و چه دستی، بقی چون تو چرا در پرده باشی، مگر از شرم چون من بت پرستی نقل در
خدمت و فرمانبرداری پیر مرشد خود که یکبار آنحضرت فیاض عالم رضى الله تعالی عنه نیازمند کاتب
را بنقل نمودن کتاب اصول مسیحی بفصول خواستی شرح اصول الشناستی امر فرمودند و کتاب منقول
عند باریک خط و در آورده پیچیده نوشته بود که عبارت نقل بخوبی خوانده از من نمیشد چون بخانه
آمدیم یک آنکه والدین مرا بکار صعب دینوی مشغول نمودند و دیگر بسبب در آوردگی و پیچیدگی
کتابت وی دانستم که از من نوشته نمیشود بنا برین بهواره غناک و پریشان میبودم و گاه
گاهی گریه می نمودم که مبادا که دیری اعتقال امر حضور موجب بد بختی من باشد چون دو
ماه بر نیمه نوال گذشت لاجرا مستغاثی بجناب حضرت راضی بوده شروع بنوشتن شدم از
برکت کرامت و توفیق آنحضرت چنان محاوره در نوشتن خواند پیدا شد که بفرغت مدام
و سهولت تمام در اندک ایام بالنصرا امجا میدجول کشیده و مجلد کنانیده بعز پائین
رسیده حاضر ساختم حضرت صلاب بمجد دیدن کتاب متعجب شدند و پرسیدند که خود
نوشتی یا از کسی نویسانی عرض کردم که منافع بتوجه ذات شریف بدست خود نوشتن
ن نوشته ام فرمودند مرا امید از پیچیدگی خط وی نبود که توانی نوشتن اما عجب خدمت
بجا آوردی انگاه در باره این کمتر من چندان خوشدل شدند و دعائی فرمودند که در
تخریر نیاید و بار بار میفرمودند که حق تبارک و تعالی و خواجگان چیست ترا همچنین
بعنائیت آرایند که تو کتاب را آراسته نمودی و باز باز بروی نیازمند میدیدند و
اینچنین ما میفرمودند و حال آنکه من شرمند بودم که بغیر از توبه ایشان از من حرفی
نوشته نشده و اکنون تا ایندم متاسفم چه مرا اگر از ان امواج بحر عنایت و سیلاب

ابریدایت اطلاعی بودی تمام کتاب را بطلا مطرا غوره قدم از سر مسافت حافر کردی
 الغرض تا حال بقیین کنال میدانم که هر چه عنایت بر احوال بنده مبذول فرموده اند همه از
 خوشدلی آنروز است قطعه ملک عاشقی و گنج طرب هر چه دارم زمین حمت اوست
 گر من آوده دامنم چه عجب همه عالم گواه عصمت اوست نقل روزی
 این نیازمند و چند کس از درویشان بخدمت آنحضرة فیاض عالم رضی الله تعالی عنه
 در موضع بدطلی و آن حاضر شدیم و هر چه پشته نائی یزیم بر داشتند بردیم و
 موسم سرما بود بوقت شب در گوشه مسجد از آن یزیم آتش افروخته نشسته بودیم
 و خود هم بگوشه دیگر بر چهارپائی نشسته بودند فرمودند هر کس بهر کاری که کند
 برای خود کند زیرا که اگر نفع از آن کار بغیر از ثواب آن باینکس عاید گردد و اگر
 خود از آن نفع گیرد معلوم است چه شما یزیم برای ما آورده بودید ثواب آن
 هم بشمار سید و خود هم از آن نفع گرفته اید پس شما را ثواب و تمتع هر دو حاصل شد
 و نیز عادت این گترین میبود که هر بار که بخدمت مشرف میشدم شعری از
 سر نو تصنیف کرده یا خود میبردیم که آنحضرت رضی الله تعالی عنه فرمودند
 میفرمودند و پسند می نمودند و آن شب نزدیک سحر من شعر بندای بنام دُطولا بکیه خود
 داشتم با امید آنکه خدا تعالی وقت سبب سازد که مسموع آنجناب برده باشد
 بهمان زمان فرمودند هر چه نو تصنیف کرده آوردی بهمین وقت بخوان پس از کیه
 بر آورده شروع کردم به الف آمیان دُطولا اکیه بی بدائی ایسه عشق تشاڈے سینے چاه بھر کائی
 دکھ در بھر دے میری جان جلائی دُطولا آمل مینون جنده گھول گھمائی بجے بلکه گیان سو نہ تیری بلکه
 تن بال مو اتے یں بیٹھون ملکہ میرا تن من صدقہ کدی آہن ولکہ دُطولا پھیر بہا یں بکھواری رکے
 تے تشا ہی دق دل طلب اساڈے ایہو تین سکن نت بہر و تشاڈے آپے لا محبتان
 بہر بہر دوراڈے دُطولا ایہ کی لکھیا وچ بھا اساڈے نے تھر محبت دل چاہے میری

دیده و وصل اهل داد و طلب و امینون سیری و ربه و چه و چاله نهی تیری میری و سوره سی سو کلماتی چند در دزدان گیری
چون دین رباعی رابع بخوانم فرمودند باز بخوان مکرر خواندم پس چون سحر و تمام کرم میان تاج دین درویش
که اکثر خدمت آنحضرت رضی سماع مینمود فرمودند که پیش ما که از استعار عبید الله سماع میکنی آنرا بگذارد
این سحر و رابگیر و یاد نموده ما را بخوانند بپاشی که از آنها نهایت عمده و بافتوق و ذوق اند میان تاج دین
آن او را قی از من بگیرفت و با خود داشت الغرض چون در آن ایام که این احقر الانام از مصائب عشق
جگر خوار و بار فراق یار و سرزنش اغیار در غم و الم میبود بوقت فجر بعد از ادای صلوٰه و وظیفه بامر محبت که
که عادت قدیمه آنحضرت رضی بود نزد خود خواندند و فرمودند که بد دل نشوی که بدنامی نائی در عشق فخر عشاق
است انگاه شخصی دهقان آمده پائینوس آنحضرت شده و بنشست از وی استفسار احوال آن
نمودند وی شکایت ظلم کارداران نواب بهادریخان آغاز نهاد و سخن بجائی رسانید که غریب نواز
مردمان این ملک از کمال ظلم و تعدی غنا فی الله شده اند حضرت صاحب چشم تلقین بطرف این مسکین
حزین دیده متبسم شدند باز سخن وی بجای آمد که صاحب چهره رسید بلکه بلا مکان رسیده اند باز ذات
شریف همچنان متبسم شده باین ضعیف خیف ملتفت شدند و دانستم که این از کمال القوت
آنحضرت است که از زبان چنین دهقان تلقین باین پریشان رسانیده اند که جوهر و جلال
خلق و فراق محبوب و مصائب عشق بمرتبه غنا فی الله رسانند و بنهایت لامکان گردانند
انگاه این غزل از زبان این فقیر سرود شد غزل جانابا که دوره ناکامی آمده است
که نشان من ز دور رسیده نامی آمده است بیگانه تر سپر انشوم از خرد تمام بکمال خود چون آن ماه
بتامی آمده است سلطان عشق آمد و عقلم بشد روان جان پایی بوس تختش بسلامی آمده است
نزدیک شد که من بغنا فی الله می رسم بهر لامکان عروج ز ناکامی آمده است بد دل مشغول محنت عشق ای
رسیده بخت کز وصل یار مرده بغر جایی آمده است اذ گرو با و ذلت و رسوائی جهان بگذره غم مخور که
با کرامی آمده است از تنگ و نام و عزت چو گذشتی ای حکیم جان باز شو که وقت سر انجام آمده است
لعل رونوی آنحضرت عنایت عالم رضی الله تعالی عنه در بنحله شریف خود نشسته بودند

و سحر فی دویر طایفه پندی پرورد و سوز تصنیف این فقیر کا تجرّوت اذا حمد دین نغایم دوز که
نهایت خوش آواز بود شنیدند و خوشوقت شدند بجهت چون مردمان بیرون رفتند این نیازمند
را بخواندند و فرمودند که از دیر بر آمدن مقصود تنگ نباید شد و بیدل نباید بود و در خود حوصله پیدا
باید کرد و نگاه فقرات شریعت کشادند و ورق بوق گردانیده برین بیت انگشت مبارک
نهادند و پیش نیازمند کردند بیت این بود بیت آب کم جو تشنگی آور بدست تا بچو شد آب
از بالا و پست بعد نصیحت فرمودند که در هر کلمه کلام زبان را موافق شریعت باید داشت
و از نام شروع محفوظ باید ساخت و برین اثنا بنده عرض داشت کرد که آمنا و صدقنا آری
حضرت سید مهمل شاه صلب را ازین سبب علما ظواهر چنین و چنین گفته اند فرمودند حضرت
مهمل شاه صلب بر عین شریعت بود و کسیکه بر ایشان حرفی گرفته از نادانی خود گفته است
باز بنده عرض کرد که غیاضا با فواہ عام است که از شاه صلب موصوف حضرت شیخ عنایت
اللہ صلب قادری قدس اللہ اسرارها فقیری غصب کرده بود این سخن راست است یا نه
فرمودند فقیری غصب نمودن کاری مشکل نیست چه دل فقیر را از یاد حق سبحانه گردانیده
بدنیا مشغول کردن است لعل روزی از درویشی که مریدان غیاض عالم رضی اللہ تعالیٰ عنہ بود و
صلب حالات و واردات بود آن حضرت رو بروی خود در حق خود از وی کلمات ناسزا شنیدند
خاموش و مخموم گشتند بعد بضرورت سوار بر ابراه بموضع شدند نیازمند همراه بود عرض داشت
کرد که غیاضا سبب چه بود که از اینچنین درویش اینچنین کلمات بظهور آمده اند فرمودند
که نفس من ازین درویش خوش گشته بود حق تعالی بجهت تنبیه نفس من از وی کلمات نالایق
بظهور رسانید و ابغنا باز از درویشی دیگریم اینچنین معامله بوقرّح آمد غناک شد و بودند باز
نیازمند همچنان عرض کرد فرمودند که در زمان ما ضمیمه ایخان سلف طالبان زاد و از ده سال در صاوت
نمودن کلّو استخجا میداشتند نگاه توبه میفرمودند و این تقصیر در وجود ما است که از آشنایان
اینچنین مردم را اگر قدری ذوق محبت الهی برسد دعوی فرعون نمائند سبحان اللہ که کسر نفسی

آنحضرت چراغ الله برهه تعالى عنه مجدی بود که زلات و بهفوات مریدان خود را بتقصیرات
نفس خود مشوب داشتی ثقل است که روزی آنفیاض عالم رضی الله تعالی عنه این دنیا را
را با وائل حال بمطالع لوائح شریف امر فرمودند در خلوة رفتن و چند سطور مطالع نموده باز
آمده عرض نمودم که فیاضا بر حاشیه کتاب یک مسئله عجب دیده ام که شارح مینویسد که
شیطان در بازار و کوچه های گرد و کسی که گوید من اینکار کردم و من این عمل نمودم شیطان
گوید آنت آنت آنت آنت فرمودند ازین سبب بعضی بزرگان سلف خود را با لفظ ایشان
تغییر فرموده اند باز فرمودند که این لفظ هم اندرین زمانه نوعی از خود نمائی است و اصل درین
کار آنست که چون اینکس دل خود را از خودی خود نگاه داشته باشد همواره ازین معنی
آگاه بوده باشد بوقت تکلم از تعبیر من و تو چه خلل زاید بعد فرمودند بیت
ای بسا نا آورده است ثنا بگفت جان شان بایان است ثنا است جفت بعد از آن
فرمودند که در یاد حق سبحانه و تعالی چنان سعی بلیغ باید نمود که یکدم از ذکر و فکر و مراقبه
خالی نباید بود و در هر آن ویر لمحه چه در بیداری و چه در خواب و چه در عطا و چه در بلا غافل
از وی نباید شد و این ابیات بر لفظ مبارک رانندند ابیات ذکر گو ذکر تا اثر احسان است
زندگی دل ز ذکر بیزدان است بهر آنکو غافل از وی یکزمان است در اندام کافر است
اما نهان است به کفر باشد از خدا غافل شدن بهر لباس دینوی مائل شدن
و هم فرمودند که بوقت ذکر کردن چنان معلوم کنند که از هر بن موی من ذکر میشود و هم فرمودند
از هر عمل که کند هیچ نسبت بخود نهند و درین معنی ثقل فرمودند که مریدی سید الطائفة
حضرت شیخ جنید بغدادی قدس سره بر آستانه پیر خود بیست سال ذکر چهار
کلمه طیب کرده بود روزی در اثنا کلام نسبت ذکر بخود کرد که من بیست سال
ذکر کرده ام حضرت جنید فرمود که برو کار از سر نو بگیر و هم فرمودند ذکر را باید
که خود را در مذکر گم نماید چنانکه از خود هیچ نشان در خود نبیند و لا تذکر الله

غیر اللہ معلوم نماید و هم فرمودند که بوقت گفتن کلمه لا اله الا الله تصور کنند که من نیم و چون گوید
الا الله خیال کنند که او هست که مقصود او بخوب طور بر آید و هم فرمودند که چون ذکر بندگی هر
یا خفی بنشیند با وضو باشد و اگر در میان ذکر کردن ویرا حدیث رسید باز وضو نکند و اگر داند
که چیزی از ذوق و شوق که در ذکر مییابد کم میشود وضو نکند و بهمان قعده ذکر باشد
و در ذکر هر چنان تاکید می نمودند که یکبار این نیازمند بخدمت رفته عرض نمود که
قبله ذکر خفی من بر ذکر هر غالب آمده و از من هر کرده نمیشود و پیش ازین در هشت
پاس دو وقت هر میکردم فرمودند برو پنجوقت بعد از ادائی هر نماز هر میکن پس بخانه
آموم و پنجوقت هر میکردم و هم فرمودند که سالک را وقتی از اوقات که در آن بحق
مشغول شدن و وظیفه او باشد کال فرض باید دانست و ناغہ نباید کرد و در الوقت
براعی او هر روز فیضان الهی نازل و وارد میشود بعده مکاتبت فرمودند که درویش بعد
از ادائی سنت نماز فجر هر روز بمراقبه خود مشغول بودی چه از حق سبحان و تعالی وقت
فیض برای او مقرر بود چون تکبیر برای جماعت فرض شدی آن درویش بر همان ہیئت
نشسته ماندی و برخاسته نمازیان ویرا براعی جماعت آگاه گردانیدندی و ملامت
کردندی که اینچه فقر است که تکبیر و جماعت بر نمیخیزد چون او را ازان احوال
پیون آوردندی درویش برخاسته و این لفظ بزیان آوردی سبحان اللہ زهی
رفیقان محمدی که از بارگاه به یارگاه می آرند بعده فرمودند هر وقتیکه سالک را
در وظیفه قدری ذوق حاصل شود بسبب فرد در تزیاد آن سعی بلیغ نماید و اگر
در الوقت سعی نه کند و وقت از دست دهد حق سبحان و تعالی آن بنده را باز آن
ذوق عطا نفرماید چه نعمت ما را قدر ندانسته است و اگر بر تقدیر آن ذوق
بوقت وظیفه ویرا حاصل نشود آن قدر نشسته خواه خواه مشغول باشد و
ناغہ نه نکند که حق تعالی باز به مراد خود عجز و نیاز آن بنده که از وی مطلوب

است دیده ذوق جدید عطا فرماید انگاه فرمودند اگر در خانه کس است یک حرف
بس است و هم آنحضرت رضی الله تعالی عنه میفرمودند طالب را که اگر تعلقی داشته
باشد و از کار باز دنیاوی فارغ نباشد بعبادت معبود یکله اینکس را نعمت ایمان
و عقل عطا فرموده است و صحت وجود و حواس و اعضا و طاقت و قدرت انعام
کرده از جمله بهشت پاس شبها روز یکپاس برای او تعالی مقرر نموده باشد و در آن بیدار
او سجاده و تعالی مشغول بوده باشد و ناعنه نکند و بهفت پاس بکار کسب خود
پروازد چون اینکس این طریق محکم گیرد امید اغلب آنست که حق سبحانه اینکس
را بمهر باطنی خود چنان بخود کشد که جمیع اوقات او را بباد خود صرف نماید و بمطلب
اعلی که مقصود است غایز گرداند و هم فرمودند مرد را باید که از زن نیز کم نباشد
چیز زنان با وجود دوسه سبب عی پر آب که برداشته میروند و بایکدیگر حکایات از پیر
دفع میکنند و همگی توجیه دل خود را مصروف در کار خود دارند و هم فرمودند که روزه صوری
است و روزه معنوی صوری چنانکه مشهور است اما در آن و بال شهره طالب است
و معنوی آنکه بظاهر روزه دار نباشد اما قلت اکل و شرب نماید تا بفوائد روزه نایل
گردد و شهره هم نباشد و هم فرمودند که زمانه بسا بدتر آمده است اندرین زمانه اگر
کسی خوابی فروغ بیند خود را یکی از اولیا پندارد و هم فرمودند اگر کسی اندرین زمانه
پنجوقت نماز جماعت بگذارد و از لقمه حرام و مشتبه پیریزد و از محرمات و کبائر دور
باشد درجه اولیا سلف یابد و هم فرمودند که سیده مومن جای خزینه ایمان است
باید که با پیر این پوشیده دارد چه اگر نزد کسی یک مبلغ که مال دنیوی است باشد
چه قدر و را خنک آن سعی نماید و از خزینه ایمان که گنج باطنی است چه چیز بهتر
خواهد بود پس باید که هرینه نگذارد و هم فرمودند که تبه بند بالائی ناف باید بشن
نه زیر از ناف که از ستر عورت که فرض است محروم نباشد و هم فرمودند

بارها میفرمودند که طالبان زمانه سلف نخست بطلب حق سبحانه از نکلح و بهیم
 تعلقات قبری و رزیده جمیع منازل طریق سلوک را طلی نموده بمقربه انبیا رسیدند
 و در آخر عمر برای سنت نبوی علیه الصلوٰه والسلام نکلح میکردند و الحال بر آنکه از
 آشنایان ما هست همه متاهل و علائق دارند بجدّه از جهت کمال بهمت خود و
 بر آن چشت اهل بهشت رضوان اللہ تعالیٰ علیہم اجمعین میفرمودند اگر چه
 متاهل اند اما پی خوف است که شرمهای هر یک آن حضرت راست و اشعارت
 بحضرت رئیس المتورعین امام الواصلین فواجظ محمد عظمت اللہ کہ جد بزرگوار
 و پیر شد حقیقی آن فیاض عالم اند میگردند قدس اللہ تعالیٰ ارواحهما الحمد لله علی ذلک
 نقل روزی میان محکم دین درویش نو مسلم که از حد مفلس بود و از مریدان آن فیاض عالم
 رضی اللہ تعالیٰ عنہ بود بدولت پانچوسی معزز شد و یکدو مشقت گندم بریان کہ در اثنای راه
 از کسے حاصل نمودند آن حضرت کرد بندہ کا تحریف ہم حاضر بود و فرمودند کہ از هزار دینار دنیا دار
 این مقدار نذر نادار بسیار بہتر است و ہم آن حضرت رضی اللہ تعالیٰ عنہ در صفت
 دنیا این بیت میفرمودند بیت چیست دنیا از خلا غافل شدن / نه قماش و نقرہ و
 فرزندان زن / و در صفت دنیا داران این بیت است / ایل دنیا چه کہین و چه مہین /
 لعنتہ اللہ علیہم اجمعین / نقل روزی نیازمند کاتب حروف در مسجد موضع پیر سکندر
 بخد مت آن فیاض عالم رضی اللہ تعالیٰ عنہ استنادہ بودم و در دست من کتاب بود
 فرمودند کہ ام کتاب است عرض کردم لب لباب است انتخاب مثنوی مولانا روم
 فرمودند مرا بد کہ برای تو فال گشتایم چون دادم منی الحال گشتادند بر سر صفیہ راستین
 این بیت آمد بیت کرد در معنی زنی بازت کنند / پیر فکرت زن کہ شہبازت کنند /
 بخوانند و فرمودند مبارکت باد کہ خال بسا خوب آمدہ است نقل روزی
 جناب حضرت فیاض عالم رضی اللہ تعالیٰ عنہ در زراعت گندم خوشہ دار

عنه و بعينه لفظ افهت به برسان بپرسد
که قریب آستانه مبارک آنحضرت میبود از آب روان و منو میکردند و بنده حاضر بود و قدری
باد هم میوزید و فرزند بین باین خوشه و جنبانیدن باد آنها را که بادیکی است و نا
پیدا و هزارها خوشه را با انواع حرکات مختلفه میدهد و بیکدیگر در حمله می آرد و همچنین ذات
باری تعالی واحد است و ناپیدا و صورهای عالم همه در حرکات و سکونات ازویند جل
جلاله در مشنوی گفته بیت حمله مان پیدا و ناپیدا است باد آنکه ناپیدا است
هرگز کم مباد نیازمند عرضداشت کرد آنچه ذات شریف فرمود امر حق است اما درین
شبهتی روحی دهد که فعل شتر را که ضد خیر است چگونه باو سبحانه و تعالی نسبت توان کرد
فرمودند در نهایت این مطالعه خیر و شر از نظر عارف بر خیزد و هم از نهایت تاکید انقیاض
عالم چراغ الله رضى الله تعالى عنه آن بود که از مراقبه و وحدت و دوری بچوقت غافل نباید
بود چنانکه ازان روز که این کترین را مسلم مذکور نمایند بعدا هر بار که بخدمت مشرف
میشدم و عرض نیاز احوال خود میکردم یا نمیکردم تاکید مزید در بختن مسلم و وحدت مینمودند و
فرمودند که بر تو باد که بچوقت از وحدت غافل نباشی و هر حال آگاه دل بوده باشی
چنانچه روزی بوقت تلقین ذکر و فکر بخدمت آنحضرت سوال از کیفیت قعوده آن کردم
فرمودند که تو بقعوده مقید مشو و درین جستجوی بیفائده مباش بلکه هر حال ذکر و آگاه دل بوده
باش و جناب حضرت میان صاحب مانیکه و اله مد ظله پیش نیازمند کاتبه و بیان
فرمودند که جناب حضرت فیاض عالم رضى الله تعالى عنه این نیازمند را هم همیشه هر حال
تاکید مزید همین مسلم و وحدت وجود میفرمودند و از آگاهی بآن واستغراق دران مقصد اصلیه
و منق از همه حالات و مقامات و ایهام الیهات می فرمودند و پسند مینمودند لغفل روزی
نیازمند کاتبه و بعد از نماز شام بخدمت جناب حضرت فیاض عالم رضى الله
تعالى عنه تنهافشسته بودم و منتظر نکات سراسر ملهات از زبان گویر افشان
آنحضرت میبودم که ناگهان این ابیات قصیده الحجة ائمة شیخ فرید الدین عطار

کلمه ۱۴ سره بوقت وداع اخیره حضرت محمد مصطفی علیه السلام صلوات الله علیه و آله و سلم
نماز
که بر لفظ مبارک آوردند ابیات شد جنابت تمام مشرک و دوئی غسل فرمود است
از آن پس دیدار غسل توبه پورطه توفیق غوطه خوردن نیامدن بکنار پیس و غوطه چسبست پاک
دل صاف دل گسستن از اغیار ظاهر خویش پاک کن بوضوء باطن خویش را نماز گذار
بگو باطن ربوبیت پرداز کن بظاهر عبودیت اقرار مسجد تو مقام تسلیم است
قبله گاه تو طاق بروی یار در نماز آن نگار را دیدن ظاهر و باطن ای پسر بشمار
این کلام کلام مردان است نه کلام مخنث بازار و بهم روزی این کترین بسبب
فقدور اعمال خود و عدم برآمدن مقصود متاسف و ملالت زده خاموش بحضور حضرت غیاض
عالم رضی الله تعالی عنه نشسته بود این بیت بر زبان مبارک آوردند بیت بچشمیکه بفروسی
را هم که کھنک پر ریخته سوره ان هونی هونی نهی هونی هوسوسه و لعل است که آنحضرت
غیاض عالم رضی الله تعالی عنه در موضع بڑھی و الم تشریف آورده بودند و بعد از فراغ
وظیفه نماز شام این نیازمند کا تب حروف را که بجهت خدمت بدور نشسته بودند بخواندند
پس آمد و بنشستم فرمودند که حضرت شیخ یحیی مدنی قدس الله روحه فرمودند که آگاه
باش و نصیحت من در تمام عمر یاد داری یکی آنکه خدا نشووی و دوم آنکه رسول نشوی
حضرت خواجه متحیر شدند که بغیر طره دل من اینچنین نصیحت از کدام معنی باشد که حضرت
شیخ خود بخود فرمودند که معنی این لفظ آنست که خدا تعالی بر پیغمبر خواهد و اراده کند کند و
رسول رجوع مردم و متابعت آن خواهد و سالک را ازین خطرات تاصین حیات
برکنار باید بود زنه از زنه هرگز نخواهی که بهم مرادات من بحصول پیوند و خلقت
مطیع من شود پس جناب حضرت رزق روز دوم در مقام خود تشریف فرما شدند باز
بعد از فراغ وظیفه شام این بنده را تنهاده فرود بدولت نزدیکتر آمده بنشستند
و فرمودند که دل من میخواست که شما مردمان که از دور می آید همواره در صحبت
مانشستم مانند اگر چه درویش را در او اکل حال و صفت و نفرت میباشد

اما باید که چاره کرده خود را در صحبت پیر مرشد خود بدارد و هر دم را غنیمت بشمارد و این
 مصرعه بزرگان مبارک آورند **مصرعه غنیمت شمر صحبت دوستان** ، و لختی بخت نیست
 دم سرو بر آورده برخاستند و این قصه پیش از **سقا** آنحضرت چراغ **اللهم رضى الله تعالى عنه**
 از دار الحلال دنیا و وصال بدرگاه لایزال علیا بن زمانه قریب بود که باز بغیر از مرض الموت شرف
 پائوبوسی آن حضرت صورتان ضعیف نشد و آن وقت نازک بود و وقت فراغت صحبت
 اکبر حاصیت که یکیک دمهای آن غنیمت بے قیمت بود از دست رفته باز بدست نیامد
 افسوس کارگر نشد **لقل مولوی غلام حسین** مرحوم ساکن بجائی بگو میان بیان میکرد که آنفیاصل عالم
 رضى الله تعالى عنه چند روز قبل از مرض موت خود مرا این بیت فرموده بودند **بیت** ، غنیمت
 جان اس را بی طغنه کو ، جدائی کی کھڑی سر پر کھڑی چه ، و آن زمان بحقیقت معنی این بیت
 نرسیدم و بر فراق ظاهر حمل نمودم آخر بعد از انتقال آنحضرة دانستم که در معنی این بیت اشاره
 از عالم دیگر بود که از وصال خود خیر میدادند **لقل** است که وفات آن جامع الکملات چراغ الله
 فیاض عالم رضى الله تعالى عنه بوقت قریب نیم شب دوشنبه بیست و هشتم ماه مبارک رمضان
 در ۱۲۱۳ یک هزار و دویست و هشتاد و سه هجری در **بنگله شریف** خود که عبارت از حجره عبادت
 آنحضرة است واقع شده **انا لله وانا اليه راجعون** چنانچه تاریخ وصال آنحضرة رضى الله
 تعالى عنه جناب مولوی صلاب مولوی الہی بخش ٹبوی اینچنین فرموده ابیات ، **خواہ پیر غلام**
رسول ، غوث ثقلین قرعہ عین بتول ، **ما تغم** گفت زہ **چراغ الله** ، **لقل تاریخ** آن شب مقبول ،
 بیست و هشتم مبارک رمضان ، و صل او در شب وصال رسول ، تاریخ وصال آنحضرت
 رضى الله تعالى عنه از فقیر مولف عفی عنہ ابیات برگزیده اولیا مقبول حق ، قطب عالم
 غلام رسول حق ، شد ز رمضان المبارک بیست و هشتم ، نیم شب دوشنبه و اصل حق
 بگشت ، اگر خبر گیری ز سال و صل او ، نیز اعظم بود ای فرزندہ فو ، نیم شب روز دوشنبه
 دلیزیر ، بیست و هشتم ماه رمضان مستر ، کان غلام رسد اشخ شرا بحق

ما نفهم گفت که قطب به نظیر و قبر مبارک آنحضرت رضی الله تعالی عنه متصل قبر حفرة
 جد و پدر خود است رضی الله تعالی عنهم از قرینه تو گریان بطرف جنوب قدر یک میل
 زیاده نگاه غلطی است و در تاریخ بیست و هشتم رمضان شریف سال بسال عرس
 آنحضرت جبراع الله رضی الله تعالی عنه میشود پس مخفی مباد که تولد آنحضرت در ^{سال} یکم
 و دود و سی واقع شده و در ^{سال} یکم از دود و دود و هشتاد و سه رحلت از اینجهان
 فرموده اند پس عمر آن غیاض عالم رضی الله تعالی عنه پنجاه و سه سال شد چنانچه این فقیر گوید
 غزل بشنو از تولید و هم عمرو وصال آنجناب که بعالم بود روشن به شب چون آفتاب
 چون بعالم آمد آن غیاض عالم در وجود یکم از دود و دود و سی سال بود ای کامیاب
 از سن عمرش بدان پنجاه و سه سال از خدا طالع عالم پدیدار آمد از رب الوهاب
 سال چون آن پیر شد کرد با حق اتصال یکم از دود و دود و هشتاد و سه گویم جواب
 بیست و هشتم ماه رمضان نیم شب اندر قمر گشت طلعت در دو عالم شد قمر ز سحاب
 گویم تا بر خاست از جن و بشر ملک فلک پس فغان برداشت از غم مردوزن از شیخ و شاب
 تنگ آمد و جهان بر ماتم زدگان حکیم من چگویم از الم و الله اعلم بالهواب غزل
 و ای صد و این را و ایلا ازل آزار یار و ایلا چه بیان میکنم ز بهر فراق و بیتوای غمگسار و ایلا
 ازل زدم شد از حجاب رفت و صمی یار غار و ایلا بیتوای احوال دل کرا گویم بشد ازل قرار و ایلا
 به گل روی تو بینه نماند و بجز این خار و ایلا زیر بارم ز سخت بد شب و روز از بد روزگار و ایلا
 به رخ روشن تو شد عالم پر ز گرد و غبار و ایلا گر چه فردا جمال تو بینم و ی و فردا گذار و ایلا
 کز فراق رخ نورفت ز دل طاعت انتظار و ایلا پیرده بردار ای چراغ الله تا کی این استنار و ایلا
 همچنان کن تو محفل کرائی از می نوشگو و ایلا تا بشمع رفت خدا سازیم جهان پروانه وار و ایلا
 بلبلان در فغان شدند بجان ای کجا آن بهار و ایلا یاد باد آن وفا و دلاری زین صفای بهار و ایلا
 قون غم بر زده ز جمله طرب زین بلا بیکنا و ایلا ازل خود سخن بگو یکبار و ایلا

یک نظر لطف بفرماید بچشم زین بلاکش بر آرد و ایلا ^{نقل است} که آنحضرت فیاض عالم رضی الله عنہ
 با وجود ذوالهلیه زکریه خود را اولاد ازین جهان رفته اند که اول حضرت مائیه صاحب مشفق مکرر موعظه
 زین المستوفات تابع المیزرات ولی زمان اهلیمه کلان حضرت ایشان دختر نیک اختر عم آنحضرت
 اعنی جناب مستطاب میان صلب میان عمر اعظم رحمة الله تعالی علیه ولد قطب الاقطاب
 حضرت نواب حافظ محمد عظمی الله رضی الله تعالی علیه کنه که الحال در صیات اندام الله تعالی
 عفتها الی الانتهای از حد نیک بخت عابد زاهد خدا یاد عفت نهاد شب بیدار بلکه را بپوشان
 کار که در صبر و شکر و حلم و توکل و تسلیم بیکتا زمانه اند و از بطن مبارک آنها هیچ تولد نشد و دوام اهلیمه
 صفیه آنحضرت رضی الله تعالی عنده دختر سیمون اختر میان عنایت مسکن موصوف بدو علی و اله که
 بالحد مردمان صادق الوداد برای وجود اولاد سه سال چار سال قبل از انتقال خود در نکاح خود
 آورده بودند و آن در سال یکم از او و دو صد و نود و بیست و هجری فوت شد و از و نیز هیچ بوجود نیامد
 رحمت الله تعالی علیها ^{نقل است} که بعد از انتقال آنحضرت فیاض عالم رضی الله تعالی عنده
 برادر حقیقی خود در تر از آن حضرت اعنی سه معدن لطف سخن الاشفاق و منبع الجود محمود
 الاخلاق بهجت افزای خاطر غمگین عیش پیرای سیمه بکین رونق فضل و زین
 دولت و جاه و دانش آگاه شیخ نور الله نور الله صدر تربته ضاعف الله قدر تربته
 رونق افزای سجاده آنحضرت چراغ الله روشن شدند و تا پانزده سال دوحه چهارده روز بر
 مسند شیخت نشسته کام روائی اهل حاجات نمودند اهل علم و حلم و صلب کشف و کرامت
 بودند جوانمرد قوی دل دین پرور بهادر من مشفق و مهربان از حد بودند و سفره خوان عام
 میباشند و صلب نعمت و رحمت و کرم بودند و در تهیه اسباب لشکر هر روزه و اندام
 مشایخ سلون چشت اهل بهشت علی الخصوص بعرض بدر و پدر و برادر خود نهایت متوجه
 و چشت و چالاک بودند در سخاوت و شجاعت یکتا و در عبادت و ریاضت بهیچ
 بود و در سنه ۱۲۹۱ یکم از او و دو صد و نود و بیست و هجری پانزدهم ماه مبارک ذی الحجه

و له اصحاب سجاده سجدین اول آنحضرت و دیگران علیه رضی الله تعالی عنده

وقت پنج شب دوشنبه رخت وجود از دار فانی بعالم جاودانی بر بستند انا لله وانا اليه راجعون
و دو فرزند احمد قائم مقام فرزند داشتند اول بر فرزند ار میانه کمال الدین صاحب دوم
سعادت آثار میان جمال الدین و بعد از انتقال پدر خود صاحبزاده میان کمال الدین صاحب
پسندار و جلای والد ما بدر فرزند و ممتاز بوده است اطلال الله تعالی عمرهما بالعلم والعمل
و ضاعف الله تعالی درجاتهما بالکرم والفضل خداوند اعزت و رسالت حضرت حبیب
خدا محمد مصطفی احمد محبت صلی الله تعالی علیه و آله وسلم و بطغیل آل و اصحاب او و صفات
و احوال سلسله چشت اهل بهشت رفیعان الله تعالی علیهم اجمعین این بے سرو پا و
جمع پیر ادران او را بنده ق عشق و محبت ذاتی خود سرور از و ممتاز گردان و سلسله چشتیه
بهشتیه را چنانکه فیض او ظاهر و بایر است همچنین تا قیام قیامت بهر فرشتگان
و درشتان دار بند و کمال کرمه امین یارب العالمین عزّل یا الهی کن منور آفتاب چشتیان
تا قیامت دار بے شب آفتاب چشتیان بهر شکل محفوظ نشان صدایت از عرفان بود
که جهان باد ابدولت فیضیاب چشتیان بحر خود از فیض قوس گریه در شحات عالمی سیاب
گرد از سیاب چشتیان یکبیک هر نفس بود بر معنی از تو صید تا بیا بدیر یکی سبق از کتاب چشتیان
فیض آن فیاض عالم تا ابد پاخته دار کان چراغ الله آمد انتخاب چشتیان خاصه آن نور محمد
نور بخش جلد باد زبده بر او لیال لباب چشتیان جان خود را کن فدای بارگاه شان حلیم
که بلند از فلک آمد جناب چشتیان الحمد لله و المنة که این نسخه فرخ و فرجام
النوار الاسمر نام در مدت دو عام با تمام رسید و انشیام آن بدو در شریف که آن حضرت
فیاض عالم چراغ الله رضی الله تعالی عنه از شوق خود مرتب ساخته جناب رسالت
عاب صلی الله تعالی علیه و آله وسلم بدر فرستاده بود که دید اللهم صلی علی محمد و علی آل
محمد بعد من کل اسمائک و صفائک و افعائک بعد کل معلومات لک ه
تمت تمام شد نسخه بدو بعونه تعالی از دستخط فقیر عبدالحلیم مولف عفی عنه

در مسجد موضع جمون و چهل ادمسوده اول تحریر یافت بوقت عصر روز جمع اول ماه شعبان
المعظم در شب یکم از دوسه صد و بیجری الحمد لله علی ذالک اللهم اغفر لی ولوالدی ولائستغفر
ولجميع المؤمنين والمؤمنات والمسلمات والاصیاء منهم والاموات اجمعین
برجتک یا ارحم الراحمین و تحقیق مبارک که تشریف آوردن جناب حضرت چراغ الله فیاض عالم
فواجر علام رسول التوکیوی صلب رضی الله تعالی عنه بسفر ملک مشرق اول بار در آخر ماه
رمضان المبارک ۱۲۴۶ هجری یکم از دوسه صد و هشتاد و دو بوده است و ثانی بار بابتدای ماه
محرم ۱۲۴۷ هجری یکم از دوسه صد و هشتاد و دو بوده بلاشبه و در همان سال بتاریخ بیست
هشتم رمضان بترتیب انتقال حضرت ایقان از دار الملل دنیا گشت انالله وانا الیه
راجعون و عمر تشریف آن چراغ الله رضی الله تعالی عنین نجاه و سه سال بوده است در انوار الاسرار
جميع حالات حضرت ایقان بتفصیل تحریر اند از انجا باید دید بقلم فقیر عبدالحلیم
مورخ ایکم جمادی الاول ۱۲۵۰ هجری المقدس تحریر شد راقم اشم شهاب الدین
فی الحال بها ولنکر

بسم الله الرحمن الرحيم
رب يسر ولا تعسر وتيسر بالخير

شرح رباعي
للشيخ الأكبر رضي الله عنه
عنه وعننا ١٢

نحمدك ونصلي على نبيه الكريم والدة الهادي الى صراط المستقيم بعد فقد وجدت الرباعية
النسوبة الى الشيخ الأكبر رضي الله تعالى عنه كالعناصر الاربعة للكائنات كافية لوجود
تحقق مسألة وحدة الوجود مع حفظ الادب لمرتبة التشبيه والتنزيه ورعاية الفرق
بين الفرق والجمع وكل ما ينبغي لاهل الشهود والشرع وهي هذه ولقد درقائله رباعي
لا آدم في الكون ولا ابليس لا ملك سليمان ولا بلقيس فاكل عبارة وانت المعنى
يا من هو للقلوب مقناطيس فارت ان اثر صر على وسع القدرة والامكان
بعون الله المستعان اعلم ان نفي الشيخ رضي الله عنه المصادات الكونية كآدم وابليس
والتفصيل الجزئية الخلقية كسليمان وملكه وبلقيس واثبت ذات الواحد
الاحد الذي له المثل الاعلى وهو كالمعنى لتلك الالفاظ وكالمرتبة الكلية الجمالية التي
جميع المراتب فيها مندرجة ومندرجة وتشبيه جميع المراتب التشبيه بالعبارة
الموصوف بالكثرة والتنزيه بالمعنى المتصف بالوحدة في هذه الشهور مشواً بكمال
فصاحته وبلاغته لانه عند القوم خاتم الولاية السعيدية على صاحبنا الصلوة والسلام
والتحية وكان افصح العرب والعجم فيمكن ان يكون الشيخ علي كمال الفصاحة
والبلاغة ثم اعلم ان الشيخ رضي الله تعالى عنه راعى قواعد الاستعارة والتشبيه
حيث شبه كل ما سوى الله تعالى بالعبارة والذات المقدسة بالمعنى فاريد
ان اشرع في المقصود مستعينا بالبد الذي له التنزيه وابتين وجوه التشبيه منها
اعلم كما ان العبارة لا وجود لها بالمعنى والمعنى لا ظهور لها الا بالعبارة فذلك
لا وجود للخلق الا بالله تعالى ولا ظهور له تعالى الا بالخلق وان لوحظ

بنظر الانصاف فلا وجود للعبارة قط بل هي عبارة عن تنزيلات المعنى
الغير المحسوس والمشاهد فاذا وصل بحد البروز صار مدرك السمع وسمي
بالاصوات واللفاظ المسموعة واذا بلغ كمال الظهور صار مدرك الابصار
وسمي بالحروف والعبارة المكتوبة فذلك لا وجود للعالم اصلاً بل هي مظان
وتنوعات لتنزيهه والتنزيه من خواصه عدم احاطة الادراك ولهذا منعه الله
تعالى بالرافة الكاملة عن التفكير في ذاته حيث قال سبحانه ويحذركم الله
نفسه والذروا بالعباد فاذا تنزل فظهر في عالم الامر صار معلوماً وسمي
بالاسماء اللائقية لتلك المرتبة كما ان المعنى مع كونه عين العبارة الملفوظة
بالاسماء المناسبة بهذه المرتبة واذاكمل بروزه وظهر في عالم الخلق صار
ملفوظاً وسمي عنه منزلة عن كبراية الصوت في اداء الحروف ونقصان
الخارج وغيرهما ومع كونه عين العبارة المكتوبة مبهره من قبح الخط و
المداد والقرطاس وغيره فذلك هو جل جلاله مع كونه عين عالم الامر منزله
عن ضباشته في بعض الارواح وعمالا ينبغي له ومع كونه عين عالم الخلق
مقدس عن قبائح الوانهم واشكالهم وعمالا يليق به كما ان العبارة باسرها
موجودة مندرجة في المعنى وليس هو موجوداً ومندرجاً في العبارة كذلك
العوالم كلها موجودة مندرجة في ذاته تعالى وليس هو موجوداً مندرجاً في العوالم
وهذا سر منطوق حيث قال ان الله غني عن العالمين ولا شك ان التفسير
محتاج والاجمال لا محتاج اليه لا بالعكس كما ان المعنى لا يفتي بفناء العبارة
من الحرق والغرق وهذه العيوب لا يرد عليه مع كونه عينها كذلك الله
تعالى لا يفتي بفناء العالم من اي آفة كانت وهذه النقائص لا يتوجه
الى الله تعالى مع كونه عينها كما ان للمعنى تقدماً ذاتياً على العبارة

وليس للعبارة تقدم ذاتي على المعنى بل العبارة موجودة به معدومة بنفسها
فلذلك لم سبحانه تقدم ذاتي على الاشياء كلها وليس للاشياء تقدم ذاتي عليه
لأنه تعالى بل الاشياء موجودة به معدومة بنفسها قال النبي صلى الله عليه وسلم
كان الله ولم يكن معه شيء وقالوا الان كما كان وليس غير الله في علمه كذا ان كثرة العبارة
لا تخل في وحدة المعنى بل هي مظاهر حسنة وحسنة سبب لظهورها فهكذا كثرة الاشياء لا يخل
في وحدة ذاته تعالى بل هي مجال لجمال له تعالى وجماله علته لوجودها كل يوم هو في شأن كما ان
وجود العبارة موقوف على شرائط كالقلم والقرطاس الذين هما كالوالدين لها والمداد الذي
هو كالنطفة لها والتركيب والتعدد والحروف التي اصدها كفوا الأرض والدوات التي هي
كالجوف لها وليس وجود المعنى كذلك بل هو احد موجود لا من الوالدين ولا من النطفة والتركيب
والتعدد ولكل واحد منهم كفو وجوف والحق سبحانه وتعالى ليس كذلك بل الحق ما قال
سبحانه في ذاته المقدسة الحبيب صلى الله عليه وآله وسلم قل هو الله احد الله الصمد لم يلد ولم يولد
ولم يكن له كفوا احد كما ان العبارة اعراض مجمعة في عين واحد أي المعنى فذلك العالم اعراض
مجمعة في عين واحد أي الحق سبحانه والعرض لا وجود له بالاستقلال حتى قال الحكماء العرض
لا يبقى ازمانين وعند اهل الحق تعدد تلك التنوعات اعراض للعين الواحد الا وهو هي تجلياة
جماله وهي لا تنتهي لان الجمال لا نهائية له ولكل واحد منها آية قرآن الجمال وكلماته التي قال
سبحانه في حقها سنبرهم آياتنا في الآفاق وفي انفسهم حتى يتبين لهم انه الحق وقل لو كان
البحر مداد الكلمات ربي لنفد البحر قبل ان تنفذ كلمات ربي ولو جئنا بمثله مددا كما ان المعنى
يكون مع العبارة بحيث لا يفارق عنها قط اينما كانت فذلك الرب لان صفته
والله بكل شيء محيط وهو محكم اينما كنتم وما يكون من تجوى ثلثته الا هو رابعهم الخ
فان الله مع الخلق اينما كانوا بحيث لا يفارق عنهم وكيف يفارق وطوع عينيهم كما
ثبت ان العبارة بالنظر الى الباطن والحققة فانيته هي المعنى بحيث لا وجود لها

والعنى باقية في جميع المراتب المعنوية وبالنظر الى الظاهر والصورة العبارة غير المعنى
والعنى غير العبارة ثم كذلك ثبت ان الاشياء بالنظر الى الباطن والحقائق فانيتها في الله
لتعالى بحيث لا وجود لها والله تعالى باقية في جميع المراتب الالوهية وبالنظر الى الظاهر
والصورة الخلق غير الله تعالى والله تعالى غير الخلق ومن هذا اخير الشيخ الكبير رضي الله تعالى
عنه حيث قال العبد عبد وان ترقى والرب رب وان تنزل كما ان المعنى مع تقدسها الالهى
اذا تنزل وصار مسموعا وملحوظا ما قنته مرتبة المعنوية المقدسة بل هو باق على صرافته وما
صار عبارة وما حل فيها وما اتحد بها فكذلك سبحانه وتعالى مع التنزيه الذاتي اذا تنزل
في المظاهر ما قنت مرتبة الالوهية المنزلة بل هو باق بجمته وما صار عالما وما حل فيه وما
التحد به لان الصيرورة يحصل من الوجودين وكذلك الحلول والاتحاد وما تمه الا موجودا واحدا
والاشياء موجودة به معدومة بنفسها هذا خلاصة عقائد الصوفية الصافية القائلية بوحدة الوجود
المعتقدين بشرائع صاحب المقام المحمود فلا يرد عليهم من الاعتراضات ولو اعترض جليل
فليس الا من عدم علمه والله اعلم واتم علمه

بسم اللہ الرحمن الرحیم

اول ما خلق اللہ نوری و کل الخلائق من نوری او کما قال در تفسیر کبیر وغیرہ می آئی کہ اودع اللہ
نوری فی ناصیۃ آدم - سوال پہلی حدیث سے مفہوم ہوتا ہے کہ تمام جہان حضور کے نور سے
پیدا ہوا اور تفسیر کبیر سے مفہوم ہوتا ہے کہ نور حضور پرانی آدم میں سے منتقل ہو کر حضرت عبداللہ
آخر حضرت آمنہ رضی اللہ تعالیٰ عنہما سے ظہور فرمایا تو معلوم ہو کہ حضور کا نور اس سلسلہ میں
ظاہر ہوا باقی مخلوقات میں نہیں - جواب - اول ما خلق اللہ نوری سے مراد حقیقتہ محمدیہ
صلی اللہ علیہ وآلہ و آلہ و اصحابہ وسلم ہے اور کل الخلائق من نوری سے مراد درجہ واحدیت اور حقیقتہ انسانیہ
مراد ہے اور جو تفسیر کبیر وغیرہ سے مفہوم ہوتا ہے اُس سے مراد عین ثابۃ حضور صلی اللہ علیہ
وآلہ وسلم ہے کیونکہ حضور کی عین ثابۃ کا ظہور سلسلہ وار مذکور کے طریق سے ہوا ہے -
سوال - حقیقتہ محمدیہ جو کہ تعین اول ذات بحت کا ہے وہ تمام چیزوں کی حقیقت ہے خواہ زید ہو
یا بکر روح ہو یا جسم - تو جب زید کی حقیقت بھی تجلی علمی اجمالی ہے اور حقیقت محمد مصطفیٰ بھی
تجلی علمی اجمالی ہے تو حقیقت محمد مصطفیٰ کو حقیقتہ الحقائق کہنا اور زید کی حقیقت کو حقیقتہ الحقائق
نہ کہنا ترجیح بلا مرجح ہے جواب - چونکہ حضور علیہ الصلوٰۃ والسلام کی عین ثابۃ جمیع اعیان ثابۃ
پر مشتمل ہے جیسا کہ کتب تصوف سے مفہوم ہوتا ہے اور کل الخلائق من نوری سے بھی مفہوم ہوتا ہے
لہذا حضور ہی حقیقتہ الحقائق ہونگے اور زید چونکہ اس کی عین ثابۃ کسی پر مشتمل نہیں اس لئے
وہ اپنی ہی حقیقت ہونگی - حضور کا جسم جسم الاجسام - حضور کا نور نور الانوار اور حضور کا روح
روح الارواح ہے - سوال - حضور کا جسم جو کہ تعین خاص کے ساتھ متعین ہے حتیٰ کہ اکثر اتمام انبیاء
سے تشریف لایا ہے یہ کید نہ کر سکتا ہے کہ حضرت آدم علیہ السلام وغیرہ کے اجسام کا بھی جسم ہو
تاکہ جسم الاجسام کہا جائے - جواب - چونکہ عالم اجسام میں جب ذات بحت نے ظہور
فرمایا تو اول جسم مطلق میں ظہور فرمایا - اور ایسا ہی عالم ارواح میں جب ذات بحت نے ظہور
فرمایا تو اول روح مطلق میں ظہور فرمایا اور چونکہ حضور علیہ الصلوٰۃ والسلام کی عین ثابۃ تمام

اعیان ثابتہ پر مشتمل ہے لہذا روح مطلق اور جسم مطلق پر بھی شامل ہوگی لہذا اللہ عزوجل ۲ الارواح
 اور جسم الاجسام اور مثال الامثال کہنا بجا ہوگا باقی رہا یہ جسم اقدس جو کہ حکم مکرّمہ میں پیدا ہوا
 اور مدینہ منورہ میں روپوش ہوا تو یہ جسم اقدس جسم الاجسام نہیں بلکہ یہ مظہر ہے اس جسم
 اقدس کا جو عالم اجسام میں جسم الاجسام ہے۔ ایک انسان جس وقت ترقی کر کے عالم اجسام
 اور عالم مثال اور عالم اوہی سے عبور کر کے اپنی عین ثابتہ کو معلوم کرتا ہے تو اسکو اپنی تمام ازل سے
 لیکر ابد تک کی کہانی معلوم ہو جاتی ہے کیونکہ عین ثابتہ میں زید مثلاً تمام بتماہ کا علم ہے
 کیونکہ عین ثابتہ زید نے پہلے روح زید میں ظہور کیا پھر مثال زید میں پھر جسم زید میں اور پھر
 تعین زید میں اور پھر جب تک تعین زید موفور ہوگا تب تک کا علم اسکو حاصل ہو جائیگا اور
 چونکہ حضور پر نور علیہ الصلوٰۃ والسلام کی عین ثابتہ تمام اعیان ثابتہ پر مشتمل ہے اس لئے حضور
 کو تمام اعیان ثابتہ کے مظاہر کا اول ازل سے لیکر آخر ابد تک کا علم ہے۔
 اعیان ثابتہ تین قسم پر ہے ایک وہ جو کہ صرف اپنے ہی مظہر سے تعلق رکھتی ہے۔ دوسری
 وہ کہ بعض دیگر اعیان ثابتہ کے ساتھ تعلق رکھتی ہے اور ان پر مشتمل ہے تیسری وہ کہ
 جو کہ باقی تمام اعیان ثابتہ پر مشتمل ہے اور وہ حضور علیہ الصلوٰۃ والسلام کی عین ثابتہ ہے۔